

## مقدمه

چرا باید آزادی فرهنگی<sup>۱</sup> مورد حمایت حقوقی واقع شوند؟

این نخستین و اصلی‌ترین پرسش پایه‌گذار نوشتار حاضر است که تلاش برای شرح و بسط و نیز یافتن پاسخی متناسب با آن، بندبند و بخش‌بخش این نوشته را شکل می‌دهد: اهمیت آزادی‌های فرهنگی بر چه مبنایی استوار است که آنرا شایسته تضمین و تامین حقوقی می‌نماید، چه مبنایی این آزادی‌ها را به قلمرو جاودان آزادیهای اساسی وارد می‌کند و چرا این آزادی‌ها به عنوان مساله‌ای برای نظام حقوق اساسی و در بطن آن مطرح می‌شوند؟ بنابراین پرسش از اهمیت و جایگاه آزادی‌های فرهنگی، مساله اساسی این نوشتار است با ابتناء بر این پیش فرض که اساس اهمیت آزادیهای فرهنگی را می‌توان در دو مبنای ارزش جستجو کرد: نخست در خود ارزش ذاتی آزادیهای فرهنگی و دیگری در ارزش کارکردی آن یعنی ارزشی که برای دیگر مقوله‌ها دارد که این مقوله‌ها عبارتند از «حوزه عمومی»<sup>۲</sup> و حقوق اساسی، و این ارزش‌ها مبنای اهمیت صیانت از آزادی‌های فرهنگی قرار می‌گیرند. از این روی پرسش اصلی، خود به سه پرسش دیگر تقسیم می‌شود:

---

<sup>1</sup>Cutural liberties

<sup>2</sup>ptvlic sphere

پرسش نخست از ارزش ذاتی آزادی‌های فرهنگی است و اینکه اساساً آزادی‌های فرهنگی چه سرشتی دارند و چه مبنای نظری پشتیبان آنهاست، در چه چهارچوبی جای می‌گیرند و آیا در اصل چهارچوبی به نام «آزادی‌های فرهنگی» وجود دارد؟ فرهنگی بودن این آزادی‌ها به چه معنای و اساساً ارتباط میان فرهنگ و حقوق اساسی چه می‌تواند باشد؟ فرهنگ که عرصه‌ای گسترده، باز و بی‌مرز در علوم انسانی است و حقوق اساسی که عرصه قطعیت حقوقی. فرهنگ که عرصه معناست و حقوق اساسی که عرصه شکل و چهارچوب، اما در اصل، انگیزه اصلی این پرسش از آزادی‌های فرهنگی چگونه شکل یافت و چگونه این آزادی‌ها به عنوان یک «مساله» مطرح گشتند؟ رابطه میان مردم و حکومت در بخش فرهنگ جامعه چه می‌تواند باشد و حقوق اساسی چگونه این رابطه را تنظیم می‌کند؟ این آزادی‌ها در کدام دسته از نسلهای آزادی‌های بشر قرار می‌گیرند و آیا مقوله‌ای به نام «حق فرهنگی» قابل تصور است؟ سرانجام اینکه که امین آزادی‌ها، فرهنگی محسوب می‌شوند و به چه کار می‌آیند؟

در پرسش‌های دوم و سوم، قسمت دوم پاسخ است که شکل می‌گیرد یعنی ارزش کارکردی آزادی‌های فرهنگی برای دو مقوله حوزه عمومی و حقوق اساسی با این پیش فرضی که آزادی‌های فرهنگی ارزش و اهمیتی اساسی برای پویایی این دو مقوله دارند. پرسش دوم در مقام مطرح نمودن ارزش ارتباطی و همبستگی ساز آزادی‌های فرهنگی

این مساله را پیش می کشد که این آزادی ها چگونه اهمیت خود را در جریان زندگی اجتماعی کنونی باز می نمایند. با این دید که آزادی های فرهنگی عنصر مقاوم هر گونه نظام ارتباطی و مشارکتی می باشند، این پرسش مطرح می شود که چگونه می توان این نظام ارتباطی و مشارکتی جامعه را برخوردار از آزادی های فرهنگی ساخت و به واقع چگونه می توان این آزادی ها را در بستر جامعه عملی و محقق نمود؟ آیا حوزه عمومی می تواند کارآیی چنین بستری را داشته باشد و هیچ امکانات عینی و عملی برای جاری نمودن این آزادی ها در ساختار خود سراغ دارد؟ اساساً سرشت و ساختار این حوزه در

چیست و ارتباط با آن فرهنگ جامعه بر چه محوری می چرخد؟

چه قالب دستوری می تواند برای بهره مندی حوزه عمومی از آزادی ها فرهنگی بدون گردد و چه سازو کارهایی برای اعمال این آزادی ها بوسیله مردم در حوزه عمومی مورد نیاز هستند؟

پرسش سوم، از اهمیت آزادی های فرهنگی برای حقوق اساسی است؛ با این پیش فرض که نظام حقوق اساسی برای پویا ساختن ساختار خود نیازمند برخورداری از آزادی های فرهنگی است، چگونه می تواند بوسیله ساز و کارهای ضمانتی خود به حمایت از این آزادی ها اقدام نماید؟ بهترین چهارچوب باری تضمین و تامین آزادی های فرهنگی کدامها هستند؟

ملاحظه می‌گردد که این سه پرسش، یک مساله ساده خطی را پی می‌نهند: اهمیت آزادی‌های فرهنگی چیست؛ بستر اجرایی آن کجاست و ساز و کار تضمین و تامین آن کدام است؟ بدینسان با یک مساله سه بعدی روبه‌رو هستیم که در پی ارتباط سنجی میان سه مقوله آزادی‌های فرهنگی، حوزه عمومی و حقوق اساسی می‌باشد، اینکه چه ارتباطی میان این سه جریان دارد و چگونه از لحاظ نظری و عملی به پشتیبانی از همدیگر برمی‌خیزند. پاسخ به این سه پرسش، سرانجام ما را به شناخت جایگاه و اهمیت آزادی‌های فرهنگی و لزوم حمایت حقوقی آنها رهنمون می‌سازد. از این جهت نوشتار حاضر نیز تلاش می‌کند تا این پرسش سه بعدی را در سه قسمت به بحث بگذارد تا به پاسخی فراخور آن فرار رسد.

در نخستین فصل، مبانی نظری آزادی‌های فرهنگی به دایره بحث نهاده می‌شود با این محور که خاستگاه آزادی‌های فرهنگی در کجاست و رابطه آنها با انسان در چیست؟ و اساساً خود مساله آزادی‌های فرهنگی چرا و چگونه مطرح می‌شود. از آنجا که هر آزادی بر پایه حقی متکی است، بحث از حق بر فرهنگ و حقایق فرهنگی و تاریخ مطرح شدن آنها در نظام حقوق بشر البته مهم خواهد بود. نخستین ادعا در خاستگاه آزادی‌های فرهنگی آن است که این آزادی‌ها، پس از آن مطرح می‌شوند که فرآیند توسعه فرهنگی و شکل‌گیری گفتمان حقوق بشر آغاز گشت و حکومت‌ها پس از آنکه موظف به سامانمند



کردن توسعه فرهنگی شدند. خواسته یا ناخواسته وارد قلمرو «از بیش آزاد و مستقل» فرهنگ گشتند. این ورود، نویدها و تهدیدها را هر دو با هم آورد: در آن حال که حکومت می توانست به توسعه امکانات و رفع نیازهای فرهنگی پردازد در همان حال نیز به راحتی می توانست حقها و آزادیهای فرهنگی افراد را نیز نادیده بگیرد. آنگاه که مساله نقض آزادیهای فرهنگی بدست حکومت پیش می آید، این پرسش برخواهد آمد که چرا حکومت نمی تواند چنین کند و اساساً آیا آزادیهای فرهنگی وجود دارد؟

دلیل این نشان آزادیهای فرهنگی را مبنای نظری آنها می دهد که همانا ریشه داشتن این آزادیها دوستان و کرامت انسان باشد. بی هیچ تردیدی انسان را مورد فرهنگی می دانیم که شان و شخصیت وی با فرهنگ در آمیخته است و اگر این فرهنگ را از انسان باز گیریم چیزی از انسانیت او باقی نخواهد ماند از این روی باید از آزادیهای فرهنگی بهره مند باشد تا بتواند شخصیت خود را آزادانه پرورش دهد و نیز در شکل گیری فرهنگ جامعه و زندگی فرهنگی مشارکت نماید. بنابراین یک حق فرهنگی قابل تصور می باشد همانگونه که در چند سند حقوق بشر نیز اعلام گشته است.

آنگاه این پرسش مطرح می شود که این آزادیها به چه کار می آیند و در اصل کدام ها هستند، از آنجا که این آزادیها عنصر اساسی در هر نظام پرورش آزاد شهروند محسوب می شوند و نیز این اصل بنیادین «مردم سالاری فرهنگی» را پی می نهند که همه مردم باید

در زندگی فرهنگی جامعه مشارکت جویند؛ به روشنی پویایی بخش نظام حقوق اساسی هستند. مصایق آزادی‌های فرهنگی را در دو دسته کلی می‌توان عنوان کرد.

نخست آزادیهای وجدانی فرهنگی هستند که در معنایی کلی به وجدان و اندیشه آزاد هر انسان پیوند می‌خورند و بخش جدایی ناپذیرشان و شخصیت انسان محسوب می‌شوند و

دوم آزادی‌های ارتباطی فرهنگی که تجلی آزادی‌های وجدانی هستند و بیان فرهنگی و موقعیت ارتباط هر انسان را در جهان بیرونی او تضمین می‌کنند دومین فصل این نوشتار

به بررسی عرصه پویایی آزادی‌های فرهنگی و حقوق اساسی یعنی حوزه عمومی می‌پردازد و درصدد آن است تا اهمیت آزادی‌های فرهنگی را در فعال و پویا ساختن

حوزه عمومی و نیز نقش این حوزه را در فراهم آوردن زمینه عملی اعمال آزادی‌های فرهنگی بازگو نماید. برای این منظور، این مساله مطرح می‌شود که چگونه می‌توان از

الگویی هنجارین برای مرتبط ساختن این دو بهره جست و نظامی حقوقی ایجاد کرد که بنا به آن حوزه عمومی بتواند با بهره‌گیری از آزادی‌های فرهنگی نقش خود را در ایجاد

ارتباط و مشارکت دین نماید و در این هدف آیا می‌توان از الگوی مردم سالاری مشورتی بهره جست؟

پیش فرض اصلی این پرسش آن است که یکی از مهمترین ناکارایی‌های حوزه عمومی و حقوق اساسی در عدم فرازاندن نظامی برای ارتباط و مشورت بیشتر شهروندان در اداره

عمومی آنهاست و بدین منظور می توان با مشورتی و ارتباطی ساختن قوی نیز نظام مردم سالاری حاکم به این هدف دست یافت. پس از ذکر بنیان نظری انی ارتباط و مشورت همگانی به معرفی مردم سالاری مشورتی به عنوان مهمترین الگوی مشارکتی و ارتباطی پرداخته می شود و کارکردی که می تواند در بسیج مشارکت مردم داشته باشد، که از این روی، خود به خود نقش حوزه عمومی در فراهم آوردن بستر عملی ارتباط و مشورت همگانی آشکار می گردد. از این روی ضرورت شناخت زمینه نظری، ویژگی ها و کارکردهای مهم آن دو چندان می نماید.

مهمترین ویژگی حوزه عمومی را باید در ایجاد فضایی همگانی، آزاد و برابر برای همه مردم عنوان کرد که می توانند آزادانه بر این فضا با دیگر افراد ارتباط داشته باشند و به واقع این جنبه از آزادی های فرهنگی در همین جا عملی می شود که عرصه فرهنگی جامعه در اثر ارتباط و مشارکت مردم و مستقل از حکومت شکل می یابد. کارکرد آن نیز به همین جهت، ایجاد ارتباطی مداوم میان مردم، نهادهای جامعه مدنی و حکومت است. اما از آنجا که بلحاظ تاریخی این حوزه در اثر گسترش نهادهای حکومتی، این کارکرد خود را از کف نهاده است، به ناچار باید برای حفظ این آزادی و استقلال حوزه عمومی از ساز و کارهای ضمانتی حقوق اساسی کمک جست. این فصل نشان می دهد که بخش

مهمی از اعمال آزادی‌های فرهنگی متضمن اعمال حق بر مشارکت در تعیین سرنوشت فردی و جمعی افرادی می‌باشد.

سومین فصل را سر سخن ، بحث پیرامون چگونگی تضمین و تامین آزادی‌های فرهنگی بدست توامند نظام حقوق اساسی می‌باشد که بنا به یک مطالعه موردی، نظام حقوق

اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد اشاره قرار می‌گیرد: اینکه در اصل جایگاه

آزادی‌های فرهنگی با توسل به نظریه آزادی سلبی و ایجاد در این نظام یست و چه ساز

و کارهایی برای حمایت از این آزادی ها تدبیر گشته است. بدین منظور نخست به

بررسی ساز و کارهای موجود در نظام حقوق اساسی نظری ایران، آنگونه که هست،

پرداخته می‌شود و قوانین و مقررات و نهادهای مرتبط با بخش فرهنگ کشور اشاره

می‌شود. آنگاه پس از برشمردن عناوین نهادهای فرهنگی در این نظام و ذکر ساختار و

وظیفه آنها که مشخص می‌کند چه جنبه‌هایی از حق‌های فرهنگی مورد توجه حقوق

اساسی بوده است با نقد جایگاه عملی آزادی‌های فرهنگی است که به میان می‌آید و

نشان می‌دهد که چگونه نظام حقوق اساسی ایران با توجه به اصول بر شمرده برای

آزادی‌های فرهنگی، نتوانسته است در تنظیم حد و مرزهای اقدام‌های نهادهای حکومتی

در عرصه فرهنگ، قاطعیت منطقی شایسته‌ای به اجرا گذارد و از آن روست که در عمل

چیرگی گسترده این نهادها را در عرصه فرهنگی کشور گواه می‌شویم و این نکته را



بررسی و نقد قوانین و نهادهای فرهنگی و عملکرد آنها با توجه به شاخص‌ها و آمارهای فرهنگی کشور به روشنی بازگو می‌نماید. این فصل با بیان کاستی‌ها و تهدیدهای موجود به راه محقق ساختن فراگیر آزادی‌های فرهنگی در ایران و نقش مهم نهادهای مدنی در این زمینه به پایان می‌رسد.

در قسمت نتیجه‌گیری، تلاش می‌شود تا با بحث‌های به عمل آمده پاسخی برای پرسش نخستین این نوشتار یعنی ضرورت و اهمیت حمایت از آزادی‌های فرهنگی ارائه گردد و ارتباط میان سه مقوله آزادی‌های فرهنگی، حوزه عمومی و حقوق اساسی مشخص گردد. سرانجام نتیجه گرفته می‌شود که ارائه الگویی برای فرازاندن مبانی «حقوق فرهنگی»<sup>۱</sup> در بطن حقوق عمومی ایران ضروری می‌نماید.

آنچه انجام این پژوهش را به نظر ضروری جلون می‌کرد، لزوم یافتن چهارچوبی استوار و مطمئن برای آزادی‌های فرهنگی بود؛ اینکه چگونه می‌توان اهمیت این گونه از آزادی‌ها را مورد پرسش دوباره و باز مساله کردن قرار داد تا بتوان پاسخی روشن‌تر و اصمیان بخش‌تر به دست داد. به ویژه آنکه تاکنون هنوز نشانی از بحث نظری در این حوزه در ادبیات حقوق عمومی ایران دیده نمی‌شود و جای خالی این بخش، از جهت تضعیف حقوق فرهنگی در کشور، بسی نگران کننده است. با درک این ضرورت،

---

<sup>1</sup>cultural law

پژوهش حاضر با هدف تلاش برای گشودن مقدمه‌ای بر بحث نظری در عرصه حقوق فرهنگی و یافتن چهارچوبه‌ها و مبانی آنها انجام گرفت و از این در سراسر این نوشتار چند نکته مهم بارها تکرار می‌شوند که جای آنرا دارد تا آنها را به عنوان اصولی برای حقوق و آزادی‌های فرهنگی معرفی نماییم. از جمله اینکه آزادی‌های فرهنگی جزو آزادی‌های اساسی بشری می‌دانیم که هیچ توجیهی برای نقض آنها پذیرفته نیست و وظیفه حکومت در برابر آن تنها تضمین و تأمین است. به موجب این، مشارکت و بیان فرهنگی نیز آزاد می‌باشد و حکومت مجاز به تعیین محتوای آن و فرهنگ‌سازی نیست و باید بی‌طرفانه و بدون در نظرگرفتن محتوای آزادی‌های فرهنگی به تضمین و تأمین آنها اقدام نماید. از این روی، لزوم تعیین حدود و چهارچوبه‌های اعمال حکومت در بخش فرهنگ در کنار تعریفی دوباره از حقوق فرهنگی، عدالت و رفاه فرهنگی دولت رفاهی فرهنگی، به روشنی مهم می‌نماید.

نوشتار حاضر گرچه به بررسی موضوعی به نسبت بدیع پرداخته است، اما به واقع از چشمه‌های زلال اندیشه‌های گوناگون دیگر سیراب گشته و پایه خود را بر بلند جایگاه نظام حقوق بشر استوار گردانیده است.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooon.com](http://www.kandooon.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

[www.kandooon.com](http://www.kandooon.com)



[www.kandooon.com](http://www.kandooon.com)

[www.kandooon.com](http://www.kandooon.com)

آیا می‌توان دسته‌های متنوعی از آزادی‌ها، دسته‌ای به نام «آزادی‌های فرهنگی» وجود دارد؟ این آزادی‌ها کدام‌ها هستند و چگونه ماهیتی فرهنگی یافته‌اند؟ آیا همان حلقه سوم آزادی‌های نسل سوم حقوق بشر بشر آزادی‌های اقتصادی و فرهنگی هستند یا خود قالبی جداگانه دارد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، ناچاریم ابتدا به بررسی این نکته بپردازیم که اساساً دلیل این پرسش‌ها چیست و فرهنگ چه جنبه‌ای دارد که باید برخوردار از آزادی‌های لازم باشد. به عبارت دیگر، چرا باید آزادی‌هایی با عنوان آزادی‌های فرهنگی وجود داشته باشند و ابعادی از عرصه فرهنگی افراد و جامعه را مورد حمایت قرار دهند. این به دلیل اهمیتی اساسی است که فرهنگ برای ما دارد؛ اهمیتی که آنرا به قضای حقوق اساسی پیوند می‌زند: چگونه می‌توان مقوله فرهنگ را در قالب حقوق اساسی مطرح ساخت؟

با توسعه ابعاد گوناگون جامعه و حقوق، نظام حقوق اساسی نیز همگام با این توسعه، ساز و کارهای خود را به این ابعاد گوناگون همچون اقتصاد، رفاه و زیست بوم بسط داده است و به نظر می‌رسد در این برهه تاریخی نیز نوعی ضرورت ارتباط میان فرهنگ و حقوق اساسی آشکارتر می‌گردد. اگر در یک تعریف حداقلی، حقوق اساسی را



مجموعه‌ای از سار و کارهایی بدانیم که برای حمایت از حقوق و آزادی‌های بشری ایجاد می‌شوند، باید اذعان داشت که در بیشتر موارد، این ساز و کارها آنگاه شکل می‌گیرند که حکومت اقدامهای خود را آغاز کرده و گسترش داده است و از این روی، بیم تجاوز به حریمهای آزاد انسانی می‌رود. آنگاه این حقوق اساسی است که باید به عنوان میانجی افراد و حکومت عمل نماید. در مورد عرصه فرهنگی نیز چنین روی داد: این عرصه، عرصه‌ای «از پیش آزاد» و مستقل از حکومت بود که در آن افراد خصوصی، اهالی فرهنگ، صاحبان و سازندگان آن محسوب می‌شدند و نقش حکومت‌ها در آن حاشیه‌ای و اتفاقی بود.

با آغاز فرآیند توسعه ملی و بین‌المللی، در معنای رایج حکومت‌ها تحول حاصل گشت و رفاهی گشتن حکومت به همراه پذیرفتن نقش‌های بیشتر در عرصه‌های گوناگون اجتماعی منبای کار حکومت‌ها قرار گرفت. در آغاز فرآیند توسعه، توجه به اقتصاد و پیشرفت اقتصادی مد نظر قرار گرفت و سرانجام کار توسعه تماماً اقتصادی بود که همه جنبه‌های زندگی اجتماعی را تشکیل می‌داد و دیری نپایید که دیدگاه‌های مربوط به چند بعدی بودن توسعه پدیدار شدند: توسعه نمی‌تواند تنها اقتصادی باشد و از آنجا که غایت توسعه باید انسان با همه ابعادش باشد، همه این ابعاد مختلف و از جمله بعد فرهنگی

انسان باید مورد توجه قرار گیرند.<sup>۱</sup> این به معنای شناسایی رسمی مفهوم «نیازهای فرهنگی» انسان بود که باید تامین می شد. نیازهای فرهنگی، از این پیش بطور سنتی توسط خود مردم و نهادهای غیرحکومتی تامین می شد اما گسترش جوامع و تقسیم کار، در کنار اهمیت یافتن، بخش فرهنگ برای حکومتها، دیگر مجال تامین خصوصی این نیازها را نمی داد، نیازهایی همچون آموزش و پرورش صنایع فرهنگی چنان جلوه می نمودند که می بایست از این پس نهادهای نیرومند حکومتی با تمام ساز و کار حقوقی، اجتماعی و اقتصادی اش وارد عرصه توسعه فرهنگ نیز شوند.

از این روی مهمترین توجیه ورود حکومت در عرصه فرهنگی، ناتوانی بخش غیرحکومتی و لزوم حمایت بویژه اقتصادی حکومت عنوان می گشت و در آغاز نیز اغلب با این انگیزه دست به اقدامهای حمایتی برای توسعه فرهنگی زدند بدون اینکه قصد تصدی گری داشته باشند. از این پس بود که سرشت، حدود و میزان دخالت حکومتها را فرق حاصل می شد و هر حکومتی بنابه فراخور توان خود، بخشی از توسعه فرهنگی را به سامان می رساند، بدون آنکه الگویی مشخص و هنجاری برای این دخالت سرلوحه عمل قرار گیرد: برخی حکومتها، تنها به ساز و کار آزاد بازار اقتصادی برای

رفع نیازهای فرهنگی تکیه می‌کردند و برخی نیز در یک کلام عرصه فرهنگ را تصرف نمودند: هم حمایت، هم نظارت و هم اجرا گاه نیز پای از این فراتر نهادند و به تعیین محتوای فرهنگی و فرهنگسازی نیز دست یازیدند.

طبیعی است از آنجا که هدف حقوق اساسی مشخص ساختن ابعاد حکومت است، این پرسش مطرح شود که اساساً حدود دخالت حکومت در عرصه فرهنگ چیست و چرخه اعمال حاکمیت و تصدی آن تا کجا می‌تواند گسترده نشود؟ انگیزه این پرسش نیز نگرانی از جنبه‌های منفی و ضد فرهنگی دخالت حکومتی بود چه اینکه؛ این بار، دخالت حکومتی در فرهنگ همانند دخالت آن در اقتصاد یا سیاست نبود که پیامدهای مشخصی داشته باشد. هر گونه دخل و تصرفی در حوزه فرهنگ می‌توانست ابعاد گوناگونی از زندگی انسانها حتی خصوصی‌ترین جنبه‌های آن را اثرپذیر یا دگرگون سازد. این اثرگذاری بویژه در مورد اعمال حکومت‌هایی آشکار بود که بی‌هیچ قاعده مشخصی با توسل به انگیزه‌هایی غیر از تامین مالی صرف پا به میدان فرهنگ نهاده و قواعد بازی را به سود خود به هم زده بودند.

از یکسو این دیدگاه موجه می‌نمود که حکومت باید دست به اقدام‌های لازم در عرصه فرهنگی بزند و از سوی دیگر لزوم چهارچوب‌بندی و محدود و قانونی ساختن این اقدامها مطرح می‌گشت و سرانجام اینکه، یک نظام حقوق اساسی چگونه می‌تواند به

عنوان یک میانجی گر شایسته به میان مردم-صاحبان اصلی بخش فرهنگ- و حکومت به عنوان نهاد امین و تضمین گر پیودی متوازی و عادلانه برقرار سازد؟ در اینجا نظام حقوق اساسی در پاسخ به لزوم دخالت حکومت و یا عدم دخالت آن بر چه بنیان نظری تکیه خواهد زد؟ از چه دلیلی برای تعیین حدود دخالت حکومت بهره خواهد جست؟ مگر نه این است که به موجب منطق حقوق اساسی، حکومت برای پاسداشت و عملی ساختن حق های مردمانشان ایجاد شده است و مهمترین وظیفه آن تامین و تضمین این حق ها و آزادی های ناشی از آن می باشد؟ بنابراین آیا این حق ها و آزادی های فرهنگی نیستند که مبنایی بنیادین مشخص ساختن حدود اعمال حکومت محسوب می شوند؟ در این صورت خود این آزادی ها بر چه پایه ای استوارند و خاستگاه آنها در کجاست؟ نخستین نتیجه ای که می توان گرفت این است که مساله عنوان شده به درستی یک مساله حقوق اساسی است و این بحث می تواند در قالب آن ادامه یابد.

### بخش اول: مبانی نظری آزادی های فرهنگی

نخستین سرپرستی که می توان در بحث از مبانی نظری آزادی های فرهنگی مطرح ساخت این است که این آزادی ها بر پایه چه حق هایی شکل می گیرند و در اصل چه کسی حق دارد آزادانه فرهنگ خود و جامعه را باز آفرینی نماید و از حقوق آن بهره مند گردد؟



بلحاظ عملی، اشخاص گوناگونی از دور و نزدیک دستی بر فرهنگ دارند و به نوعی در عرصه آن بازیگری می کنند. از نهادهای حکومتی، نهادهای غیرحکومتی را اشخاص خصوص که تا چندی پیش اربابان اصلی عرصه فرهنگ بودند و تامین کنندگان آن. تا آنگاه که پای بیگانه نهادهای حکومت به این عرصه بازگشت و ارباب فرهنگی. از آن پس توانمندترین آنها از لحاظ سیاسی، اقتصادی و حقوق بود. این ورود حکومت اما از سر تأمین فرهنگی بود تا نیازهای جامعه را از این لحاظ برآورده نماید. گسترش نقش حکومت در بخش فرهنگ و دولتی شدن بسی از نهادهای فرهنگی آنرا به عنوان مهمترین نهاد فرهنگی مردمی شود. روشن است تا نظام حقوق اساسی این پیش دستی حکومت بر حقوق اساسی را که بدون تاسیس مفاهیم روشی از « حق بر فرهنگ» وارد این عرصه گشته بود پاسخ گوید و قطعاً یک تن حقوقی همیشه از این می پرسد که چه کسی یا کسانی صاحب حق بر فرهنگ یا حق فرهنگی باید باشند و چه افرادی می توانند این حق را مطالبه نماید و چه کسانی باید زمینه تحقق و اعمال این حق را فراهم سازد. پس از یافتن پاسخ به این پرسش است که آنگاه می توان قلبی منتظم برای فعالیت های فرهنگی تمام اشخاص ذی حق فراهم آورد. از این روی با بنیان نهادن آزادی های فرهنگی بر حق های فرهنگی بررسی این حق ها، منشاء و فضای حاکم بر آنها ضروری پنداشته می شود.

## گفتار اول: حق‌های فرهنگی

پس از دهه هفتاد میلادی بود که «توسعه فرهنگی» جای خود را در میان برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های گوناگون ملی و بین‌المللی باز می‌کرد و این به دلیل تلاش‌های گسترده فرهنگ‌گوزیران بود که هر توسعه اجتماعی، بعدی فرهنگی نیز باید داشته باشد. مشخص‌ترین گام در این راستا درخواست اعلام دهه جهانی توسعه فرهنگی در کنفرانس جهانی سیاستگذار فرهنگی مکزیکوسیتی به سال ۱۹۸۲ به بعد مطرح شد و پس از یک سال بود که در بیست و دومین اجلاس عمومی یونسکو طی قطعنامه شماره ۱۱/۲۰ دهه (۱۹۸۸ - ۱۹۹۷) به عنوان دهه جهانی توسعه فرهنگی تصویب گشت. در دسامبر ۱۹۸۶، مجمع عمومی سازمان ملل در چهل و یکمین اجلاس خود، قطعنامه شماره ۴۱/۱۸۷ تصویب کرد که در آن دستور کار دهه جهانی توسعه فرهنگی را مشخص می‌ساخت. روی سخن این فرآیندها مستقیماً با حکومت‌ها بود که مسئول اصلی به بار نشانیدن توسعه فرهنگی به حساب می‌آمدند. نوبدی که این دگرگونی می‌داد این بود که درخواست انجام اقدام‌های لازم از حکومت در عرصه فرهنگی توسط مردم امکان پذیر می‌شود و به نظر می‌رسید که آنها حق دارند تا توسعه فرهنگی جامعه خود را از حکومت مطالبه نمایند. اما این شکل حق، قطعاً مبتنی بود بر تأسیس حقوقی که پیش از آن اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ انجام داده بود. این اعلامیه در

بند یک و دو ماده ۲۷ به روشنی حق بر فرهنگ را به رسمیت می‌شناسد و آنرا چنین اعلام می‌دارد: «ماده ۲۷ - بند ۱» هر کس حق دارد که آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه شرکت جوید، از هنرها برخوردار گردد و از پیشرفت‌های عملی و دستاوردهای آن بهره‌مند شود.

بند ۲) «هر کس حق دارد که از حمایت از منافع معنوی و مدی هز اثر علمی، ادبی یا هنری که خود پدی آورنده آن است برخوردار شود.»

گام بعدی در توسعه مفهوم حق‌های فرهنگی در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ برداشته شد که در ماده ۱۵ این حق‌ها را اعلام می‌داشت، بند ۱ این ماده اعلام می‌دارد که دولت‌های طرف این میثاق حق هر کس را در امور زیر به رسمیت می‌شناسند:

الف) شرکت در زندگی فرهنگی .... و در بند ۲ مقرر می‌کند که:

«تدابیری که برای تامین اعمال کامل این حق توسط دولت‌های طرف این میثاق اتخاذ خواهد شد باید شامل تدابیر لازم برای تامین، حفظ و توسعه و ترویج علم و فرهنگ باشد.»

این دو سند از معدود اسنادی بودند که در آنها نخستین بار حق بر فرهنگ مطرح می‌شد، هر چند که پس از دهه هفتاد، اهمیت فرهنگ، توسعه، سیاست‌گذاری و همکاری

بین‌المللی فرهنگی مورد اشاره شماری از کنفرانسها همچون کنفرانس بین‌المللی ونیز<sup>۱</sup>،

استکهلم<sup>۲</sup> و مکزیکوسیتی<sup>۳</sup> و دیگر تلاشهای یونسکو قرار گرفته است.

با آنکه حق بر فرهنگ در این دو سند مورد اشاره قرار گرفته است، حق‌های فرهنگی

همچنان از موارد مبهم، کمتر شناخته شده و یا فراموش شده در مباحث حقوقی باقی

مانده‌اند.<sup>۴</sup> حداقل این فروگذاری در مورد میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

بیشتر به چشم می‌خورد که در عنوان خود واژه حقوق فرهنگی بکار برده است ولی در

متن آن قالب مشخصی به نام حق‌های فرهنگی ملاحظه نمی‌شود. در نبود هر گونه سند

حقوقی که به تعریف این قالب بپردازد، راه برای هر گونه تعبیر و دسته‌بندی‌های متنوع

گشوده می‌شود. «در برخی موارد حق‌های فرهنگی، در مجموع به عنوان یک حق، حق

بر فرهنگ یا حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی ارائه می‌شوند. این حق‌ها ممکن است

به روش بسیار مبسوطی فهرست بندی گردند.»<sup>۵</sup> حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی،

دقیقاً مورد نظر بند ۱ ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده ۱۵ میثاق حقوق

---

<sup>1</sup>Intergovernmental conference on Institutional, Administrative and Financial Aspects of cultural policies (24 August- 2 september 1970, Venice)

<sup>2</sup>Intergovernmental conference on cultural policies for Development (30 march-2 April, 1998, stockholm).

<sup>3</sup>World conference on cultural policies (26 july-6 August, 1982, Mexico city)

<sup>4</sup>symonides, janusz, "cultural Rights: Aneglected Category of Human Rights" 'International social science urnal, vol.50 Issu 158, Dec 1998 p.559

<sup>5</sup>Ibid, p.560



اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می باشد. ولی باید به بررسی این نکته پرداخت که اصولاً حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی چیست و چگونه شناساگر قالبی به نامحقوق های فرهنگی می شود. آیا منظور از زندگی فرهنگی یا حق بر فرهنگ، همه ابعاد فرهنگ یک جامعه است یا همانگونه که مصداق های آن در این دو سند عنوان شده است. به عناصر انتزاعی آن مانند آموزش و پرورش، بهره مندی از علوم و فنون اشاره دارد؟ این پرسش به روشنی نشان می دهد که هر گونه تعریفی از حقوق های فرهنگی و تعیین دقیق سطح و دامنه آن، وابستگی بنیادینی دارد با خود واژه فرهنگ و اینکه چه برداشتی از آن واژه داریم. بدین منظور چارهای نیست جز اینکه برداشت خود از واژه را و نیز چهارچوبی که می توان برای مشخص ساختن در قالب حقوق اساسی به کاربرد روشن نماییم.

### مبحث اول - چهارچوب فرهنگ

فرهنگ چیست و چهارچوبه آن کدام است، در چه قالبی می گنجد و چه عناصر، ساختارها و اجزایی دارد که از آن حق یا حقوق های فرهنگی ریشه می گیرند؟ این عناصر چیستند که باید مورد حمایت واقع شوند و برخوردار از آزادی؟ به لحاظ علمی این در صلاحیت مردم شناسان و جامعه شناسی می گنجد که در اصل فرهنگ چیست، ولی

پرسش‌های بعدی را باید بگونه‌ای با حقوق اساسی پیوند داد، آنجا که این مولفه از ریشه مشترک انسانی و اجتماعی بودن افراخته می‌گردند.

آنچه بدیهی است، این است که فرهنگ یکی از پیچیده‌ترین و پردامنه‌ترین مفاهیم علوم انسانی است که به هر شاخه‌ای از علم بشری تاکنون پیوند خورده است و نظر به این که نکته، تعاریف و دسته‌بندی‌های گسترده‌ای از آن به عمل آمده است همراه با دیدگاه‌ها، رویکردها و سطح تحلیل‌های مختلف، و آنقدر مختلف که باید قابلیت تعریف مطلق از لحاظ حقوقی را به کنار نهاده و به مشخص ساختن چهارچوبی حداقلی بر آن آییم که مبنای عمل قرار گیرد. چه اینکه حتی تعاریفی که از فرهنگ در توصیه‌نامه‌ها و اعلامیه‌های بین‌الملل عنوان شده است، آنقدر کلی می‌باشد که مشخص ساختن قالبی برای حق‌های فرهنگی از آن دشوار می‌آید. یونسکو در مقدمه یکی از توصیه‌نامه‌های خود اعلام می‌دارد که فرهنگ صرفاً انباشته کارها و دانشهایی که توسط نخبگان تولید می‌شود نیست و محدود به دستیابی به آثار هنری و علوم انسانی نمی‌باشد، بلکه در دیدی گسترده، فرهنگ فراگیری دانش، درخواست روشنی از زندگی و نیاز به برقراری ارتباط می‌باشد.<sup>۱</sup> اعلامیه مکزیکوسیتی در زمینه سیاستهای فرهنگی، حق خود «حق‌ها» را بخشی از فرهنگ می‌داند، آنگاه که در مقدمه خود اعلام می‌دارد: «فرهنگ مجموعه‌ای از

---

<sup>1</sup> UNESCO Recommendation on participation by people at large in cultural life and their contribution to it, 26 November, 1976, Paris

خصوصیات معنوی، مادی، فکری و احساسی است که جامعه یا گروه اجتماعی را تمایز می‌بخشد و نه در بر گیرنده هنر و ادبیات که شامل شیوه‌های زندگی، حق‌های اساسی بشر، نظام‌های ارزشی، سنت و باورها هم می‌شود.<sup>۱</sup> در بیشتر تعریف‌هایی که از فرهنگ ارائه می‌شود، آنرا شیوه‌ای از زندگی می‌دانند، همانند این تعریف که «فرهنگ به صورت بسیار گسترده‌ای شیوه‌ای از زندگی است که نه تنها شامل دیدگاه‌ها و باورها بلکه همه چیز عملکردها، ارزش‌ها، عرف‌ها و روش‌های زندگی یا ... محصولات کار و فکر انسانی است»<sup>۲</sup>.

اگر فرهنگ را شیوه‌ای از زندگی بدانیم که دامنه‌ای بسی گسترده دارد اعم از باورها. آیین‌ها و محصولات فکری؛ می‌توان گفت که در واقع همه آنچه که در جامعه یافت می‌شود سرشتی فرهنگی دارد. از این روی عرصه فرهنگ را پنهان‌ترین فضای فعالیت و کارکرد انسان‌ها دانست.

«همه انسانها خواه ناخواه در این عرصه وارد می‌شوند، در آن حضور دارند، از آن اثر می‌پذیرند و در آن اثر می‌گذارند. فرهنگ را انسانها برای برآوردی نیازهای متعدد خود

---

<sup>1</sup>Mexico city Declavation on cultural policies, 1982, Mexico city.

<sup>2</sup>sypnowich, chrisine, "The culture of citizenship", in politics and society, vol. 28 No. 4, 2000, p. 534

می سازند و در عین حال، خود ساخته شده و شکل گرفته بوسیله فرهنگ هستند. یعنی

یک رابطه متقابل دائمی میان همه انسانها و فرهنگ آنها وجود دارد.»<sup>۱</sup>

نکته مهمی که این تعریف‌های موجز بدان اشاره می‌دارند این است که فرهنگ به عنوان

شیوه‌ای از زندگی، باورها، اندیشه‌ها و ارتباط با هستی و ... در درجه نخست ساخته

انسانهاست که با استفاده از ذهن خلاق، کردار و کنش همراه با یکدیگر آنرا شکل

می‌دهند. بنابراین حضور نهادهای اجتماعی مانند حکومت در فرهنگ یک حضور ثانوی

است چرا که خود این نهادها نیز، برآمده از تعامل نسانها می‌باشد. انسانها، پدیدآورندگان

حقیقی شیوه‌های زندگی، آداب و رسوم و هنجارها، سازنده نهادها و قوانین هستند، هر

انسانی متمدن یا نامتمدن از آنجا که در بطن هستی حضور دارد، در حد خویش سازنده

فرهنگ و تأثیر گیرنده از آن است. اما این اثرگذاری و اثرگیری یعنی کشش فرهنگی

چگونه صورت می‌پذیرد.

همین پرسش می‌تواند مبنای طرح چهارچوبی برای استخراج حقایق فرهنگی از فرهنگ

باشد، چرا پاسخ به آن، مبنای بنیادین فرهنگ را مشخص می‌سازد، مبایی که در هر

تعریفی که برای آن در نظر گیریم مشترک خواهد بود: همه فرهنگ‌های بشری در یک

نقطه مشترک می‌باشند و آن عناصر سازنده فرهنگ است. فرهنگ «نظامی» است یا در



واقع روح زندگی است که در ذات خود از سه عنصر بنیادین «اندیشیدن»، «گفت و شنود» و «کنش متقابل» تشکیل می‌شود. دلیل اینکه انسانها همگی موجوداتی در اصل فرهنگی هستند از همین نکته ناشی می‌شود، که هر انسانی به سرشت خویش، توانایی اندیشیدن، گفتار و کنش با دیگر انسانها دارند و از این این روست که می‌توانند در فرایند فردی و جمعی فرهنگ‌سازی شرکت جویند و بوسیله این توانایی است که به هویت، شخصیت و زندگی خود معنا می‌بخشند. اگر این توانایی را از انسانها برگیریم، در واقع قدرت معنا بخشیدن به زندگی نیز از آنها بازستانده شده است. سپس انسانها باید بتوانند و این «حق» را داشته باشند که زندگی خود را معنا بخشیند، سامان دهند و در فرآیند اداره زندگی جمعی، که به فرد و جامعه آنها تاثیر می‌نهد، مشارکت داشته باشند.

از این روی چهارچوب مورد نظر ما از فرهنگ با توجه به عنصر شاکله آن در هم می‌تند: چهارچوبی از فرآیند اندیشیدن، گفتار و کنش متقابل و حق بر فرهنگ یا حق فرنگی نیز متناسب با این چهارچوب شکل می‌گیرد: حق هر کس به اینکه بتواند آزاد اندیشه کند. سخن بداند و با دیگر انسانها ارتباط و کنش متقابل داشته باشد که این حق، ریشه حق فرهنگی تلقی می‌گردد. اگر فرهنگ را شیوه ای از زندگی می‌دانیم که انسانها که در اصل موجوداتی فرهنگ هستند و در طبیعی‌ترین حالت با توانایی‌های خردورزی. سخن‌گویی و تعامل با دیگران پایه‌های این فرهنگ را بنا می‌نهند، چرا صاحبان حق

فرهنگی نیز نباشند و از آن بهره نگیرند و چرا مجاز به مشارکت فرهنگی فردی و جمعی نیز نباشند. از این روی اندیشیدن، گفتار و کنش متقابل را که تشکیل هر نظام فرهنگی بر آن استوار است. حق‌هایی فرهنگی می‌دانیم که هر انسانی، بنا به فطرت خود از آنها بهره‌مند است و این حق باید تضمین و تامین گردد و این حق‌ها شامل حق‌های متلازم آن نیز می‌شوند و در مجموع چهار چوب «حق‌های فرهنگی» را بوجود می‌آورند. اما اینکه، این حق‌ها خود بر چه پایه‌ای استواراند در گفتار دوم به بحث نهاده می‌شود.

### مبحث دوم- نقش حکومت در فرهنگ

هر مبنایی که برای آزادی‌های فرهنگی در نظر گرفته شود ناچار از روش ساختن این مساله است که مشمولان و بازیگران اصلی عرصه و فرهنگ چه کسانی هستند؛ آنان که حق دارند تا با آفرینش یا دگرگونی در فرهنگ و گردن نهادن به قاعده فرهنگ‌پذیری این عرصه را اثر نهند؛ ساختارها و عناصر فرهنگی مانند اندیشه‌ها و آموزه‌ها و نهادهای فرهنگی همچون رسانه‌ها چگونه و بدست چه کسانی ایجاد خواهد شد؟

در مبحث اول، تلاشی بر این بود که نشان داده شود انسانها به عنوان اصلی‌ترین مشمولان فرهنگ، آفرینندگان و جهت دهندگان آن، حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی دارند و حق‌های فرهنگی نیز بر آنها متصور می‌گردد. بدین روی تنها افراد انسانی خصوصی هستند که از جواز اثرگذاری و اثرپذیری در عرصه فرهنگ بهره‌مند هستند. اما

توسعه اجتماعی و گسترده پردامنه فرهنگ امروزه بازیگران دیگری را نیز وارد این میدان ساخته است یعنی نهادهای اجتماعی که به سهم خویش بخشی از فرهنگ جامعه محسوب می‌شوند و خود گاه عامل پویایی بخش آن هستند و اساساً این نهاد نمونه آشکار هم اندیشی و بر هم کنش (متقابل) انسانها هستند که قصد زمامداری، اداره و مشارکت همگانی دارند و از این روست که می‌توان مفاهیمی همچون عدالت، سیاست و حقوق را مولفه‌هایی فرهنگی عنوان کرد.

امروزه به هر حال واقعیت گریزناپذیر، حضور خواه ناخواه این نهادها و به ویژه حکومت است که عرصه فرهنگی را حتی پرطنین از افراد خصوصی به تحرک می‌آورند؛ هر چند که با این حال نمی‌توان از پاسخ به این پرسش دریغ کرد که قابل توجیه‌ترین نقش نهاد مهمی همانند حکومت در عرصه فرهنگ چیست و آیا این نهاد می‌تواند یعنی حق دارد که وارد عرصه فرهنگ‌سازی شود؟ واقعیت این است که حکومت به شیوه ناگزیری رابطه‌ای تنگاتنگ با حوزه فرهنگ دارد و در اساس سرشت آن و کارکردهای آن برآیند و فرهنگ جامعه است. ولی باید این تفکیک را مشخص ساخت که منظور از دخالت در فرهنگ، دخالت در فرهنگ همگانی و مردمی است: فرهنگی که خود مردم نیز می‌توانند بدون یاری خواستن از حکومت سامان‌دهنده آن باشند ولی دخالت

حکومت به عنوان دخالت سوم شخص است که مطرح می‌گردد و دلیل آن نیز ایجاد رفاه

و توسعه فرهنگی است. اما مبنای این دخالت بر چه منطقی می‌تواند متکی باشد؟

در گفتمان حق‌ها، میان دو نوع از حق‌ها تمایز قائل می‌شوند: حق‌های رفاهی و حق‌های

انتخابی.<sup>۱</sup> حق‌های رفاهی دربردارنده حق برخورداری انسان از برخی کالاها و خدمات

معین می‌باشد، در حالیکه حق‌های انتخابی، متضمن حق انسان بر آزادی انتخاب و عمل

در حوزه‌های مشخصی است، یعنی اینکه شخص حق دارد دست به انتخاب و عمل بنا به

دلخواه خود زند. حق‌های فرهنگی نیز در اساس از این دو مؤلفه پدید می‌آیند. در حالیکه

از یکسو حق برخورداری از امکانات فرهنگی می‌تواند مطرح شود، به سوی دیگر حق

برکنش فرهنگی و انتظار عدم ممانعت از سوی دیگران جنبه مکمل آن است.

از سه دهه گذشته به این سو سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با فرهنگ، همچون یونسکو و

کنفرانس‌های برگزار شده در این زمینه، بیشترین توجه و فعالیت خود را ارزانی جنبه

رفاهی حق‌های فرهنگی داشته‌اند و همواره بر نقش حکومت مبنی بر توسعه فرهنگی و

کوشش برای بهره‌مند ساختن مردم خود از کالاها، خدمات و پیشرفت‌های علمی تاکید

کرده‌اند. به عنوان نمونه، ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از

:

:

«

:( )

»

.



دولت‌های عضو می‌خواهد تا برای تحقق حق‌های شناسایی شده در میثاق حاضر همه ابزار و زمینه‌های مناسب را فراهم آورد. حتی کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در نظریه عمومی N3 (۱۹۹۰) در مورد ماهیت تعهدات دولت‌های طرف میثاق چنین عنوان کرده است که تعهدات ایجاد شده بوسیله ماده ۲ هم شامل «تعهد به فعل» است و هم «تعهد به نتیجه»<sup>۱</sup>. همچنانی که سند نهایی کنفرانس جهانی سیاست‌گذاری فرهنگی مکزیکوسیتی (۱۹۸۲) نیز در توصیه‌های شماره ۲۸ و ۳۰ خود از دولت‌های عضو می‌خواهد که تمام توان خود را برای توسعه فرهنگی به کار گیرند و به ویژه بند (ای) توصیه ۲۸ از آنها می‌خواهد تا شرایط اقتصادی - اجتماعی لازم را برای همه مردم در آفرینش کالاهای فرهنگی و دسترس به آنها را بوجود آورند.<sup>۲</sup>

تمامی این توصیه‌ها و آن فرایندهای ملی و بین‌المللی که حکومت‌ها را مجاز به ورود در عرصه فرهنگی ساخت تاکید پافشارانه بر این نکته داشتند که حکومت باید برای تأمین نیازهای فرهنگی پاسخ نیافته و از راه‌های دیگر حل نشده جامعه اقدام منجر به نتیجه کند یعنی تنها انتظار بجا از حکومت، تأمین شرایط لازم اقتصادی و حقوقی برای فرا داشت فرهنگ جامعه بود، و اصولاً باید باشد. حکومت در آغاز به عنوان تأمین کننده

---

<sup>1</sup>Quoted in symonides,Janus2, I bID, p.567.

<sup>2</sup>Document of world cconference on cultural policies, 1982 , mexixo city, Availablat:  
<http://unesdoc.unesco.org/images/0005/000525/0525eo.pdf>

در نقش جدید خود ظاهر شد، سپس دایره اقدام های خود را فراخ تر و توان اجرایی و نظارتی اش را تا سر حد «برنامه ریزی فرهنگی» و تصدی در این عرصه افزون ساخت. البته حدود ورود حکومت در همه کشورها در سطح متفاوت بود و بسته به تعریف ابعاد حکومت در کشورها مختلف، از واگذاری امور فرهنگی به سازوکار آزاد بازار تا تصدی کامل فرهنگ فرق می کرد.<sup>۱</sup>

چنین می نمود که برداشت ها از مفهوم «تامین» دگرگون بود چراکدگاه به تامین شرایط اقتصادی همچون تخصیص بودجه و حمایت های مالی مختلف دلالت دارد و گاه بنا به تفسیر گسترده از آن شامل نظارت های اجرایی و قضایی، تولید و توزیع کالاهای فرهنگی و ایجاد نهادهای مربوط به آنها می گردد. اما آنچه اینکه محل بحث قرار می گیرد آن است که حکومت پای از این گلیم افراشته وظایف خود نیز فراتر نهد و به تعیین محتوای زندگی فرهنگی دست یازد: برنامه ریزی فرهنگی کند آن سان که برنامه ریزی اقتصادی و سیاسی می کند؛ قوانین، مقررات و ضوابط فرهنگی تصویب کند؛ محتوای آفریده های فرهنگی را با مشخص ساختن مطلوب ها، ضوابط و سیاست ها تعیین نماید. دیوان های فرهنگی برفرازده و دیوانسالاری فرهنگی (نظام صدور پروانه، ثبت، نظارت بر تاسیس و انحلال) را بگستراند و مهمتر آنکه همه این اقدام های به دست قاهره خویشتن و به دور

از دسترس نهادهای جامعه مدنی انجام دهد. پیامد روشن این بسط یافتگی چه می تواند باشد جز اینکه حکومت بتواند با استناد به ضرورت برآورد حقهای فرهنگی مردم تبدیل به تولید کنند و بزرگ فرهنگ، جهت دهنده و حدود حصر بخشیند. به آن شوند؛ و این امر به راحتی می توانست عرصه ای را که در اصل به مردم تعلق داشت، به راحتی و نبا به ضوابط قانونی، به دستگاه دیوانی حکومت تقدیم دارد. از آن پس، دوباره دخالت حکومت در عرصه فرهنگی و ضرورت برنامه ریزی و سیاستگذاری حکومت مورد پرسش قرار می گرفت، اینکه برنامه ریزی در فرهنگ بدست حکومت؛ ویژگی خلاقیت آزاد و مستقل آنرا با دیوانسالارینه کردن اداری از میان می بود. حال آنکه، همانگونه عنوان می شود «برنامه ریزی در بخش فرهنگ هیچگاه نباید جنبه مدیریت یا نظارت بر اقدام فرهنگی را بر خود گیرد. بلکه هدف باید برنامه ریزی منابع بخش بر حسب نیازها باشد.»<sup>۱</sup>

این برامه ریزی باید نظارت بر نحوه استفاده از امکانات را امکان پذیر سازد، زمینه و وسایل تدوین و عملی ساختن برنامه های دراز مدت فرهنگی را فراهم آورد. البته با تاکید بر اینکه این فرآیند برنامه ریزی فرهنگی باید مبتنی باشد بر مشارکت مدنی<sup>۲</sup> و حضور تمام گروههای فعال اجتماعی که همانها مشخص سازنده نیازهای فرهنگی در درجه

نخست می‌باشند. حتی یک دیدگاه رویه‌ای از عدالت نیز می‌تواند بخوبی این نکته را تقویت سازد که حکومت به موجب نخستین وظیفه اش می‌بایست ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و دسترسی عادلانه بر منابع اولیه را اصلاح، تضمین و تأمین نماید و به تشویق حضور مردمی در عرصه اجتماعی مبادرت ورزد، آنگاه برآیند چنین منطقی را در مشارکت فرهنگی گسترده افراد خصوصی و نهادهای مدنی گواه خواهیم بود؛ و این به دلیل اهمیتی است که خود مردم و به ویژه فرهنگ‌ورزان به عرصه فرهنگی ارزانی می‌دارند: «اگر فرهنگ و هنر معرف یک ارزش اجتماعی باشد برخی افراد به ویژه کسانی

که به چنین ارزش حساس هستند- نیازهای مالی آنرا تأمین خواهند کرد.»<sup>۱</sup>

از این رو بود، که در همان حالیکه از دیدگاه حق‌های رفاهی فرهنگی طرفداری می‌شد؛ جنبه انتخابی این حق‌ها نیز اهمیتی اساسی یافت و مورد استناد این ادعا قرار گرفت که حکومت نمی‌تواند و نباید در عرصه‌هایی که افراد آزادی انتخاب دارند و خود باید مسئول آن باشند دست به دخالت برد. افراد این حق را دارند که در برخی از جنبه‌های زندگی که به یقین فرهنگ از آنهاست، آزاد باشند و بهره‌مند از خود مختاری و استقلال، آن آزادی که توسط دیگران نیز پاس داشته شود. حق‌های فرهنگی دقیقاً بهره‌مند از یک



جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

صیانت دوگانه‌اند: به یکسو، حکومت و همهٔ نهادهای مرتبط را ملزم به صیانت ایجابی  
آن می‌دارد، که این گونه است که با طرح چنین الزامی برای حکومت و بیم از نقض یا  
تعدی به این حق‌ها، اهمیت چنگ ردن به جایگاه آزادی‌های فرهنگی آشکار می‌شود و  
نیز لزوم پی افکندن بنیانی ژرف و استوار برای این آزادی‌ها که دست تطاول بی منطق  
قدرت را برای آن راهی نباشد.

## گفتار دوم- بنیاد نظری آزادی های فرهنگی

این سه مولفه چه رابطه ای با هم می توانند داشته باشند: آزادی ، فرهنگ و انسان؟ آنچه به عنوان نخستین انگاره تلقی می شود اهمیت بنیادینی است که این سه برای همدیگر دارند: اهمیت آزادی برای فرهنگ، همچون اهمیت فرهنگ برای انسان است. همانگونه که انسان بدون آزادی معنایی ندارد، انسان بدون فرهنگ نیز قابل تصور نیست و فرهنگ نیز اما، بدون آزادی وجود ندارد. در واقع همانگونه که یکی از نادر اندیشمندان درباره آزادی فرهنگی می گوید: «آزادی عنصر اساسی فرهنگ است، به ویژه آزادی برگزیدن ارزش هایی که موظف به دفاع از آنها هستیم و آزادی انتخاب زندگی مطلوب خود»<sup>۱</sup>

انسان بنا به توانایی ذاتی اندیشه، گفتار و ارتباط، یک موجود فرهنگی تلقی می شود و بدین سبب است که آفریننده فرهنگ حتی به تنهایی می تواند باشد، بدون هیچ حکومتی، هیچ اجتماعی از افراد دیگر و ساختاری بیرونی که خود را بر وی تحمیل نماید. اما در همین حال نیز، انسان را موجودی اجتماعی می دانیم، که می تواند باشد در مسیر کنش و ارتباط متقابل با دیگر انسانها قرار گیرد. فرهنگ بیافریند و از دیگر فرهنگ ها بهره مند

گردد. اگر انسان را چیزی جز فرهنگ و آزادی ندانیم که می تواند بنا به قابلیت ذاتی خود آزادانه آفرینش فرهنگی داشته باشد و بویژه آنگاه که فرهنگ به عنوان شیوه‌ای از زندگی تلقی می گردد، شرط ضروری این گزاره آن خواهد بود که انسان باید «بتواند» و این «حق» را داشته باشد که آزادانه وارد فرآیند کنش و واکنش فرهنگی شود.

اگر انسان نیازمند فرهنگ و آزادی برای آفرینش آن است، اینکه این پرسش جدی مطرح می شود که این آزادی از کدامین چشمه زلال نشأت می گیرد و بنیان خود را بر چه پایه‌ای استوار می گرداند؟ چگونه می توان آزادی فرهنگی انسان را توجیه کرد، آن توجیه کردنی که بتواند پایه خود را بر محکمترین مبناهای منطقی استوار گرداند، ستون‌های آنرا به قامت بلند انسان افراشته سازد و سقف امنیت آنرا ایمن از هر گزند بر هم کشد؛ ساختاری جاودان فراخور انسان حق مدار با پنجره‌ای که رو به تجلی «رنگین کمان انسان» باز باشد؟

چه توجیه و منبایی محکمتر از «کرامت انسان» که سرچشمه زلال هر حق و آزادی انسان و همهٔ تمامیت اوست و مبنای فرهنگ و شخصیت انسان که آنرا آزاد می‌خواهد. انسان باید برخوردار از آزادی فرهنگی باشد، برای اینکه بنا به شأن و کرامت والای خویش شایستگی و استحقاق برخوردار از آن را دارد<sup>۱</sup> و در اصل نیز شأن انسان با فرهنگ او

در آمیخته و یکپارچه گشته است: اگر فرهنگ را از انسان بگیریم، گویی شأن و کرامت او را بازستانده ایم. مبتنی بر کرامت انسانی، دیدگاهی بود که نخستین بار از میان آموزه های دینی و به ویژه اسلام و آموزه های فلسفی به ویژه توسط ایمانوئل کانت و فریدریش شیلر به درون عالم حقوق راه یافته است و یک حقیقت روشن را بازگو می کند که همانا هر انسانی، بدون در نظر گرفتن هیچ عاملی خارجی، در ذات و نفس خود، دارای ارزش و حیثیتی مقدس و غیر قابل تردید و خدشه می باشد و نیز این ارزش و حیثیت از لحاظ هستی شناختی و پیوند انسان با نظام آفرینش و حتی روی دیگر کرامت انسانی را باز می نمایاند.

کرامت انسان، از این روی اقتضای آنرا دارد تا او از تمام حق ها و آزادی های انسانی بهره مند باشد، به عنوان یک موجود به سرشت خویش ارزشمند- در درون نظام هستی- مورد احترام و توجه قرار گیرد و هرگز به عنوان ابزاری برای منابع دیگر انسانها مورد استفاده واقع نشود، همانگونه که کانت در بیان آن می گوید: «چنان عمل کن که انسان را، خواه شخص خودت و خواه دیگران، هموار غایت بدانی، نه صرفاً وسیله»<sup>۱</sup> شیلر به هم



رأی با کانت، سرشت انسانی را آزاد و اساساً انسانیت او را منوط به آزادی وی می‌داند و

می‌گوید: «آزادی روح شما، آن چیزی است که باید برای من خدشه ناپذیر بماند».<sup>۱</sup>

بنابراین دیدگاه کرامت انسانی هم از آبخشور آموزه‌های دینی و هم فلسفی (عقلی)

سیرات گشته است: از سویی آموزه‌های دینی تاکید بر این نکته دارند که انسان به عنوان

برترین آفریده کردگار در ذات آفرینش خود گوهری گرانبمایه دارد و در نظام هستی نیز

این ارزشمند بودن تا به جاودان، احترام برانگیز و ناستردنی باید بماند.<sup>۲</sup> در دگر سوی،

آموزه‌های فلسفی موجه بودن منطقی کرامت انسان را در غایت بودن وی و داشتن ارزش

برابر و در نتیجه حق برابر انسان می‌دانند. چرا که، آنگاه که همه انسانها برابر آفریده

شده‌اند، چه توجیه منطقی می‌توند یکی را بر دیگری ترجیح دهد و کدام ملاکی می‌تواند

بالتر از این ارزش انسان، ارزشمندتر تلقی گردد.<sup>۳</sup> چرا که، به گفته کانت، آنچه که به

«هر انسانی» کرامت و منزلت می‌بخشد، نیروی فطری عقل است و این توانایی که هر

شخص بتواند اندیشه کند و تصمیم به تعیین سرنوشت فردی و جمعی خود بگیرد: و

طبیعی است که هر انسانی از این توانایی‌ها بهره‌مند می‌باشد و از این صاحب‌شان و

کرامت. نکته‌ای که سرلوحه اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۱ آن گشته است: «همهٔ انسانها آزاد به دنیا می‌آیند و در کرامت و حقوق با هم برابرند؛ همه از موهبت فرد و وجدان برخوردارند و باید با هم برادر وار رفتار کنند.» به موجب این والا و ارزشمند بودن کرامت انسان است که وی حق دارد و باید آزاد باشد تا بتواند هر آن گونه شیوه زندگی دلخواه خود را برگزیند و هر پندار، گفتار و کردار مطلوب خود را پیشه کند. صرف آزاد انگاشتن انسان مهم نیست، مهم عملی ساختن این انگاره است و اینکه انسان بتواند آزادی خود را به فعلیت برساند، سرنوشت خود را از سر بنویسد و خود آقا، ارباب و ولی خود باشد. اما در اینجا فرهنگ به چه کار می‌آید؟

اگر انسانی را به سرشت خود صاحب گوهر گرانبایه شان و منزلت انسانی می‌دانیم، همانا ارزشمندتر اینکه، این گوهر سراچه جان را باید بست و درخشانش کرد و عزیزش داشت؛ و این کاری است که به دست فرهنگ گشوده شود که در اصل پرورش دهندهٔ شخصیت و شان فردی و اجتماعی انسان است. از این روی، فرهنگ به عنوان روشن‌ترین جلوه‌گاه معنای انسانیت را عرصه‌ای همیشه آزاد می‌خواهیم تا انسانها بتوانند با کنش متقابل خود، زندگی فردی و جمعی خود را به سامان رسانند.

همچنانی که کرامت انسانی از یکسو در ذات وجود انسان مورد توجه قرار گیرد، به سوی دیگر در پیوند او با هستی است که شان و منزلت او مطرح می‌گردد، همچنانی که

زندگی انسان را نیز به دو بعد فردی و جمعی تقسیم می‌کنیم، اما این دو بعد از کرامت انسان چگونه مطرح می‌شود؟ آیا این پرسش مطرح نمی‌شود که چگونه می‌توان همه انسانها را از شان و کرامتی یکسان برخوردار دانست حال آنکه اگر نیک بنگریم. تفاوت‌های میان انسانها چنان است که برابر پنداشتن و به یک دید نگرستن آنها دشوار و غیرمنصفانه می‌نماید. برای پاسخ به این پرسش به ناچار به دیدگاه دو بعدی بودن کرامت انسانی، یعنی کرامت ذاتی و اکتسابی<sup>۱</sup> می‌باید استناد جست؛ هر انسانی بدون در نظر گرفتن موقعیت‌های عارضی همچون وضعیت جسمانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی ایمان دینی، صرفاً به عنوان یک انسان آفریده کردگار جان‌آفرین، از کرامت ذاتی، برابر و هم‌شان با همه انسانهای دیگر بهره‌مند است. همچنانکی کو در پیوند با نظام هستی نیز به موجب آنکه هر انسانی بنا به کرامت ذاتی خود، حق تعیین سرنوشت خود را دارد، به عنوان فردی از افراد اجتماعی محسوب می‌شود که برابر و هم‌شان با دیگر انسانها سرنوشت جمعی خود را به سامان می‌رساند و این به موجب کرامتی است که وی با بهره‌مندی از کرامت ذاتی در مسیر اجتماعی گشتن اکتساب می‌کنند. بنابراین آنچه انسانها را نابرابر می‌کند شان و کرامت ذاتی و اکتسابی آنها نیست، بلکه ساختار اجتماعی نابرابر است که با نادیده انگاشتن این ابعاد انسانی، گاه زمینه ساز عدم امکان اکتساب

شان و کرامت برابر برای همه مردم است. دو بعدی بودن کرامت انسانی را به روشنی می توان همساز با دو بعدی بودن آزادی های فرهنگی که خود برخوردار از دو جنبه فردی و جمعی هستند<sup>۱</sup> در نظر گرفت.

### مبحث اول - کرامت ذاتی انسان

اهمیت دانستن پیوند میان کرامت ذاتی و فرهنگ را می توانیم در فرق میان انسان و غیرانسان بیابیم. در اینکه چگونه فرهنگ با ذات انسانی در آمیخته است و چگونه است که انسانیت انسان در بیان فرهنگی وی جلوه گر می شود و چگونه انسان را در اساس موجودی فرهنگی می دانیم.

همه آنچه که به یک انسان، هویت مشخص انسانی در برابر غیرانسان می دهد فرهنگ اوست چرا که، انسان یعنی موجود سخنگو اندیشمند و آفریننده که می تواند هویت و شخصیت خود را بسازد و با دیگر انسانها یک جمع سازمان یافته بوجود آورد. به روشنی می توان گفت که توانایی خردورزی و گفتار و ارتباط جلوه ای از کرامت ذاتی و شان والای انسان است و مهمتر اینکه جایگاه والای او در نظام هستی نیز بنا به مشیت پروردگار از سر همین کرامت است که بنا به باور دینی خداوند به انسانها ارزانی داشته است.



شناسایی این توانایی، سرآغاز مهمی برای عرصه حقوق انسانی بود آنگاه که مبنای حق برابر و آزادی مستحق انسانها قرار گرفت. زمانی انسان به واسطه توانایی خردورزی اش در ارکان هستی تشخیص می یافت و پس از آن بود که اندیشمندانی چون کانت شان و منزلت انسانی را در همین اندیشیدن و گفتار و کردار بر اساس آن اعلام کردند و از آنجا که همه انسانها بهره مند از توانایی هستند، پس در ذات خویش برابرند. این درست سرآغاز بازسازی جوامع گذشته به جوامع مدرن بود که تلقی جدیدی از رابطه انسان با جهان پیرامون خود صورت می گرفت؛ اینکه همه آموز انسانی و اجتماعی بر مبنای فردورزی انسانهاست که شکل و آنگاه دگرگونی می یابند. درک جهان و فهم ساختار آن است که مایه آزادی و پیشرفت انسان می شود و از این گاه آن است تا انسانها با فردورزی بتوانند جامعه ای انسانی تر و آزادتر بسازند و بتوانند در یابند که تمامی قوانین، ساختارها، هنجارها و نهادها، همگی برآیند ذهن و اندیشه انسان است و این انسانها هستند که مبدا ایحاد و تحول امور اجتماعی قرار گیرند.<sup>۱</sup> چیزی از بالا نمی تواند خود را بر آدمی تحمیل کند. مگر چیزی که از مدار خردورزی انسانی در گذشته باشد پس هر قاعده و قانونی، هر نهاد و امر اجتماعی باید ریسمان توجیه خود را بر پای خرد و منطق بریندد.

اینها همه آن چیزی هست که کانت در صدد است تا در زمینه ارتباط انسان، فرهنگ و هستی باز گوید: فرهنگ، فضیلت یافتن آزادی انسان است و همسو به عنوان موجود فردورز و کارگزار فرهنگی، صاحب اراده آزاد است. آزادی، که چیزی جز ویژگی‌نمایی اراده نیست و باید مستقل و وابسته به اراده شخص باشد و نباید توسط هیچ چیز بجز آن قانونی که خود انسان آنرا تجویز کرده است، تعیین گردد. فرد آزادی اراده را بنیان می‌نهد و بدان وسیله انسان بنا به این آزادی اراده عملی می‌تواند وارد قلمرو فرهنگی شود و در واقع فرهنگ نیز با همین اراده آزاد انسانهاست که پدید می‌آید و این آزادی مبتنی بر خرد انسانهاست که توانایی آفرینش فرهنگ به ارمغان می‌آورد. این توانایی هنگامی خود را نشان می‌دهد که انسان با اراده آزاد مستقل که بر پایه کرامت وی استوار است عمل نماید.<sup>1</sup>

بدین‌گونه است که کانت اندیشیدن و در نتیجه آفرینش فرهنگی را وابسته به اعمال اراده شخص به آزادی و استقلال.

حتی هگل پای را از این فراتر می‌نهد و آزادی را شکلی از خرد می‌داند، با این باور که آزادی روح انسان به میزان توانایی اندیشیدن اوست: وی میان آزادی درونی و آزادی بیرونی انسان قائل به تمایز می‌شود. در آزادی درونی، فرد نظری انسان (بدون تکیه بر

---

<sup>1</sup>Aifthic, Marin. "Culture, Freedom, Democrac" Availabe ar <http://www. crvp.org/ book/series 04/IVA-16/ chapter- i.htm>.

هیچ گونه شواهد تجربی) بطور مستقل و فعال با شناخت درون خود و توانایی های ذاتی آزادی بی پایان روح خود، سعی در بروز و بازنمایی خود می کند. دانایی و توانایی آفرینندگی، ظهور روح در سطح درونی هستند و نماهای بنیادین بیان فرهنگی را شکل می دهند. این فرد نظری، جهان ایده آل روح را با بیان فرهنگی به نمایش می گذارد. اما در آزادی بیرونی، این خرد عملی انسان است که با تکیه بر آموزه های بنیادین خود، جهان پیرامون خود را باز می شناسد و بوسیله ارتباط با آن، تمام اندیشه و خواست خود را بیان می کند.<sup>۱</sup> در نتیجه این بازآموزی، ارتباط و جمع بیان های انسان هاست که ریشه های فرهنگ به ژرفنای جامعه گستریده می شوند. در نظر هگل، این فرهنگ است که ارتقاء انسان را به سطحی متعالی و دستیابی وی به آزادی و کمال نشان می دهد: «قدرت یک فرد در آن است که وجود خود را در آن جوهر محقق سازد، یعنی خود را از هر آنچه دارد تهی کند و خود را به عنوان وجودی ذاتی و عینی اثبات کند. پس فرهنگ به مثابه فرآیند واقعی کردن و اثبات کردن وجود خویش است.»<sup>۲</sup> آنچه که این دو فیلسوف بیشتر آهنگ اثبات آنرا دارند و بعد از آنها نیز مورد تاکید دیگران قرار گرفته، شناسایی فرهنگ

---

<sup>1</sup>Ibid

به عنوان جلوه‌گاه اراده آزاد انسانی است که بوسیله آن، انسان امکان نمود<sup>۱</sup> و بیان<sup>۲</sup> خود را باز می‌یابد و همین امکان عملی است که روشنگر شخصیت و هویت فردی هر انسان می‌باشد.

با درک چنین مبنایی، نویسندگان اعلامیه مکزیکوسیتی در مورد سیاست‌های فرهنگی، در مقدمه آن، بر اهمیت فرهنگ و قدرت آن چنین تاکید می‌کنند: «این فرهنگ است که به انسانها توانایی ابراز خود را می‌دهد. این فرهنگ است که ما را تشخص می‌بخشد و از ما انسانهایی عقلانی با توانایی قضاوت و حس تعهد اخلاقی می‌سازد. بوسیله فرهنگ است که انسانها خود را باز می‌نمایانند و از سرشت خویش آگاه می‌شوند، استعدادها و کاستی‌های خود را می‌شناسند، دستاوردهای خود را ارزیابی می‌کنند، برای یافتن معنای نوین تلاشی سخت می‌کنند و آثاری می‌آفرینند که از جنبه فردی به جنبه جمعی می‌رسد». فرهنگ پیوندی ریشه‌ای با خلاقیت دارد؛ چرا که انسان با این خلاقیت است که شخصیت خود را باز می‌نمایاند و دنیای درونی خود را بیان می‌کند. همانگونه که

---

<sup>1</sup>Manifestation

<sup>2</sup>Expression



یونسکو توصیه می کند: «مفهوم فرهنگ همه شکل های خلاقیت و بیان فردی و گروهی

چه در قالب شیوه زندگی و چه فعالیت های هنری در بر می گیرد.»<sup>۱</sup>

بنابراین آنچه از ارزش کرامت ذاتی انسان برمی آید، این کرامت در توانایی بیان آزادانه و

خود خواسته انسان معنای عملی می یابد و اینکه فرد با درک از خویشتن و خودآگاهی،

آنچه می خواهد و به آن اعتقاد دارد را با آسودگی و اطمینان و بدون تاثیر از تبلیغات

بیرونی بیان نماید. آنچه که کانت به عنوان منع ابزار ینه کردن انسان و اراده او در نظر

دارد، اشاره به ممنوعیت تحمیل دیدگاه ها، ارزش ها و هنجارها به دیگر انسانهاست؛

اجازه به اینکه هر کسی، هر گونه که هست و می خواهد، خود را بنمایاند و از بهر

خویش سخن براند و نماینده خود باشد. از این روی آزادی ابراز وجود خویش معنا

می یابد و ملاک این آزادی در آن است که به وسیله آن افراد بتوانند به یقین وضعیت

خویش در جهان پردازند و به خود شکوفایی برسند.<sup>۲</sup>

بدین سان می توان به جنبه فردی آزادی های فرهنگی نزدیک شد؛ آنجا که تاکید اساسی

بر این قرار می گیرد که هر فردی به اقتضای انسانست خود و کرامتی ذاتی که دارد،

فردیت، شخصیت و اراده خود را پدید آورد و پرورش دهد و آنرا آزادانه بیان نماید؛ و

---

<sup>1</sup>UNESCO Recommendation on participation by people at large in cultural life and their contribution to it, Ibid.

این بیان، امر فرهنگی هست و آزادی فرهنگی در مفهوم فردی آن، توانایی بی حد و حصر فرد در شکل‌گیری وجدان و شخصیت خود و بیان عینی آن اشاره دارد و اگر این آزادی از فرد باز گیریم، تنها یک جسم غیرانسان گونه است که باقی می‌ماند، از این روی این آزادی جزو آزادی‌های اساسی تلقی می‌گردد.

### مبحث دوم- کرامت اکتسابی

انسانها، اما اتمهای جدا از همی نیستند؛ در هعمان حال که هر یک به تنهایی غایت در سطشت خویشند و برای خود دنیایی مستقل دارند، وقتی در کنار هم جمع می‌شوند، دنیایی مشترک و اجتماعی به هم پیوسته انسانی ساخته می‌شود. اما چگونه چنین ترکیب و اجتماعی صورت می‌گیرد؟

هر انسانی به سرشت خویش با بهره‌گیری از توانایی ایجاد ارتباط، برخوردار از توانایی‌های جمعی شدن و کنش چند سویه با دیگران است و البته آنچه که در جریان ارتباط و کنش از خود بروز می‌دهد در اصل همان دنیای ذهنی و شخصیت پرورش یافته درونی اوست و نیز تمام آن آموزه‌هایی که در جریان زندگی اجتماعی به دست آورده است. اگر در مرحله نخست، به خود اندیشی<sup>۱</sup> می‌پردازد و به خودشناسی و کشف قابلیت‌های نسانی خود فرا می‌رسید؛ اینکه آهنگ بازنمایی و ابراز وجود به مرحله

---

<sup>1</sup>Self-reflection

آفرینندگی رسیده خود دارد. بدین گاه آزادی بیرونی انسان با شوق به زندگی و زایش، آفرینندگی و درگیر شدن در فرآیند ارتباط گسترده اجتماعی، جلوه می‌یابد. برآیند بازنمایی این توانایی‌ها بی‌انسانی، شکل‌گیری فرهنگ فردی و جمعی است که با ترکیب یافتن ارتباطها، اندیشه‌ها و باورها، گفتارها و کردارهای همگانی و مشترک، بنای فرهنگ جامعه افراشته می‌گردد.<sup>۱</sup>

همانگونه که هابرماس می‌گوید، هر یک از انسانها به موجب استعدادها ذاتی خود از توانایی بالقوه گفت و گو با یکدیگر و تصمیم‌گیری بر مبنای توافق و دل‌رو برهان برخوردارند در که در صورت؟؟ یافتن این توانایی‌ها، قادراند جهان زیست<sup>۲</sup> خود را بازسازی کنند؛ جهان زیستی که برآیند مستقیم ارتباط و کنش چند سویه انساهاست و معرف فضایی که انسانها را با هم پیوند می‌زند و بوسیله شناسایی متقابل شان و منزلت انسانی، آنها را در برابر هم مسئول می‌گرداند.<sup>۳</sup> این بازسازی، یعنی پدیدآوردن و دگرگونی تمام ساختارهای زندگی اجتماعی. در دایره فرهنگ و سه عنصر سازنده آن صورت می‌گیرد و فضایی خلق می‌کند که در آن گویندگان و شنوندگان، اثرگذاران و

---

<sup>2</sup>En.Life world.Ge. Lebenswelt.

اثرپذیری بنا به سازوگاری که هابرماس آنرا «کنش ارتباطی»<sup>۱</sup> می نامند، رو به روی هم قرار می گیرند و با ابراز دیدگاهها و ترجیحهای خویش، پیش زمینههای توافق و تفاهم را به عنوان سنگ بنای همبستگی اجتماعی پایه ریزی می نمایند.<sup>۲</sup> جهان زیستی که زائیده فرهنگ و اراده سازنده انسانهای جامعه است و یک رابطه دو سویه اثرگذاری و اثرپذیری برو از آن دارد. افراد درون جهان زیست وارد فرآیندی می شوند که با ارتباط یافتن با اندیشهها، کنشها و فرهنگهای گوناگون، خود به ارائه و زایش دوباره اندیشه و رفتار می پردازند و از باز خورد این اندیشهها و کنشها نظام فرهنگی زائیده و بالیده می گردد.

اهمیت این ارتباط از دید هابرماس چنان است که استدلال می کند تنها بوسیله ایجاد فرایند ارتباط کامل و آزاد میان انسانهای برابر، بوته اندیشه عقلانی و فهم متقابل در ذهن انسانها شکوفا می گردد.<sup>۳</sup> این بوته خردورزی است که سرانجام شاخسار پر میوه فرهنگ را به بار می آورد و میوههای تفاهم و توافق، شکوفایی و پرورش اجتماعی را که همانا، برآیند فرآیند مشارکت همگانی انسانهای آزاد و خردمند می باشد. به روشنی در اینجا می توان دریافت که فرهنگ به واقع «برآیند کنش فرد با محیط پیرامون او و نشانه‌ای از نظام‌های بازنمایی، اسطوره‌ها و باورهایی است که احترام به آنها اساسی و ضروری به

---

<sup>1</sup>En. Communicative Action/ Ge kommuniKativeh Handels.



نظر می‌رسد.<sup>۱</sup> ماده ۴ اعلامیه مکزیکوسیتی در مورد سیاستهای فرهنگی اهمیت ارتباطی بودن فرهنگ را چنین اعلام می‌دارد: «فرهنگ عبارتست از گفت و گو، مبادله دیدگاه‌ها و تجربیات و بررسی دیگر ارزشها و سنت‌ها، که در تنهایی پژمرده می‌شود و می‌میرد.» آنچه که باید مورد توجه دقیق قرار گیرد، آن است که این فرایند کنش و مفاهیم در جهان زیست انسانها، باید مبتنی بر یک جریان آزاد و برابر به نفع همگان باشد و توانایی ورود و خروجی آزادانه و تاثیر دوسویه از آن تضمین گردد. این جریان، یک فرایند ارتباطی ساده نیست، بلکه روندی است که در طی آن انسانها خود را وارد چرخه ای زندگی اجتماعی می‌کنند که بر پایه ذهنیت‌های عینیت یافته انسانها یعنی پندارها، گفتارها و کردارهای چندسویه و چندسان حرکت می‌نماید و هر فردی را از آن سهمی است. این سهم که همان شانو هم پایه با دیگر انسانها، با تعامل مشترک، خواسته‌های فردی خود را در چهارچوب خواسته‌های جمعی بترتیب اثر دهد و در آفرینش فرهنگ جامعه در کلی‌ترین معنا نقش داشته باشد. بنابراین لازم است تا به گفته هابرماس، در کنش ارتباطی، افراد مشارکت‌کننده، نه تنها آسوده از هر گونه قید، فشار و اضطراب، بلکه آگاهانه، آزادانه، از سرخواست خود و به جمع و با همکاری یکدیگر نقشه‌ها، اهداف و

برنامه‌های خود را بر مبنای تعریفی مورد توافق از موقعیت‌های خود پی‌گیری نمایند.<sup>۱</sup>

اما این آزادی و حق انسانها بر توانایی شرکت آزادانه در این فرایند بر چه مبنایی استوار می‌تواند باشد؟

اگر در آغاز استدال این بود که انسان به سبب کرامت ذاتی خود باید در اندیشیدن،

خودشناسی و ابراز وجود خویش آزاد باشد؛ اینکه در فرایند اجتماعی شدن انسان، سخن

از این است که وی باید بنا به کرامت اکتسابی خویش قادر به بازنمایی افکار و باورهای

خود در کنش چند سویه با دیگران باشد. این استناد به کرامت اکتسابی گویایی آن است

که همه انسانها با توانایی‌های ذاتی می‌توانند توانایی‌های تجربی و عملی همچون ارتباط

و اجتماعی شدن را فراگیرند. هر انسانی به سبب عضوی از اعضای جامعه بودن، و

بخاطر برخورداری از کرامت ذاتی هم‌شان با دیگر انسانها، برخوردار از کرامت اکتسابی

برابر و هم‌سنگ با دیگر انسانهاست و این کرامت اقتضای تعیین سرنوشت و شرایط

زندگی فردی و جمعی را دارد. هر انسانی توانایی ذاتی فراگیری این کرامت را دارد، از

آنجا که او را فردی با قابلیت پرورش و بالندگی اجتماعی نیز می‌دانیم.

به‌گونه مستقیمی، کرامت اکتسابی گویای ارزش اجتماعی انسانها می‌باشد؛ در اینکه هر

انسانی شایستگی آنی دارد تا با بهره‌گیری از توانایی ذاتی خویش و امکاناتی که جامعه

فراهم می‌سازد، زندگی اجتماعی و همه آن چیزهایی را که بر هستی و سرنوشت آنها اثر گذار است به سامان برسانند. ارزش که مبنای حق خود تدبیری و خودسامانی قرار می‌گیرد که سنگ بنای اصل فاعلیت اخلاقی انسان است. این اصل به روشنی با کرامت اکتسابی انسان در هم می‌آمیزد آنجا که توانایی انسان را بر عملی ساختن خواسته‌ها و باورهای خود تصدیق و تاکید می‌نماید، اینکه هر انسانی باید توانایی استفاده از همه امکانات برای به سامان رساندن و تنظیم زندگی دلخواه خود را عملی سازد و آن شیوه زندگی را برگزیند که خود با تدبیر و خشنودی خویشتن پسندیده است.<sup>۱</sup> به واقع، اصل فاعلیت اخلاقی انسان است که به کرامت ذاتی و اکتسابی وی جلوه عملی می‌دهد و بازنمایی شان و منزلت انسان را امکان‌پذیر می‌سازد. به موجب آن انسان با شناخت پیرامون خود، بر آن است تا زمام زندگی خود را بدست گیرد و با طرح گفتار و عمل به آفرینش عملی و اثبات قابلیت انجام کار توسط خود را اقدام نماید و این یعنی پایه بنیادین حق بر مشارکت در تعیین سرنوشت که به تعبیری بنیادی‌ترین حق‌هاست.<sup>۲</sup> به موجب این هر انسانی می‌تواند با یاری از وجدان و خرد خویشتن، قوانین، هنجارها و تمام ساختارهای تأثیرگذار اجتماعی را به همکاری دیگران وضح و تعیین و دگرگون

---

<sup>2</sup>Waldron, Jermy. Participation, the right of rights. Paper presented in Meeting of the Aristorelian Society, univer sity of London, 22 june, 1998, P. 307.

نماید. نظام ادارهٔ اجتماع خود را بر اساس خواست فردی و جمعی استوار نماید و هر آن گونه زندگی خصوصی، آیین اخلاقی، رفتار و منش جمعی را به شرط اینکه آزادی دیگران را محدود ننماید، برگزیند. به موجب این حق است که هیچکس آزاد نیست تا محتوای زندگی و اراده دیگری را تعیین نماید. هیچ کس، بنا به هیچ قاعده، قانون و توجیهی یارای مرزبندی و کنترل، اثرگذاری و انحراف آیین زندگی، پند از گفتار و کردار دیگری را مطلقاً ندارد.

با لحاظ داشتن همین حق انسانها بر ادارهٔ زندگی خودیش است که می توان مفهوم اصل «استقلال» یا خود تدبیری مورد نظر کانت را دریافت که، اگر از نظر وی ارزشها باید از خود انسانها ریشه بگیرند، همانها هستند که با خردورزی، گفت و گو و کنش همگانی نه تنها ارزشها، بلکه همهٔ هنجارها، قوانین و تمام آنچه که نظام فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را بنا می نهد را پایه ریزی می کنند.<sup>۱</sup> با در نظر داشتن همین نکته است که ماده ۱۸ اعلامیه مکزیکوسیتی اعلام می دارد: «فرهنگ از کل جامعه ریشه می گیرد و باید بدان برگردد؛ نه در مورد محصولات فرهنگی و نه در بهره مندی از منافع آن نباید به نفع برگزیدگان، تبعیضی صورت گیرد...» برآیند منطقی این گزاره ضرورت مشارکت واقعی همه در زندگی فرهنگی است و با همین دیدگاه، ذیل همین ماده ادامه می دهد که «...»



مردم سالاری فرهنگی در بالاترین حد مشارکت ممکن افراد و جامعه در تولید کالای فرهنگی، در تصمیم‌گیری در مورد زندگی فرهنگی و در بهره‌مندی از فرهنگ بنیان نهاده شده است.»

بنابراین همه ساختارها، نهادها، قوانین و اقدام‌های رستگاه‌های مسئول حکومتی و غیرحکومتی در پیوند با فرهنگ، باید بر اصل مشارکت فرهنگی مردم و آزادی دسترسی آنها به امکانات فرهنگی مبتنی گردد و همه افراد انسانی بتوانند آزادانه فرهنگ خود را ارائه دهند و بازسازی فرهنگی نمایند. نتیجه آنکه، یک جمع‌انسانی برای بیان هویت و بدست گرفتن سرنوشت خویش نیازمند فرهنگ ورزی و مشارکت در فرایند پدیداری، تداوم و دگرگونی آن است و این بیانی به پاسخ این پرسش که بنیاد آزادی‌های فرهنگی چیست نزدیک می‌سازد: با توجه به اینکه فرهنگ جزو ذاتی انسان و اجتماع است. آزادی‌های فرهنگی بر این پایه استوارند که انسان چه بصورت فردی و جمعی بوسیله فرهنگ است هویت و کرامت وجودی خویش را پرورش و ابراز می‌کند و بدین هدف، نیازمند آزادی‌هایی است که این حق وی را پایندان (تضمین) سازد. آزادی‌هایی که آنرا فرهنگی می‌دانیم. این آزادی‌ها پیوستگی بنیادینی با گوهر کرامت ذاتی و اکتسابی آنها دارند، اگر تامین و تضمین گردند پرورش و شکوفایی فردی و اجتماعی انسان را گواه خواهیم بود و گر نقض شوند، این کرامت انسانی است که به هیچ‌انگاشته می‌شود. از

این روی می توان ادعا کرد که پس از آزادی های بنیادین همچون حق زندگی، آزادی از رفتارهای ضد انسانی و حق بر آب و هوای سالم به آزادی های فرهنگی اساسی ترین آزادی های بشری تلقی می گردند. اما اهمیت این آزادی ها با شناخت دقیق آنها بیشتر جلوه گر خواهد شد: کدام آزادی های فرهنگی را اگر از انسان بازگیریم گوهر کرامت وی بی ارزش خواهد شد و اساساً این آزادی ها به چه کار می آیند؟

### بخش دوم- کارکردها و مصادیق آزادی های فرهنگی

معمولاً بنا به یک دسته بندی علمی، آزادی های بشری را در سه فصل دسته بندی می کنند و تا آنجا که از فهرست های آن برمی آید، آزادی های فرهنگی را می توان در دسته دوم با عنوان آزادی های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ملاحظه کرد با این توجیه که حکومت ها باید برآورنده این آزادی ها باشند. با این حال، همانگونه که عنوان شد دسته آزادی های فرهنگی در سنجش با دیگر دسته از آزادی ها، کمتر محل بحث و ضربه سازی علمی و عملی قرار گرفته اند؛ با آنکه آزادی های مختلف این دسته در مصادیق گوناگون مانند آزادی اندیشه ممکن است مورد توجه و بررسی گسترده ای باشند اما آزادی های فرهنگی به عنوان یک دسته و چهارچوب که دارای ویژگی ها و فضای مفهومی و عملی خاصی باشد از دایره بحث های علمی به دور افتاده است.

توجیه این دسته‌بندی هر چه باشد، نمی‌تواند ما را ناچار کند که آزادی‌های فرهنگی را آزادی‌های میان‌نسیبی یا میان‌گروهی نپنداریم. چرا که پیش از این عنوان شد که فرهنگ همه گسترده زندگی انسان و طبیعت پیرامون آن را در بر می‌گیرد و همه‌حق‌ها و آزادی‌های بشری به نوعی امری فرهنگی تلقی می‌گردند. از حق بر زندگی، بیان و گردهمایی مربوط به نسل اول آزادی‌ها، تا حق بر کار رفاه و توسعه اقتصادی و اجتماعی نسل دوم و همبستگی و زیست بوم نسل سوم آزادی‌ها همه و همه اموی در اصل فرهنگی هستند. اما اگر قرار باشد که همه این دسته‌های گوناگون از آزادی‌ها، بنا به سرشت خود آزادی‌های فرهنگی پنداشته شوند، آنگاه گذشته از کلیت موضوع، هدف ما از طرح چهارچوبی برای آزادی‌های فرهنگی برآورده نخواهد شد. بنابراین ناچاریم رویکرد خود نسبت به شناسایی قالب و ویژگی‌های این آزادی‌های فرهنگی متمایز از دیگر دسته را مشخص سازیم و چهارچوب مستقلی را برای آن تعریف نماییم.

در واپسین قسمت گفتار پیشین مطرح شد که بنیان آزادی‌های فرهنگی ریشه در کرامت انسان دارد و اگر این آزادی‌ها را از او برگیریم، امکانی برای جلوه‌گر شدن این کرامت که همانا در فردیت و عضویت وی در جامعه تجلی می‌یابد، نخواهد داشت. در اینجا دسته‌ای از آزادی‌های بشری وجود دارند که مستقیماً با آفرینش فرهنگی و بهره‌مندی از آن پیوند می‌خورند، آزادی‌هایی که با جان و روان آدمیان در خلوت ذهنی و گستره

عمومی جامعه سروکار دارند و آزادی‌های فرهنگی تلقی می‌شوند. برگزیدن این مبنا برای آزادی‌های فرهنگی کمک پایه‌ای و مهمی خواهد بود برای گزینش معیاری روشن برای تفکیک این آزادیها با دیگر آزادی‌های بشری.

نخست، این معیار می‌تواند میزان پیوستگی با کرامت انسان محسوب شود با این فرض که برخی از آزادی‌ها چنان جنبه‌ای بنیادین و اهمیتی اساسی برای انسان دارند که اگر نقض شوند یا برآورده نشوند، چیزی از انسانیت والای انسان بجای نخواهد ماند.<sup>۱</sup>

آزادی‌های فرهنگی را به این دلیل اساسی می‌پنداریم که مستقیم‌ترین و اصلی‌ترین راه بارنمایی و تجلی‌شان و شخصیت انسان در زندگی فرهنگی را باز می‌کشایند و این راهی است که بدست دیگر دسته‌های آزادی‌ها ناگشودنی باشد. پنداشتن آن دشوار نیست که اگر برای نمونه انسان در خردورزی آزاد نباشد. هرگز و هرگز قادر به آفرینش فرهنگی و در نتیجه جلوه‌گر ساختن سرشت خویش نخواهد بود؛ اما در آن حلا اگر او را از آزادی‌هایی به مانند ورزش کردن یا راهپیمایی یا آزادی احزاب محروم داریم، به سختی می‌توان ادعا کرد که شان کرامت انسانی نقص خواهد شد؛ هر چند که ممکن است ارتباط نزدیکی هم با آن داشته باشند.



ولی تاکید اساسی در اینجا، بر این است که آزادی‌های فرهنگی در همان حال که دارای ابعاد فردی هستند. به سبب پیوستگی با فعلیت یافتن توانایی مشارکت در تعیین سرنوشت افراد توسط خود، ابعاد جمعی و کارکردی نیز می‌یابد. به عبارت دیگر، همچانی که این آزادی‌ها بونه‌های خردمندی، فرهیختگی و خودآگاهی را شکوفا می‌سازند بدانگاه نیز توانایی‌های عملی و کارکردی برای برگزیدن شیوه زندگی، ساختارهای جهان زیستی، اجتماع و نظام مدیریتی آنرا ارزانی می‌دارد و پرورش می‌نماید و این بعدی بس مهم برای آزادی‌های فرهنگ شمرده می‌شود. این چنین صورت بندی از آزادی‌های فرهنگی، به روشنی گویای جنبه ژرفناک کارکردی این آزادی‌هاست. کارکرد ویژه این آزادی‌ها، که آنها را در دیگر آزادی‌ها جدا می‌سازد، در عینیت دادن به توانایی‌هایی ذاتی و اکتسابی فردی و جمعی انسانهاست. این البته به معنای جنبه‌ای ابزار دادن به آزادی‌های فرهنگی نیست یا همان پنداره آزادی به عنوان روش؛ که به موجب آن یک آزادی معین از آن جهت ارزشمند است که به عنوان یک وسیله یک روش کمک می‌کند تا به جنبه‌ای مهمتر دست یابیم. بلکه برعکس، آزادی‌های فرهنگی از آن جهت ارزشمند پنداشته می‌شوند که به خودی خود یک ارزش غیرقابل پرسش اند و بدون آنها هیچ هدف هم تصور کردنی نیست که بتوان بدان دست یافت. اندیشیدن، سخن گفتن، برقراری ارتباط، به عنوان جلوه‌های فرهنگی جزو ذات جدایی ناپذیر انسان هستند و

ارزش خود انسان در گرو این توانایی‌هاست. آیا می‌توان انسانی را تصور کرد که به سرشت خویش از توانایی (خدادای) اندیشیدن و سخن گفتن و هم جوشی با دیگر انسانهایی بهره باشد؟

هر انسانی توانایی‌های ذاتی فرهنگی و هنری دارد که با گوهر نفس او در آمیخته از دو به سبب این در آمیزش بنیادین است که این توانایی‌ها همچون آفرینش ذهنی و عملی بر مبنای اندیشه و ارتباط، از ارزش ذاتی برخوردار می‌شوند. از این روی آزادهای انسان در این جلوه‌های فرهنگی، به خودی خود ارزشمند محسوب خواهند گشت و بر آیند چنین پنداری این مهم است که آزادی افراد باید صرف نظر از نیات و اهداف آنها و تامین تضمین گردد و این صیانت اراده آزاد اشخاص است که اینگونه ارزش می‌یابد:<sup>۱</sup> بنابراین، هر گونه اقدام برای تعیین محتوای فرهنگی، پنداشتها، باورها و بیان‌های انسانها، بنا به هر انگیزه‌ای هر چند هم که مقدس باشد، دخل و تصرف در جهان زیست فرهنگی و نفی آزادی اراده و تهی از معنا شدن آزادی‌های فرهنگی تلقی می‌گردد.

اما اینکه چگونه می‌توان این آزادی‌ها را در یک چهارچوب ویژه قرار داد و برشمرد، بستگی به آن دارد که رویکرد نسبت به شناسایی و بررسی این آزادی‌ها چگونه مطرح شود. از آنجاییکه بیشتر، آزادی‌های فرهنگی در ارتباط با ایجاد توانایی برای جلوه‌گیری و

بیان سرشت انسان در قالب فرهنگی مطرح گشت، می توان این رویکرد را با توجه به کارکردهای آزادی های فرهنگی برای شناخت این چهارچوپ و تعیین مصداق ها انجام داد. اگر بتوانیم کارکردهای این آزادی ها را مشخص نماییم، توانسته ایم به تمایی روشن میان این آزادی ها و دیگر دسته های آزادی دست یابیم.

### گفتار اول- کارکردهای آزادی فرهنگی

آزادی های فرهنگی به چه کار می آیند یا به عبارت بهتر، کارکرد و نقشی که از این دسته آزادی ها انتظار می رود چیست؟ کارکردی که ویژگی تمایز بخش این آزادی هاست و آنها را از دیگر دسته های آزادی ها جدا می سازد. می دانیم که نظر به گستردگی عرصه فرهنگ، می توان جنبه های مختلف از آنها در نظر گرفت که استحقاق برخورداری از آزادی را دارند و بدین گونه دایره شمول آزادی های فرهنگی بس فراخ و امکان ارائه یک چهار چوب تعریف، بس دشوار می گردد. از این چشم انداز است که برگزیدن یک کارکرد یا کار ویژه اساسی برای این آزادی ها ضرورتی دو چندان دارد.

فرهنگ در دو بعد فردی و اجتماعی خود فرایندی سازنده ایجاد می کند که طی آن فرد را از لحاظ فردی به مرحله خود شکوفایی و استقلال و از لحاظ اجتماعی او را به مرحله عضو هم بود جامعه یعنی شهروندی ارتقاء می دهد. پایه این فرایند بر مبنای مشارکت افراد استوار گشته است و در واقع، در طی این فرایند است که انسانها از مرحله انفعال

به مرحله فعلیت و کارآیی گذار می‌کنند، و این آزمون والای حقوق اساسی که همه انسانها در یک فرایند برابر بتوانند آنچه می‌خواهند را ابراز کنند، با همکاری یکدیگر تعیین سرنوشت خویش را رقم زنند و امور جامعه خود را به سامان رسانند.

با پنداشتن نظام سیاسی و حقوق اساسی به عنوان نمودار بالاترین مرحله خردمندی انسان،

و به عنوان بخشی از نظام فرهنگی، می‌توانیم گواه تحول ارزشمندی در رابطه میان انسان،

فرهنگ و حقوق و سیاست بود. چرا که دیگر نمی‌توان مشارکت فرهنگی را تنها شامل

مشارکت در فرایند فرهنگ پذیری اجتماعی یا تولید کالاهای فرهنگی، آموزش و بطور

کلی جنبه‌های مادی فرهنگ دانست. این فروکاستن مشارکت فرهنگی به جنبه‌های

نمادی و کلیشه‌ای فرهنگ چون کالاهای، خدمات و مراکز فرهنگی و البته اقتصاد فرهنگی،

روشن‌ترین پیامدی که داشته، این بوده است که با توجیه استفاده از ترفندهای بسته‌بندی

فرهنگی و در دسترس نهادن شبکه‌های بازسازی و تعریف شده فرهنگی یعنی آموزشی،

اطلاعاتی و هنری، انسانهای تک بعدی، جدا از هم و مصرف کننده فرهنگی به بار آورده

است. انسانهایی که تنها از لحاظ عرضه و تقاضای اقتصادی مصرف کالاها و خدمات

فرهنگی به حساب آورده می‌شوند و مشارکت فرهنگی چیزی جز این معنا نمی‌شود.

این امر قطعاً برآیند فروکاستن فرهنگ به خاص‌ترین و محدودترین معنای آن یعنی

مصرف فرهنگی می‌باشد.



این همان چیزی است که هابر ماس از آن به عنوان تسخیر یا مستعمره شدن جهان زیست انسانها توسط نظام بازار، فرایند صنعتی شدن و البته دیوانسالاری حکومتی یاد می‌کند.<sup>۱</sup> از این است که همانگونه که عنوان گشت، فرهنگ را نباید به عنوان دستاورد نخبگان و اربابان فرهنگی و دستگاه‌های متولی بخش فرهنگ، بلکه بشتر باید به عنوان یک نظام آفرینش و دسترسی همگانی فرهنگ در کلی‌ترین معنای آندر نظر گرفت که اجزای گوناگویی همچون اقتصاد، حقوق، سیاست و امور اجتماعی در آن دخیل‌اند.

بنابراین می‌توان مشارکت فرهنگی را در چهارچوب گسترده‌تری معنا کرد همچون مشارکت در فرایند شکل‌گیری فرهنگ و ساختارهای مختلف آن همچون قدرت سیاسی و حکومت، روند اداره کشور، بازسازی قواعد، هنجارها و قوانین و همه آن اموری که بر زندگی افراد تاثیر می‌نهند. از این روی یک جنبه مهم آزادی‌های فرهنگی باید آزادی مشارکت در زندگی فرهنگی باشد و نظامی حقوقی و سیاسی که تضمین و عملی ساختن آنرا بر عهده گیرد، یعنی نظام مردم سالاری فرهنگی. اما ارتباط این نظام با آزادی‌های فرهنگی چه می‌تواند باشد؟ آنچه به عنوان یک پیش فرض، مبنای بررسی این رابطه مطرح می‌شود. اهمیت کارکردی و ارزشی آزادی‌های فرهنگی برای فرازاندن هر گونه نظام مردم سالاری فرهنگی است که بیشتر با جنبه جمعی آزادی‌های فرهنگی ارتباط

می یابد. اما کارکرد آزادی های فرهنگی در جنبه فردی آن، برآوردن شرط مقوم مردم  
سالاری فرهنگی، یعنی پرورش شهروندی فرض می شود.

### مبحث اول- مردم سالاری فرهنگی

آزادی های فرهنگی را می باشد روح نظام مردم سالاری فرهنگی دانست، بدون این  
آزادی ها، مردم سالاری فرهنگی تنها سلسله ای از ساختارهای شکلی بی روح برای تضمین  
این نکته است که مردم «حضور رسمی، شکلی و اسمی» دارند بدون هیچگونه قدرت  
تأثیرگذاری، بیان خواسته و سلیقه. چیزی که می توان گفت، اصلاً مردم سالاری نیست.  
این به روشنی نشان می دهد که آزادی های فرهنگی ارزش بنیادینی است برای مردم  
سالاری فرهنگی.

این مفهوم بطور جدی در دهه هفتاد میلادی و به ویژه در جریان کنفرانس جهانی  
سیاست های فرهنگی در مکزیکوسیتی (۱۹۸۲) مطرح گشت. توصیه های شماره ۲۸ و  
۳۰ سند ایانی این کنفرانس، از دولتهای عضو می خواهد تا برای ارتقاس مردم سالاری  
فرهنگی تلاش خود را بکار برند. توصیه شماره ۲۰ در بندهای (ای و ایی) از دولتها  
می خواهد تا تضمین نمایند که اقدامهای آنها در راستای توسعه فرهنگی، بازنمایی اراده  
اکثریت مردم است و اینکه مردم سالاری فرهنگی و توسعه آزادی هایی به ایجاد تفکیک  
سیاسی خوب و بد یا میان حق و باطل نمی انجامد. توصیه شماره ۲۸ نیز در بندهای

(ای و سی) از دولت ها می خواهد تا اقدامهای مناسبی را در جهت تقویت مردم سالارینه

کردن فرهنگ<sup>۱</sup> با توسل به تضمین حق بر فرهنگ و مشارکت فرهنگی انجام دهند و عدم تمرکز فعالیت های سازمانی در حوزه فرهنگ را پیشه گیرند.<sup>۲</sup>

این دیدگاه با صورت بندی چهار اصل بنیادین، در پی افزایش مشارکت مردم در زندگی فرهنگی خود بود:<sup>۳</sup>

۱- حمایت و پیشبرد تنوع فرهنگی و حق بر فرهنگ برای هر کس در یک جامعه و در

کل جهان، این اصل دقیقاً از دیدگاه کرامت انسان سرچشمه می گیرد و بر این مبنا

استوار است که هر کسی بنا به منزلت گوهر وجودی خویش، فرهنگ و جهان بینی

خاص خود را دارد. هر کسی می تواند به سبب همین کرامت خود، فرهنگ خویش

را بدون اعمال هیچگونه ارزش داوری بدست دیگران ابراز نماید و خواستار احترام

دیگران به فرهنگ خود باشد. این دیدگاه مستلزم پذیرش احترام دوسویه و به رسمت

شناختن، فرهنگ های گوناگون می باشد. همچنانی که هابرماس عنوان می دارد:

«جوامع چند فرهنگی نیازمند سیاست برسمیت شناختن متقابل<sup>۴</sup> می باشند. زیرا که در

---

<sup>1</sup>Democratization of culture.

<sup>2</sup>Document of world conference on cultural policies, Ibid

<sup>3</sup>Adams. Don a cel Goldbard, Ardene. "cultural Democracy, A Breif Introauction", Available at: [www.wgcd.org/cd.html](http://www.wgcd.org/cd.html)

<sup>4</sup>Mutual Recognition policy.

این جوامع هویت هر شهروند با هویت‌ها جمع در هم بافته شده است و باید در شبکه‌ای از به رسمیت شناختن‌های متقابل تثبیت شود.<sup>۱</sup> و این شناسایی متقابل، به نوبت خود گویای اصل برابری ارزشی انسانهاست که باید نظام حقوقی تضمین‌گر آن باشد. نظام حقوقی باید با وضع قواعد عادلانه و بی‌طرفانه، همه فرهنگ‌های موجود و ابراز گشته را به رسمیت بشناسد و از مرجح ساختن یکی بر دیگری پرهیز نماید.<sup>۲</sup> نظام حقوقی باید بدون در نظر داشتن تفاوت‌ها و ارزش‌های ذاتی فرهنگ‌های گوناگون، آنها را زیر چتر حمایتی خود درآورد و این، اقتضای بی‌طرفانه بودن قواعد حقوقی است. یعنی اینکه این قواعد تنها باید به پایندان ساختن امکان ابراز اراده آزاد و فرهنگ انسانی متعدد گردند.<sup>۳</sup> و هرگز ملاک این احترام و به رسمیت شناسی نباید بررسی درستی یا نادرستی، حق یا باطل بودن و به یک کلام ارزشیابی محتوا و معنای اراده فرهنگی افراد باشد. از این است که می‌گوییم هر شخصی، با هر انگیزه‌ای و باوری، حق آنرا دارد که آزادانه به بیان فرهنگی دست زند و نظم حقوقی باید بدون در نظر گرفته محتوای آن، در چهارچوب قواعد حقوقی علان آنها تضمین نماید.

---

<sup>2</sup>Barry, Brian. Culture and Equality, Harvard university press, u.s.A, 2001, p.32.

<sup>3</sup>Sarat, Austin and Kearns, Thomas, "Responding to demands of deference" in cultural pluralism, Identity politics and the law, Edited by Austin Sarat and Thomas R. Kearns, university of Michigan press, u.s.a., 1999, p.p.5,6 .



صرف عضویت فرهنگی در یک جامعه گزینه‌هایی را فراهم می‌آورد که انسانها بتوانند بر داشته‌های خود را از زندگی برگزینند و خود آنها زندگی خوب را معنا کنند و همین حضور در عرصه فرهنگ جامعه است که محتوا، معنی و ارزش این گزینه‌ها را تعیین می‌کند.<sup>۱</sup>

۲- تشویق مشارکت فعال در زندگی فرهنگی جامعه پذیرش تنوع فرهنگی در یک

جامعه متضمن آن است که هر کس بتواند آزادانه و به برابری در پیشبرد زندگی

فرهنگی خویش شرکت نماید و در فرایند فرهنگ پذیری و فرهنگ جامعه سهم

باشد. سهم شدن در این معنا که «هر فردی به سهم خویش حق بر ایفای نقش برابر

در کنار دیگران در اداره جامعه دارد. به عنوان یک فرد برخوردار از حق، او خواهان

آن است که دیدگاه‌هایش شنیده شود و در تصمیم‌گیری جمعی مورد توجه واقع

نشود.»<sup>۲</sup> و این خواسته برآورده نمی‌شود مگر با حذف زمینه‌های نابرابری که همانگونه

که ماده ۲۲ اعلامیه مکزیکوسیتی می‌گوید مبتنی است بر «زمینه و موقعیت اجتماعی،

آموزشی، ملیت، سن، زبان، جنس، باورهای مذهبی، رفاه، تعلق به یک گروه قومی،

اقليمی یا گروه‌های حاشیه‌ای».<sup>۳</sup> بر این اساس در یک نظام مردم سالاری فرهنگی،

---

<sup>1</sup>Kernohan, Andrew. Liberalish, Equalit and culture, Cambridge university press, u.k., 1998, p.ix

<sup>2</sup>Waldron, jeremy, "Participation, The Right Rights", Ibid, p. 312.

<sup>3</sup>Articla 22, Mexico city declaration on cultural policies, 1982.

عدم توانایی مشارکت حاشیه نشینان جامعه همچون روستائیان تهیستان ، بی سوادان، ناتوانان جسمی و روحی ، مهاجرین و به حاشیه رانده شدگان جامعه همچون اقلیتها، بی کاران ، دگرانديشان، مخالفان نظام سیاسی ، مجرمین و البته کودکان و جوانان و زنان ، از هیچ توجیه منطقی عدالت محور برخوردار نیست و به واقع معیار ارزیابی این نظام مردم سالاری در برآوردن مشارکت همگانی در عرصه فرهنگ به کلی ترین معنای آن خلاصه می شود. بدین منظور بر نهادهای حقوقی، اقتصادی و اجتماعی جامعه است تا دسترسی آزاد و برابر همه افراد را به جریان آزاد آگاهی و اطلاع رسانی، آفرینش های فرهنگی، رسانه های ارتباطی و فرصت هایی برابر تاثیرگذاری در اداره امور عمومی، پایبند می سازند.

۳- قادر ساختن مردم به مشارکت در اتخاذ تصمیم ها و سیاستهای مربوط به زندگی فرهنگی آنها. این اصل نیز در پی گسترده تعریف کردن مفهوم مشارکت فرهنگی است که نه تنها شامل بهره مندی از کالاهای فرنی ، تعلق به فرهنگ خاص، بلکه توانایی تاثیر گذاری همگانی در فرایند تصمیم گیری های مربوط به فرهنگ جامعه می باشد. بر این اساس زندگی فرهنگی باید تابع فرایندهای مردم سالارانه باشد و اینکه «همه ما باید در مسائل فرهنگی عمومی نقش داشته باشیم. در مورد اینکه چگونه آموزش می بینیم و چه می اندیشیم، چه امکانات و نهادهای فرهنگی وجود

داشته باشند و نظام سیاسی چگونه باید کار کند همه این جنبه‌های زندگی فرهنگی از کارگزاری انسان برمی‌خیزند: اینها در طبیعت ساخته نمی‌شوند همچون صخره‌ها و آب و هوا ما انسانها می‌توانیم در آنها اثر بگذاریم. اما مهم این است که تاکید مردم سالاری فرهنگی بر آن است که اگر قرار است که فرهنگ زنده و پویا باشد، همه ما باید به روشنی در اثرگذاری و تداوم آن درگیر شویم.» عملیاتی کردن این اصل بر عهده نظام حقوق اسای و نهادهای متولی بخش فرهنگ خواهد بود.

۴- برآوردن دسترسی منصفانه و مناسب به منابع و حمایت فرهنگی. این اصل اشاره مستقیم دارد به توزیع و باز توزیع عادلانه منابع، امکانات و محصولات فرهنگی برای همه افراد جامعه بودن استثنا و حمایت از مصرف کنندگان و تولید کنندگان فرهنگی چیزی که می‌توان آنها عدالت فرهنگی نامید. از اینجاست که دستگاه دیوانی حکومت و همه نهادی غیر حکومتی باید در خدمت گسترش فراگیر فرهنگ و هر چه بیشتر پر کردن سبد فرهنگی خانوارها قرار داده شوند. امروز، موضوع بر سر این نیست که چه کسی بیشتر از دیگران به این امکانات نیاز دارد و یا چه امکاناتی بیشتر از همه مورد نیازند، بلکه موضوع بیشتر این است که «نبودن آموزش یا فراغت و امکانات فرهنگی، اکثریت مردم را مجبور می‌سازند که بی فرهنگ بار آیند.»<sup>۱</sup>

در پرتو این دیدگاه‌ها باید اصل پنجمی نیز افزود، اینکه مدیریت فرهنگی جامعه باید راه عدم تمرکز را پیش گیرد و به اصطلاح مردم سالاری فرهنگی محلی و مدنی تقویت گردد. افزایش نقش واقعی نهادهای محلی و بویژه نهادهای مدنی در اداره بخش فرهنگ جامعه، ضرورتی است گریزناپذیر برای افزایش مشارکت فرهنگی همگانی.

این مولفه‌ها را باید جزو اصول مردم سالاری فرهنگی پنداشت که برآیند کارکردهای جمعی آزادی‌های فرهنگی تلقی می‌شوند و هر نظامی از آزادی‌های فرهنگی باید قابلیت برآوردن و فعلیت بخشیدن به این اصول را داشته باشد و بدین سان مردم سالاری فرهنگی را بر بستر عملیاتی شدن جریان دهد. از یکسو عینیت یافتن این آزادی‌ها، به عنوان دسته‌ای از آزادی‌های جمعی، در یک جامعه آزاد مبتنی بر حضور معنادار مردم امکان می‌یابد. جامعه‌ای که تمام امکانات بالقوه و بالفعل خود را دستمایه پرورش استعدادهای فردی و اجتماعی همه اعضای آن فرا آورد و بتواند توانایی خود آنها را به فعلیت برساند.<sup>۱</sup> در اینجا، کارکرد آزادی‌های فرهنگی این است که با مشارکت دادن همه افراد، جامعه را زنده نگه‌دارد. به سوی دیگر اما، هیچ مشارکت فرهنگی بدون بهره‌مندی از آزادی‌های فرهنگی ممکن نخواهد بود و البته افراد که با بهره‌مندی از این آزادی‌ها به درجه شهروندی در رسیده‌اند.



## مبحث دوم- پرورش شهروندی

اگر آزادی‌های فرهنگی بنا به کارکردهای جمعی خود، چرخهای مردم سالاری فرهنگی را با تضمین فرایندهای عادلانه و آزادانه مشارکت همگانی در اداره زندگی اجتماعی روغن کاری می‌کردند؛ اینک بنا به کارکردهای فردی خود، افراد انسانی را به عنوان شهروند یعنی عنصر به پای دارنده مردم سالاری پرورش می‌دهند که بتوانند این چرخها را به حرکت درآورند.

شهروندان را سنگ بنای نظام مردم سالاری می‌دانیم چه اینکه مردم سالاری بدون وجود شهروندان مردم سالار نظامی کثریه خواهد بود.<sup>۱</sup> از این است که به ازای اهمیت یافتن ساز و کارهای شکلی<sup>۲</sup> مردم سالاری، عناصر بنیادین<sup>۳</sup> آن نیز همچون شهروندان مردم سالاری مهم جلوه می‌نماید. از آنجا که نظام مردم سالاری در معنای ذاتی خود بر پایه مشارکت شهروندان در اداره امور جامعه فراز گشته است؛ اما به روزگار کنونی، واقعیت عینی نشان از فروکاسته شدن این نظام به ساز و کارهای شکلی و نهادی آن همچون شرکت در مراسم رای گیری و دیگر هیچ، دارند. اما دیدگاه‌هایی که بایستگی مشارکت پویایی شهروندان را توجیه می‌کنند، هرگز به حداقل‌ها بسنده نمی‌کند: مشارکت واقعی

---

<sup>2</sup>Procedural

<sup>3</sup>substantial

باید به معنای حضور سرنوشت ساز مردم در همه فرایندهای اداره امور جامعه و نه

صرف حضور نمادین آنها، جنبه عملی پیدا کند.<sup>۱</sup>

این دیدگاه‌ها اما از جنبه عملی، به شخصی از جنبه آرمانی صرف می‌جهند و به بار

عمل می‌نشینند؛ چرا که حتی اگر سازوکارهای شکلی نیز به شیوه مردمی افزاشته و

مدون گردند، عناصر بنیادین چون پرورش شهروندی باقی به حال خود می‌مانند. سخن

همچنان بر این محور است که چگونه مردم عادی به مقام شهروندانی مشارکت جو و

حق و تکلیف آموخته فرا رسند. اما نکته اساسی در اینجا است که «شهروندان، به یکباره

در یک وضعیت تمام و کمال وارد هستی نشده‌اند، بلکه با آموزش و عملی به بار

آمده‌اند.»<sup>۲</sup> افراد عادی با آموزش پایدار فرایندهای زندگی جمعی، اداره جامعه و شناخت

ساختارهای حکومت و تمرین و عمل به آموزه‌های خود در این عرصه، تبدیل به

شهروند می‌شوند؛ یعنی شهروندی را بر این اصل متکی می‌دانیم که فرد حقوق و تکالیف

خود را شناخته و به اجرا نهاده باشد. ما چه تضمینی برای تحقق چنین ایده‌آلی در جوامع

کنونی وجود دارد و عمده دلیل آنرا نیز می‌توان به بازدارندگی‌های توسعه نیافتگی نسبت

داد. به نسبت توسعه یافتگی یا نیافتگی یک جامعه، بازدارندگی‌های همچون، تنگدستی و

---

<sup>1</sup>Walsron,Jeremy."participation, the Right of Rights" Ibid, p.p.311,312.

<sup>2</sup>VanGunsteren, Herman. Atheory of citizenship, west view, u.s.A, 1998, p.81

فقر اقتصادی، شرایط زیستی ناسالم همچون بهداشت، تهیدستی فرهنگی همچون بی سواد یا کم سواد، عدم دسترسی به امکانات آموزشی، فرهنگی و ابزارهای ارتباطی، ساختارهای ناسالم سیاسی و حقوقی و همه آنچه که افراد را از حضور در هسته تصمیم گیری و اثرگذاری بر سرنوشت فردی و جمعی خود باز می دارند و آنها را به حاشیه های ناآگاهی، بی تفاوتی یا اثرگذار ناپذیر بودن می راند و جامعه ای را رنگ و لعاب می بخشد که به نمای آن همه نخبگان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نقش زرین بسته اند و به درون آن اما، توده های بی سوادان، کم سوادان تهیدستان فرهنگی، مجرمین، اقلیت های سرکوب شده سیاسی و اجتماعی، آسیب زدگان اجتماعی و اقتصادی و البته همچون همیشه زنان و کودکان و جوانان به حاشیه رانده، انباشته شده اند و بی بهره از اثرگذاری بر سرنوشت خود و با اطلاعات از تصمیم های از بالا اتخاذ شده، با انفعال هر چه تمام، تاوان زیبایی نمای این جامعه را پس می دهند.

چگونه می توان از همه این افراد، می توان انتظار داشت که به عنوان شهروندی آگاه از تکالیف و حقوق خویش، خواسته های خود را در جریان مشارکت همگانی مطرح و عملی سازند؟ اهمیت یک ساز و کار شکلی و نهادی به راستی مردم سالار، در اینجا روشن می گردد: در این نظام، ساز و کارهای شکلی مشارکت همه افراد از نخبگان تا به حاشیه رانده شدگان را همراه و همسنگ با هم پایبندان و فراز می نماید و با ارائه فرصت

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

و امکان برابر ابراز خواسته‌ها و دیدگاه‌ها و دیدگاه‌ها و عملی ساختن آنها برای همگان  
امکان عملی پرورش شهروندی را فراهم می‌کند. از اینجاست که بایستگی آزادی‌های  
فرهنگی به عنوان بخشی از حق‌های شهروندی، معنا پیدا می‌کند. هیچ بدون برخورداری  
از آزادی‌های فرهنگی، توان عملی ابراز و اجرای خواسته‌ها و باورهای خود به عنوان  
شهروندی مشارکت جو نخواهد یافت. آزادی‌های فرهنگی با فراخ و ژرفناک کردن  
جوینار توان فکری، فرهنگی و ارتباطی و کنش همگانی شهروندان، فرصت صید مروارید  
سرنوشت خود خواسته و دلخواه را برای آنان چند برابر می‌سازد. از این روست که این  
اصل که «قانون اساسی باید به پرورش شهروند همت بگمارد» معنا می‌یابد؛ قانون  
اساسی، به عنوان ساز و کار شکلی، باید آزادی‌های فرهنگی لازم برای پرورش عملی  
شهروندان را در چارچوب اصول خود، پایندان سازد.



## گفتار دوم- مصایق آزادی‌های فرهنگی

اما کدامین آزادی‌ها را می‌توان در دسته آزادی‌های فرهنگی عنوان کرد؟ گفتارهای پیشین را آهنگ آن بود تا نشان دهند، انسانها به عنوان آفریده‌هایی فرهنگی، برای به تجلی رساندن انسانیت خویش باید از آزادی‌های فرهنگی بهره‌مند باشند. آزادی‌هایی که با سرشت انسانی در آمیخته اند و اگر آنها را از او بازگیریم، بلحاظ بنیادین بودنشان، انسانیت انسان را از وی بازگرفته‌ایم. آزادی‌هایی که بدین روی، سرشت والای فرهنگی انسان را باز می‌نمایند، و آنان را در اجتماع از انسانهای دیگر، هویتی ویژه می‌بخشند.

با توجه به کارکردهای دو گانه این آزادی‌ها و دو بعد فردی و جمعی آنها، در ارتباط با وجدان و شخصیت خود فرد و در ارتباط با رابطه میان فرد و جامعه خویش، می‌توان مصادیق این آزادی‌های فرهنگی را نیز در دو بخش کلی آزادی‌های وجدانی و آزادی‌های ارتباطی عنوان کرد. این دسته آزادی‌ها با توجه به سرشت خود، آزادی‌هایی میان نسلی و میان گروهی هستند که نظر به ماهیت فرهنگی آنها در قالبی به نام آزادی‌های فرهنگی می‌گنجند.

عنصر ذاتی این آزادی‌ها فرهنگ است و در بطن فرهنگ یک جامعه است که زاییده و بالیده می‌گردند و روح یک فرهنگ را پویا می‌سازند. این ارتباط ذاتی آزادی‌های فرهنگی و خود فرهنگ را همانا باید در سه عنصر ذاتی فرهنگ که از این پیش برشمرده شد،

یعنی اندیشیدن، گفتار و تعامل با دیگران برجست. آنجایی که درصدد هستیم تا این سه عنصر را با جوهره آزادی تضمین و تامین نماییم، آزادی‌های فرهنگی شکل می‌گیرند و بنابراین دو دسته آزادی‌های فرهنگی می‌توان تصور کرد: آزادی‌هایی که با وجدان، اندیشه و شخصیت انسان ارتباط می‌یابند و آزادی‌هایی که بیان این وجدان و رابطه آن را با جهان هستی تضمین و تامین می‌نمایند.

### مبحث اول: آزادی‌های وجدانی

و جدای هر انسانی، به عنوان جهانی جای گرفته در درون یک چهارچوب جسمانی، همه حیثیت، شان، شخصیت، سرشت و ویژگی تمیز بخش او را شامل می‌شود و از آغاز به صورت ضمیر زلال انسانی و آزاد آفریده شده است و باید نیز آزاد باشد: مساله‌ای که مواد ۱ و ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر بدان معترف است. انسان برخوردار از وجدان آزاد، منش، شخصیت و باور خود از زندگی را با اندیشیدن پذیرش عقاید و آموزه‌هایی که در ارتباط با دیگر انسانها فرا می‌گیرد، فرا می‌سازد. انسان به موجب وجدان آزاد خویش حق دارد هر آنگونه که می‌خواهد و می‌تواند، زندگی مطلوب خود را به هر معنا و هر صورتی شکل دهد و از این روی، وجدان انسانها باید به عنوان مقدس‌ترین عرصه برای نظام حقوقی جامعه، از مداخله‌های ناروای نهادهای حکومتی و اجتماعی مصون نگه داشته شود و ساختارها و قواعد حقوقی برای آزاد نگاه داشتن آن فرازانده گردد.

بخش اساسی از وجدان هر انسان، قسمت خود آگاه ذهن اوست که خود انسان آنرا با خود اندیشی، باورها، دین و آیین و آموزشهایی که در طول زندگی فرا می‌گیرند و باورهایی که بدان پایبند می‌گردند، می‌سازند. از این روی می‌توان آزادی‌های وجدانی را آزادی‌هایی دانست که انسان را قادر به ساخت و پرورش دادن وجدان خویش می‌نمایند. مهمترین این آزادی‌ها را می‌توان چنین برشمرد:

### بند اول : آزادی اندیشه

ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر، آزادی اندیشه هر کس را به رسمیت می‌شناسد، چرا که بوسیله نیروی اندیشیدن است که انسان فرهنگ را می‌سازد، و نظام اجتماعی و سیاسی را نیرویی پایان ناپذیر که در سرشت انسانها جریان دارد و به واقع ویژگی‌های که به انسان در نظام آفرینش هویت انسانی می‌بخشد. بنا به نامحدود بودن فضای ذهنی انسان و نیروی خردورزی وی انسان می‌تواند، پیرامون هر مسأله‌ای بیاندهد و با روش آزمایش و خطا مبنای دانش را پی‌نهد که این نیز مقدمه آزادی علم است که بر پایه آن انسان می‌تواند علم و آگاهی بی‌مرز بیافریند و تا بی‌کران‌های آفرینش سیر کند.

اما این اندیشه چگونه باید باشد و سیر آن تا کجا و تا حریم کدامین مرز ادامه باید داشته باشد؟ اگر هر محدودیتی را بر اندیشه آدمی توهینی غیرانسانی به نیروی خردورزی، وجدان و ذات با شعور انسان بدانیم، آیا پاسخ این پرسش، چیزی جز اندیشه آزاد و

بی‌مرز خواهد بود؟ برای محدود ساختن آزادی اندیشه لازم نیست تا انسان را از اندیشیدن باز داشت، چرا که چنین چیزی از لحاظ عملی امکان‌پذیر نیست با یک نظام آموزشی بی‌ثمر و ناکارآمد، یک دستگاه رسانه‌ای تبلیغاتی و جریان‌های ناسالم و ناکافی که البته در خدمت تبلیغ یک اندیشه خاص باشند و اطلاعات و آگاهی‌هایی انحراف یافته را ترویج دهند، براحتی می‌توانند جریان اندیشه انسانها را دگرگون سازند و با مطلق و جاودانه انگاشتن برخی باورهای جانب‌دارانه و تحمیل آنها، انسانهایی بسازند که تنها به یک گونه می‌اندیشند و یا اصلاً نمی‌اندیشند. حتی اگر از این دستگاه انحراف اندیشه سالم یا به اصطلاح صنعت بسته‌بندی فرهنگی که بگذاریم، گروه‌های حاشیه نشین جامعه نمایان می‌شوند که به سبب تهیدستی اقتصادی و فرهنگی، هرگز فرصت اندیشیدن را در زندگی غنیمت نمی‌شمارند.

پیش شرط اساسی آزادی اندیشه، محترم برشمردن هر اندیشه‌ای با هر محتوایی است و اینکه هیچ حقیقت مطلق و جاودانه یارای تحکم و تحمیل ندارد و جریان‌های ابراز اندیشه، به روی صاحبان اندیشه‌های گوناگون، روی گشاده نشان می‌دهند و فرصت طرح اندیشه‌ها را بگونه بی‌طرفانه در اختیار آنان می‌گذارند.

افزون برحق ابراز آزاد اندیشه، حق بر پذیرش آزاد اندیشه‌های دیگر نیز بدین ترتیب، بخشی از آزادی اندیشه بر شمرده می‌شود. «برای اینکه آزادی واقعی اندیشه وجود داشته



باشد، افراد باید ذهن خود را آزاد واگذارند، نه تنها برای روا داشتن حضور دیگر نظرها، نه تنها برای امکان دادن به دیگران برای ابراز حقایق، بلکه همچنین برای درک و پذیرش دیدگاه‌های آنها، برای جذب، پذیرش یا رد آنها، و در هر صورت شنیدن این دیدگاه‌ها برای اینکه آزادی اندیشه در یک جامعه مردم سالار وجود داشته باشد، هر کس نیازمند برخورداری از آزادی جستجوی موضوعات و مسائلی از هر دیدگاهی است.<sup>۱</sup>

بنابراین، آزادی اندیشه مستلزم این است که نه تنها خود فرد در اندیشیدن، برگرفتن هر شیوه نگرشی و ابراز آن آزاد باشد، دستیابی به اندیشه تلقی می‌گردد. اندیشه انسانی با آموزش صحیح و دست یافتن به آگاهی‌ها و اطلاعات و فرصت گفت و گو است که می‌تواند پدیدار گردد؛ از این روی تا اندیشه‌ای ابراز نگردد، تا آموزش و اطلاع‌رسانی صورت نگیرد، هیچ اندیشه و باوری شکل نمی‌گیرد. از اینجاست که آزادی عقیده و آیین، آموزش و پرورش، آزادی جستجوی اطلاعات و آزادی علمی، ریشه از این آزادی برمی‌گیرند و آنرا وام می‌نهند.

### بند دوم- آزادی عقیده و آیین

عقیده و آیین هر انسانی را بخشی از وجدان و شخصیت او می‌دانیم که نمایانگر باور و نگرشی است که هر کس نسبت به زندگی و جهان پیرامون خود دارد. انسان برخوردار از

---

<sup>1</sup>Holtze, terriL. Anel Rader, Hannelore B." Intellectul Freedom: 2000 and beyond" , Reference services Review, wol.28 No.1 2000, p.55.

آزادی عقیده و آیین، با بهره‌گیری از اندیشه آزاد، هر گونه باور، آیین و مسلکی را از هر گونه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی را با هر گونه محتوا و معنایی می‌تواند برگزیند و آزاد است تا به هر عقیده آیین مرام و مذهب و مکتبی که خواست بگردد یا از آن خارج شود. با این عقیده و آیین است که هر کس به جهان خود معنا می‌دهد و فرهنگ فردی و جمعی با ثباتی را بنیان می‌نهد. از این روی عقیده و آیین هر کس به عنوان بخشی شخصیت و انسانیت او باید محترم باشد و برای ذکر اهمیت این آزادی همین بس که عملگرترین آزادیخواهان جهان، زندگی را همانا اعتقاد و پیکار در راه آن می‌دانستند و تمام هستی خویش را فدای آزادی اعتقاد خود ساختند.

عقیده و آیین آزاد، جز در فضایی مصون از تعرض و بی‌احترامی به آن، فضایی که در آن هر کس بتواند بدون هیچ کنترل و محدودیتی، باورها و پنداشتهای زندگی خود را شکل دهد، امکان بروز نمی‌یابد. بنابراین هر گونه تفتیش، تحمیل یا منع عقیده و آیین، نه تنها ناقض این آزادی است، بلکه ریشه چندرسانی فرهنگی را با جزمیت ضد انسانی خود می‌خشکاند. همچنانی که ماده ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد و آزادی دین، بعنوان بخش بنیادین آزادی آیین، از آنجا که مستقیماً با وجدان و ایمان انسانی ارتباط می‌یابد، باید مورد حمایت واقع نشود، چرا که باورهای مذهبی هر کس، «به هر معنا» و «هر گونه» که باشند، عنصر بنیادین نگرش هر کس و حتی مهمتر از آن،

عصری که جهت‌دهنده زندگی آدمی است.<sup>۱</sup> از این روی آزادی عقیده و آیین مستلزم آن است که هر شخص باید در عمل به به باورهای مذهبی خود آزاد باشد و بتواند هر دینی را که دلخواه خود یافت برگزیند یا از آن خارج شود و فرزندان خود را بنا به خواست خود پرورش مذهبی دهد.

نتیجه منطقی این بایستگی آن است که حکومت نمی‌تواند مروج باور مذهبی خاصی باشد و در امور مذهبی دخالت کند، چرا که هر گونه طرفداری حکومت از یک مذهب خاص، با فلسفه تشکیل حکومت که فروزان‌دن عدالت به میان همه مردم است، مغایرت دارد و هرگونه طرفداری از یک ملک یا دین توسط نهادهای حکومتی و با استفاده از منابع ملی، منجر به ترجیح غیرعادلانه خواهد گشت. افزون بر این «باور مذهبی را نمی‌توان به عنوان یک امر نیکو خر تحمیل کرد: تقویت ایمان فرد، اگر باز و اجبار بر خلاف باور و خواست وی صورت گیرد، از میان می‌رود.<sup>۲</sup> این آزادی نیز مستلزم دسترسی آزاد به آموزش و پرورش صحیح و کار آمد، رسانه‌های ارتباطی و اطلاعاتی آزاد می‌باشد تا هر کس از آموزش لازم بهره‌مند گردد و آزادانه عقاید و آیین زندگی خود برگزیند.

---

<sup>1</sup>ottreson, james R., "freedom Religion and public schoolinh" Ibid, p. 606.

<sup>2</sup>Ibid,p.604 .

## بند سوم: آزادی آموزش و پرورش

آموزش و پرورش کارآمد برابر و کافی، به روز و آزاد، یکی از عناصر بنیادین نظام فرهنگی هر جامعه و نیروی محرکه دیگر آزادی‌های فرهنگی است. آموزش و پرورش شایسته، با به حداکثر رساندن توانایی‌ها، ادارک و مهارت‌های مردم، آنان را آزاد به بار می‌آورد.<sup>۱</sup> یک نظام آموزش و پرورش کارآمد، با آموختن شیوه اندیشیدن مستقل، شناساندن افکار و اندیشه‌های دیگران و آگاهی‌ها و اطلاعات جهان پیرامون و البته آموزاندن حقوق و تکالیف بشری، فرصت شکوفایی استعدادها و شکل‌گیری باورها و نگرش‌ها را به انسانها ارزانی می‌دارد. آموزش حقوق بشر. بایستگی احترام متقابل، گفتگو و صلح همان گونه که مد نظر ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر است، کار ویژه برجسته آموزش و پرورش است و حکومت‌ها موظفند به موجب ماده ۱۳ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، این آزادی را به رسمیت شناخته و آنرا در تمام سطوح برای همگان تامین نمایند. چه اینکه دیگر، ایجاد جامعه‌ای پایدار و مردم سالار بدون شهروندانی که از حداقل میزان آموزش و پرورش محروم باشند، ناممکن است.<sup>۲</sup>

<sup>1</sup>Volio, Fernanddo. "The child's right to education: s surv ey", in the child's Right ti Eductaion, Edited by Gaston Mialavet, unesco, Paris, 1979,p.21 .



آموزش و پرورش آزاد باید توانایی‌های گوناگونی را برای افراد تضمین نماید از جمله:

الف) ارتقای فرهنگ فردی و اجتماعی خویش، ب) افزایش توانایی‌ها و استعدادها و

همچنین حسن اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی، پ) تبدیل به شهروند هم بود

اجتماع، ایفای نقش اجتماعی خود و بازآفرینی.<sup>۱</sup>

آزادی آموزش و پرورش مستلزم آن است که برخورداری از امکانات آموزش و پرورشی

برای همه مردم تضمین گردد. آموزش و پرورش باید تا سطحی قابل قبول، برای همه

افراد اجباری باشد، پدر و مادر در برگزیدن نوع مدرسه و آموزش و پرورش باید تا

سطحی قابل قبول، برای همه افراد اجباری باشد، پدر و مادر در برگزیدن نوع مدرسه و

آموزش آن برای کودکان آزاد باشند و مهمتر اینکه، آموزش و پرورش باید، معنادار باشد.

یعنی اینکه به فرد اجازه دهد تا با شکوفایی استعدادهای خود، هر گونه مفهومی از جهان

زیست، خیر و سعادت را در زندگی خویش برگزیند و هیچ نهادی مجاز به تحمیل یا

القای مفهومی یگانه از خیر و سعادت برای فرد نیست.<sup>۲</sup> برآیند این بایستگی، آزادی

تاسیس مدارس و نظام‌های آموزشی گوناگون، آزادی برگزیدن مدارس و شیوه‌های

---

<sup>1</sup>Volo, Fernando, "The chili's Right to edufation: a survey", Ibid, p.25 .

<sup>2</sup>De Ruyter, Doret J., "The Right to Meaning ful Education: The Role of Values and beliefs", Journal of Beliefs and values, vol. 23 , No. 1,2002, P.P. 35-37 .

آموزشی، آزادی تدریس و گزینش عادلانه آموزگاران می باشد و دخالت حکومت در این زمینه تنها تا حد برآوردن امکانات اولیه قابل توجیه است.

از جمله عنصر بنیادین آزادی آموزش و پرورش، باید آزادی دانشگاهی<sup>۱</sup> (علمی) اشاره گر که پیوندی مستقیم میان آزادی اندیشه، آموزش و پرورش و آزادی پژوهش و ایجاد مراکز علمی درهم می تند. این آزادی از ماهیت جستجوی ذهن انسان برای دانش و حقیقت ناشی می گردد و شامل آزادی جستجو و پژوهش علمی، شرح و توضیح آزادانه اندیشه ها و یافته های علمی و دستیابی آزادانه به آنها می گردد. همچنانی که ماده ۴ اعلامیه دارالسلام در زمینه آزادی دانشگاهی و مسئولیت های اجتماعی دانشگاه ها (۱۹۹۰)<sup>۲</sup> بیان می دارد: «همه اعضای جامعه دانشگاهی حق بر ایفای وظایف تدریس، پژوهش، نوشتن، آموزش، مبادله و انتشار اطلاعات و ارائه خدمات بدون بیم از دخالت یا ممانعت توسط حکومت یا دیگر مراجع عمومی، دارند.» دو عنصر اساسی برای این آزادی می توان در نظر گرفت: نخست آزادی اعضای جامعه دانشگاهی در زمینه پژوهش بی مرز، انتشار عقاید و یافته های علمی، تدریس و مشارکت علمی، دسترسی به مراکز علمی و دانشگاهی برای اساتید و دانشجویان بدون هیچگونه محدودیتی و نقد آزادانه مسائل

---

<sup>1</sup>Academim Freedom

<sup>2</sup>Daressalaam Delaration on Aacademin Freedom and Social Responsibility of Acaaeemics (1990) .

اجتماعی می‌باشد و دومین عنصر آن، استقلال سازمانی دانشگاه از لحاظ مدیریت و تعیین روسا، استقلال اداری دانشکده و مؤسسات علمی وابسته به آن، استقلال در شیوه پذیرش اساتید و دانشجو، تدوین ضوابط علمی و دانشگاهی و برنامه‌های آموزشی توسط خود دانشگاهیان می‌باشد.<sup>۱</sup>

### مبحث دوم: آزادی‌های ارتباطی

یکی از عناصر بنیادین و پای ثابت هر نظام فرهنگی، ارتباطها و کنش‌های دو سویه میان انسانهاست و می‌توان گفت هر نظام فرهنگی آزاد، برآیند خردورزی، ارتباط و کنش همگانی انسانهایی می‌باشد که در فرایند مباحثه و مبادله اطلاعات و افکار و بیان دیدگاه‌ها و سلیق فردی و جمعی، ساختارهای جامعه را شکل می‌دهند. در فرایند ارتباط و مفاهمه است که اندیشه‌های نو ایجاد می‌گردند و به آزمون گذارده می‌شوند؛ خواست‌ها، دیدگاه‌ها و سلیق شخصی امکان بروز می‌یابند و بواسطه امکان تفاهم و توافق جمعی، بنیان‌های همبستگی اجتماعی و فرازاندن عدالت استوار می‌گردند. چرا که اگر بنیان عدالت را عقلانیت بدانیم، این عقلانیت محصول، ارتباط و تفاهم انسانهاست که با توافق و تصمیم مشترک خود، قواعد و قوانین اجتماعی و حکومت را پایه‌گذاری می‌کنند.

---

<sup>1</sup>Grossan, Joel B. "Academic Freedom: Threats and Limits" in Academic Freedom on trial, Edited by w. Lee Hansen, wisconsin- madison university press, u.s.a., 1998, P.254 .

یک فرایند ارتباطی پویا و معنادار، اما، شاهرگ حیانی نظام مردم سالاری محسوب می‌گردد که همهٔ اطاعات و حقایق جامعه را میان همهٔ اقشار آن می‌گستراند، فرهنگ جامعه را پویاتر و ارتباط میان نهادهای اجتماعی و مردمان را نزدیکتر و مبتنی بر اعتماد می‌ستازد. چرا که این فرایند، هر کس را از فرصت ابراز نظر و بازآفرینی برخوردار می‌سازد و همگان را خواسته یا ناخواسته به میانه میدان می‌کشاند تا در جریان تصمیم‌گیری و اجرا حاضر باشند. این نکته را به عنوان یک امر بدیهی می‌پذیریم که بدون امکان انتشار همگانی اطلاعات، برخورد و مبادله افکار و مباحثه پیرامون مسایل همگانی، امکان مشارکت در تصمیم‌گیری و ادارهٔ جمعی، محدود و محدودتر می‌گردد. در این حالت است که ارتباط میان مردم و حکومت کم رنگ می‌شود: نهادهای حکومتی به لحاظ پاسخگو نبودن در برابر مردم و از این روی بی‌اعتمادی مردم نسبت به آنها، خود با ارادهٔ خود اداره جامعه را به تنهایی به دست می‌گیرند. در حالیکه این دیدگاه قوی مطرح می‌گردد که: «شهروندان نمی‌توانند فقط دستگاه‌های شنونده باشند، آنها باید بتوانند عقاید خود و دیگران را منتقل کنند، باید بتوانند علایق و چشم اندازهای خود را متجلی سازند.»<sup>۱</sup>



از دیدها بر ماس زبان، اندیشه و ارتباط میانانسانها «ذاتاً» در فضای آزاد شکل می‌گیرد و در واقع آزادی عنصر ذاتی و ویژگی بارز بیان‌دیشه و ارتباط میان انسانهاست که تنها در این صورت می‌تواند به مفاهمه و درک متقابل برانجامد: «ارتباطات و مفاهمه همهٔ انسانی، ذاتاً مستلزم آن است که کاملاً آزاد و در بستری مناسب و به دور از هر گونه فشار، اجبار، قهر، اضطرار و یا تحریفات ناشی از تفاوت‌های موجود در سلسله مراتب قدرت اجتماعی به وقوع بپیوندد.»<sup>۱</sup> در غیر این صورت، نه تنها گواه کژدیسی در روابط اجتماعی، عدم تفاهم و توافق در مسایل جمعی، بلکه سرانجام تصرف فرهنگ جامعه بوسیله حکومت و به حاشیه رانده شدن مردم خواهیم بود.

از این روی اهمیت آزادی‌های ارتباطی به عنوان بعد جمعی جلوه می‌نماید و اینکه در یک جامعه آزاد، به سبب پویا بودن این آزادی‌هاست که مردم توان ارتباط با جهان پیرامون را با ارتقای فکری و فرهنگی و حضور فعالانه در اجتماع فراچنگ آورند. این آزادی‌ها همانگونه که در فصل دوم عنوان خواهد شد. شاه‌رگ حیاتی حوزه عمومی است. شماری مهم از این آزادی‌ها را چنین می‌توان برشمرد.

## بند اول- آزادی بیان<sup>۱</sup>

اندیشه‌ها، باورها و دیدگاه‌ها و تمام فضای ذهنی انسان، صندوق سراچه ذهنی اوست که با کلید بیان آزاد گشوده می‌گردد و مجال ابراز می‌یابد؛ چه اینکه هر انسانی نیازمند آن شیوه بیانی است که فضای پنهان درونی و شخصیت او را و تمام خواسته‌ها و ذهنیات او را باز نماید و از بازنمایی شخصیت‌ها و پندارهای دیگران آگاه شود. بیان در اینجا، صرف سخن راندن<sup>۲</sup> نیست، بلکه هر آن چیزی است که انسان بتواند به وسیله آن ذهنیات، پندارها و خواسته‌های خود را بازگویی و بازنمایی کند. بدین ترتیب بیان در بردارنده همه گونه‌های گفتارهای شفاهی و کتبی و بازنمایی اندیشه‌ها بوسیله هر یک از انواع وسایل ارتباطی است که بتواند به عنوان یک رسانه این گفتارها و بازنمودهای انسان را منتقل سازد<sup>۳</sup>؛ مانند: رسانه‌های چاپی، رسانه‌های دیداری و شنیداری اما جنبه ماهوی این بیان را نمی‌توان نادیده گرفت که مشتمل است بر شیوه و محتوای بیان. عبارت دیگر آزادی بیان را در اصل باید شامل شیوه‌ها و محتواهای بیانی بدانیم مانند آزادی استفاده از هر زبان، آزادی ادبی و نگارش، آزادی آفرینش هنری که به واقع مهم‌ترین عناصر آزادی بیان محسوب می‌شوند که باید صرف نظر از محتوا و مطالب آنها تضمین گردند، که تنها

---

<sup>1</sup>Freedom of Expression

<sup>2</sup>Speech

در این صورت است که می توان جامعه را به زینت چندسانی و تنوع فرهنگی آراسته کرد.

با توجه به همین عناصر مهم ارتباطی آزادی بیان، باید این دسته آزادی را به عنوان یکی از مهمترین آزادی ارتباطی فرهنگی مطرح ساخت که در پیوندی بنیادین با آزادی اندیشه،

آیین و عقیده و اطلاعات قرار می گیرد. این آزادی را همانگونه که ماده ۱۹ اعلامیه جهانی

حقوق بشر و بند ۲ ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۶ دسامبر

۱۹۶۶) اعلام می دارند؛ یکی از نخستین اصول حقوق طبیعی بر می شمارند: «آزاد نگه

داشتن، پاسداشت و حفظ تمامیت شبکه های ارتباطی که بوسیله آن انسانها، آنچه را که

می فهمند، احساس می کنند، آرزو می نمایند و به دیگران منتقل سازند.»<sup>۱</sup> به اعتبار این

تصور اولیه از آزادی بیان و نظر به بداهت روشن آن، همچون آزادی اندیشه و عقیده، هر

گونه بیان انسانی را در اصل آزاد و شایسته احترام می دانیم که نه تنها به خودی خود یک

ارزش محسوب می شود یعنی هر بیانی با هر محتوایی باید از حداقل احترام برخوردار

---

<sup>1</sup>Allan, T.S.R., "Commonlaw constitutionalism and Freedom of speech", in Freedom of Expression and Freedom of Information, Edited by Jack Beatson and Yvonne cripes, ox ford university press, u.k., 2000, p. 17 .

باشد، بلکه ارزشی بسیار حیاتی در پویا ساختن دیگر آزادی‌ها و پررنگ کردن حضور مردم در عرصه تصمیم‌گیری جمعی دارد.<sup>۱</sup>

(۱) فرد برخوردار از آزادی بیان، توان ارتقای شخصیت و بیان اندیشه‌ها و خواست‌های خودی را شکوفا می‌سازد. برای هر کسی مهم است که پندار و باور خود را هر گونه که هست، بدون هیچ ترس و بازخورد یا سرکوبی بیان دارد. از این روی این آزادی نباید تابع اهداف دیگران قرار گیرد یا مورد سوء استفاده دستگاه‌های تبلیغاتی واقع شود: هر فردی تنها به نمایندگی از خودش به بیان پندارهای خود می‌پردازد و هیچ کس نمی‌تواند و نباید زبان گویای دیگران باشد.

(۲) آزادی بیان، با امکان طرح دیدگاه‌ها و ایجاد ساختارهای ارتباطی، پیشبرد دانش، آگاهی‌های همگانی از حقایق جهان پیرامون را تحقق می‌بخشد. در فضای برخوردار از آزادی بیان، همه دیدگاه‌ها و نقطه نظرها مجال بروز می‌یابند و مورد داوری و سنجش واقع می‌شوند، حقایق بازشناخته می‌شوند و افراد توانایی داوری و تصمیم‌گیری پیدا می‌کنند.

از آنجا که هسته آزادی بیان را، حق انسان بر مشارکت در مباحثه سیاسی و پیگیری جمعی عدالت تشکیل می‌دهد.<sup>۱</sup> این آزادی، بخش ضروری نظام خود تدبیری انسان است

---

<sup>1</sup>Emrson, Thomas I., "Freedom of speech" in Encyclopedia of the American constitution, Edited by Leonard w. Levy and Kemmethl. Karst, Mocmillan Rference, second edition, newyork, vol.3 2000, p.11 26 .



که به موجب آن هر انسانی حق دارد زندگی دلخواه خود را برگزیند و در زندگی جمعی مشارکت کند. «اگر قرار است که مردم نقش خود را چون حاکم انجام دهند و حکومت خود را برافرازند، باید به تمام اطلاعات، دیدگاه‌ها و نقطه نظرها دسترسی داشته باشند.»<sup>۲</sup>

آزادی گفتار و گفت و شنود را یکی از مهمترین عناصر آزادی بیان می‌دانیم، چرا که سخن گفتن و مکالمه ساده‌ترین و قوی‌ترین وسیله ارتباط است و تلاشی در جهت ایجاد درک و فهم متقابل. بنابراین هر چه امکان سخن گفتن در فضای آزاد و برابر برای همه بیشتر باشد. زمینه‌های قوی‌تری برای توافق و تفاهم وجود خواهند داشت. از این روی برای تضمین آزادی بیان، تضمین آزاد بودن گردهمایی‌ها، مراسم سخنرانی و ارتباط جمعی، دسترسی آزاد و برابر به رسانه‌ها و البته آزادی پس از بیان، که به موجب آن هیچ کس بخاطر ابراز دیدگاه‌های خود مورد بازخواست قرار نگیرد، ضرورتی خود پیدا دارد.

آزادی اطلاعات و آزادی قلم و نگارش به عنوان تضمین‌هایی برای جریان آزاد و برابر اطلاعات و آگاهی‌ها و انتقال پندارها و رویدادها به همگان، از دو عنصر مکمل آزادی بیان محسوب می‌شوند.

---

<sup>1</sup>Allan, Y.S.R., "Common law constitutionalism and Freedom of speech" Ibid .

<sup>2</sup>Emerson, Thomas I. "Freedom of speech", I bid.

## بند دوم- آزادی اطلاعات

آزادی بیان، بدون دسترسی به منابع اطلاعاتی و خبری، دیدگاه‌های مردم و جریان حکومتی و برنامه‌ها و سیاستهای آنان، یک آزادی بی‌معناست، بویژه آنکه مشخصه بازار جوامع کنونی عبارتند از جامعه اطلاعاتی، حکومت الکترونیک شیوه‌های نوین مشارکت مدنی و دسترسی عموم مردم به امکانات دیجیتالی. این جامعه اطلاعاتی را تنها با ملاک گسترش فن‌آوری اینترنت در نظر نمی‌گیریم بلکه ملاکهای دیگری نیز عنصر مهم جامعه اطلاعاتی و دیجیتالی محسوب می‌شوند: تولیدکنندگان اطلاعات و فن‌آوری‌های اطلاعاتی و مخابراتی، فعالان عرصه شبکه‌های رایانه‌ای، تولید کنندگان نرم‌افزار، شبکه‌های خبر پراکنی و خبرگزاری همه مجلات چاپی، اداره‌های مطبوعاتی، کتابخانه‌ها، موزه‌ها دانشگاه‌ها و کانونهای علمی و پژوهشی، همه و همه مسیر حرکت جامعه اطلاعاتی را تسهیل می‌کنند و دسترسی به آنها البته مهمترین معیار باز بودن این جامعه است.<sup>1</sup> طبیعی می‌باشد که بدون دستیابی به این دسته گسترده از جریان‌های آگاهی‌ساز، هر گونه بیان معناداری، تهی از معنا خواهند بود و گذشته از این، با توجه به اینکه آزادی بیان و اطلاعات در پنه ارتباط میان مردم و حکومت، جزء جدایی ناپذیری مردم‌سالاری نوین برشمرده می‌شود، این آزادی‌ها کارکردی دو گانه می‌یابند یعنی تضمین پاسخگویی:

---

<sup>1</sup>Bovens, Mark. "Information Rights: citizen ship in the Information society", journal of political philosophy, vd.10, NO, 3,2002, p. 318 .

از آنجا که ماهیت حکومت مردم سالار ایجاب می کند تا شهروند بتواند حکومت و کارکردهای آنرا نقد کند و در فرایند تصمیم گیری حضور موثر داشته باشد. آزادی دستیابی به اطلاعات، اسناد، برنامه ها، خط مشی و شیوه کارکرد ساختارهای حکومت یک ضرورت گریز ناپذیر تلقی می شود.<sup>۱</sup>

از این روی، همانگونه که عنوان می گردد «هر جامعه اگر امید به موفق ساختن دموکراسی دارد، باید خود را مسئول تدارک و انتشار تمام اطلاعات مورد نیاز برای حکومت کردن از طریق مشارکت عمومی بشناسد».<sup>۲</sup>

بدین جهت است که گاه حق بر آزادی اطلاعات را به عنوان حقی بنیادین، از چشم انداز قانون اساسی بیشتر محل توجه قرار می گیرد،<sup>۳</sup> چرا که از این چشم انداز، قانون اساسی به عنوان میثاقی میان مردم و حکومت از یکسو مردم را قادر می سازد تا درخواست اطلاعات و پاسخ های درست از حکومت خود داشته باشد و از دیگر سو، حکومت را بابت کارکردها و سیاست های خود در برابر مردم پاسخگو می گرداند.

---

<sup>1</sup>Mason, Anthony, "The Relation ship between freedom of Expression and Freedomf Information, Ibid, p. 231 .

<sup>3</sup>Bovens, mark. " Information, rights", ,Ibid, p. 327 .

بنابراین اهمیت است که مجمع عمومی سازمان ملل در مقدمه قطعنامه شمار (۱) ۵۹ خود به سال ۱۹۴۶،<sup>۱</sup> آزادی اطلاعات را یک حق بنیادین بشری و مبنای تمام آزادی‌هایی می‌داند که این سازمان تا به حال بدان تاکید کرده است و نیز، ماده ۱۹ اعلامیه جهان حقوق بشر و بند ۲ ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی خواهان توجه به آزادی افراد برای دسترسی، کسب و اشاعه اطلاعات گشته‌اند. بدینسان، هر انسانی، حق دارد تا آزادانه به تمام اطلاعات مورد نیاز، با در نظر داشتن حد و مرزهای معقول همچون مسائل امنیتی و محرمانه و حریم خصوصی افراد، و به تمام ابزارها و شاهرهای اطلاعاتی همچون کانون‌های عملی، نشریان چاپی و الکترونیکی، اینترنت و رایانه، شبکه‌های شنیداری و دیداری از جمله شبکه‌های جهانی ماهواره دسترسی پیدا کند و اطلاعات خود را آزادانه منتشر نماید.

### بند سوم- آزادی رسانه‌های همگانی

بنا به یک نگرش شکلی، رسانه‌های همگانی فراهم آورنده بستر و مجرا و ساختار دهنده جریان‌های اطلاعاتی، فرهنگی و بیان و گفتار افراد جامعه هستند؛ رسانه‌هایی که نقش میانجی را با انتقال دو سویه اطلاعات، اخبار، بیان‌ها و دیدگاه‌های جاری در جامعه برعهده می‌گیرند و وابستگی مستقیمی دارند با سطح توسعه اجتماعی، اقتصادی و

---

<sup>1</sup>Geneval Assembly Resolution, No 59(1), 14 Dec. 1946, Calling of an International conference on freedom of Information.



فرهنگی همچون رشد فن آوری، میزان سواد و آگاهی های اساسی توانایی حضور مردم در این رسانه ها، معمولاً این رسانه ها در معنای خاص خود، مشتمل هستند بر رسانه های چاپی همچون کتابها، روزنامه ها و نشریات و رسانه های الکترونیکی، همچون شبکه های رایانه ای رادیویی و تلویزیونی.<sup>۱</sup>

نقش این رسانه ها در یک جامعه مردم سالار، از دو چشم انداز حیاتی و بنیادین می نماید:

الف) این رسانه ها با انتشار اطلاعات، اعتبار و دیدگاه های گوناگون در جامعه، شهروندان آنرا کمک میکند تا گرایشها و نگرش های خود را نسبت به جریان های اجتماعی و نهادی حکومتی به درستی و با اتکاء بر واقعیتها اتخاذ کنند و منش و فعالیت های حکومت را به دقت زیر نظر گیرند.

ب) این رسانه ها، مجموعه ای از توانایی های بنیادین را برای شهروندان به ارمغان می آورند: نخست اینکه، افزایش آگاهی ها، توانایی های اولیه ای را برای حضور در جامعه و ایفای نقش فردی و جمعی به افراد ارزانی می دارند؛ بوسیله رسانه است که انسانها ارتباط برقرار می کنند، آموزش و آگاهی فرا می گیرند و پرورش شهروندی می یابند. دوم اینکه، این رسانه ها امکان می دهند تا دیدگاهها، ترجیحات، نیازها و سلیقه افراد به گستردگی مطرح گردند و افراد بتوانند در فرایند تصمیم گیری های جمعی، در

---

<sup>1</sup>Austin, Ranney, "Mass Media", in Encyclopedia of Democracy, Edited by symor Martin Lypset, Routledg, u.k., vol.3, p. 821 .

کنش متقابل باارکان اداره عمومی جامعه حضور فعال داشته باشند؛ و سوم، بوسیله رسانه‌های همگانی است که افراد جامعه در مسیر تصمیم‌گیری و کنش همگانی، می‌توانند مشورت و رای زنی کنند و تصمیم‌های هر چه بیشتر درست‌تر و مبتنی بر توافق جمعی بگیرند؛<sup>۱</sup> یعنی امکانی که مردم سالاری‌های کنونی را به سوی هر چه بیشتر مشورتی شدن رهنمون می‌سازد.

فن آوری نوبت رایانه‌ای همچون اینترنت، یک فضای مجازی الکترونیکی<sup>۲</sup> ایجاد می‌کند که در آن ارتباط‌های گسترده میان میلیون‌ها تن از افراد جامعه ممکن می‌شود و آنها به شرط دستیابی به این فن آوری، می‌توانند در بسیاری از فعالیت‌های جمعی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حضور و مشارکت داشته باشند.

با توسعه این فن آوری‌ها و کاربرد آنها در نظام حکومتی جوامع، دگرگونی‌های مهمی در عرصه نظام مردم سالاری نیز روی می‌دهد که اساساً در راستای افزایش مشارکت مردمی و در واقع به هسته دروآوردن همه حاشیه نشینان صورت می‌گیرد.<sup>۳</sup>

از دیگر مهمترین عناصر آزادی رسانه‌های همگانی باید به آزادی مطبوعات و آزادی پخش رادیو و تلویزیون محسوب می‌شوند. آزادی مطبوعات به عنوان دومین ابزار

---

<sup>1</sup>Willem, Anthony G., Democracy in the digital age, Rautlodge, u.k., 2000, p.p. 23-33 .

<sup>2</sup>Cyberspace

<sup>3</sup>Willelm, Anthony G., Democracy in the digital age, Ibid, p. 86 .

ارتباطی انسان پس از زبان و گفتار، به آزادی بیان نویسندگان در نگارش مطالب و دیدگاه‌های گوناگون و انتشار آنها در سطح جامعه اشاره دارد، با توجه به نقش حیاتی آزادی مطبوعات در ارتقاء افکار عمومی در یک جامعه مردم سالار و تهدیدهایی که برای آن محتمل است. شماری دیگر از عناصر برای تکمیل و تقویت این آزادی نقش اساسی دارند، از جمله: آزادی انتشار، آزادی از محدودیت‌های صدور پروانه انتشار، توقیف و تعطیلی خودسرانه، آزادی سردبیری<sup>۱</sup> و انشاء مطالب دسترسی به منابع خبری گوناگون، آزادی از الزام به انتشار منابع خبری برای نویسندگان، خبرگزاری‌های آزاد و توانمند، عدم مسئولیت نویسنده، رسیدگی به تخلفات و جریان مطبوعات.<sup>۲</sup>

اهمیت ویژه رادیو و تلویزیون در جوامع کنونی با توجه به نقش مهم آموزشی، اطلاع‌رسانی و نظارتی آن و با توجه به اینکه سیاستگذاری، نوع مالکیت، مدیریت و نظام حاکم بر آن می‌تواند تأثیرهای متفاوتی در جامعه بر جای نهد؛ آزادی پخش رادیو و تلویزیون یکی از ویژگی‌های بنیادین و در واقع اصل جامعه اطلاعاتی و مردم سالاری محسوب می‌شود که در آن، چندسانی شیوه مالکیت و مدیریت و سیاستگذاری مردمی در آن پذیرفته و اعمال می‌گردد بدون توان دستیابی آزادانه مردم به انواع شبکه‌های

---

<sup>1</sup>Editorial Freedom

مختلف رادیویی و تلویزیونی و از جمله ماهواره‌ای، بدون تنوع شبکه‌های خصوصی، عمومی و دولتی، بدون اعمال اصل منع سانسور یا تحریف اخبار و رویدادها و اصل عدم انحصار خبری، بدون استقلال سارمانی و مالی و بدون اعمال نظارت مردم بر شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، این آزادی هیچ معنا و کارکردی نخواهد داشت.

دو اصل اساسی، ضرورتی حیاتی برای آزادی رسانه‌های همگانی دارد. نخست اینکه بنا به حق دسترسی عموم مردم به رسانه‌های همگانی بطور آزاد و برابر، هیچ کس را نمی‌توان از این حق محروم کرد. بنابراین از یکسو باید تنوع نظام مالکیتی رسانه‌ها

پذیرفته و اعمال شود و انحصار در مالکیت این رسانه‌ها ملغی گردد و از سوی دیگر عدم صدور پروانه تاسیس یا انتشار رسانه‌ها، توقیق یا تعطیلی رسانه‌ها و اعمال سانسور

بر آنها متغیر حق دسترسی همگانی به رسانه‌ها تلقی می‌گردد. دوم، نظارت بر رسانه‌ها باید بصورت بی‌طرفانه و تنها در چهارچوب قانون و ضوابطی صورت گیرد که خود رسانه‌ها و نفع بر آن، در فرایند تصویب آنها نقش داشته باشند و این ضوابط تنها باید در

محدوده حفظ حریم خصوصی و منافع ملی تعریف شده و روش اعمال شود.

این دو اصل را به همه آزادی‌های فرهنگی می‌توان تعمیم داد، بدین گونه که آزادی تاسیس مراکز فرهنگی و آزادی دستیابی به آثار فرهنگی را در دایره این آزادی‌ها وارد ساخت. این آزادی ایجاب می‌کند که بنا به اقتضای دسترسی آزاد و برابر مردم به



امکانات فرهنگی و اعمال مشارکت فرهنگی، نظامی روشن، مدارا منش و آسان برای تاسیس و نهادینه کردن مراکز و کانون‌های فرهنگی فرازندانده شود و نظارت جامعه مدنی بر آن استوار گردد؛ و نیز چهارچوب‌ها و برنامه‌های روشنی برای افزایش دسترسی مردم به امکانات فرهنگی همراه با گسترش فرهنگ استفاده از محصولات فرهنگی از سوی نهادی مسئول اعمال شود.

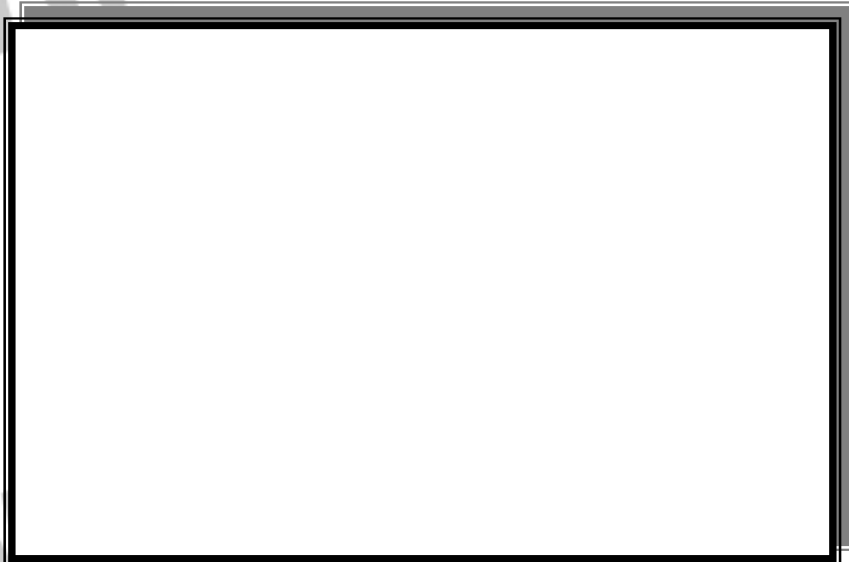
همانگونه که ملاحظه شد، آزادی‌های فرهنگی، به عنوان آزادی‌های اساسی، یک دسته میان گروهی از آزادی‌های بشری هستند که بهره‌مندی از یک سرشت فرهنگی ویژه آنها را در قالب و دسته‌ای خاص جای می‌نهد؛ آزادی‌هایی که با روان، اندیشه و رفتار انسان سروکار دارند و پرورش و شکوفایی او را تضمین می‌نمایند. از این رو می‌توان به عنوان یک دسته مشخص از این آزادی‌ها یاد کرد که فضا و اصول حقوقی ویژه‌ای به آن حاکم خواهد بود؛ که البته پیوستگی و وابستگی متقابل این آزادی‌ها با دیگر دسته‌های آزادی بدیهی پنداشته می‌شود.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم آزادی‌های فرهنگی را باید در دو وجهی بودن آنها دانست: از یکسو به عنوان ارزشی بنا به سرشت خویش مطرح می‌شوند و از سوی دیگر ارزشی بنا به کارکرد مهم خود و هر گونه شناخت این آزادی‌ها و دسته‌بندی آنها، وابسته است به شناخت این دو مشخصه. آزادی فرهنگی ارزشمند هستند چرا که همانگونه که عنوان شد

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

بخشی جدایی ناپذیر از فرهنگ وجدان و حیثیت انسان محسوب می گردد، و آزادی های فرهنگی ارزشمند هستند چرا که کارکرد ارزشی بس مهمی برای حوزه عمومی و حقوق اساسی دارند و در این مرحله است که بحث پویایی سه گانه آزادی های فرهنگی، حوزه عمومی و حقوق اساسی و ارتباط بنیادین آنها مطرح می شود. از این چشم انداز است که فصل دوم این نگارش، به کنکاش این مطلب می پردازد که چگونه باید برای اعمال آزادی های فرهنگی بستر اجرایی فراهم کرد و چگونه این آزادی ها، نظام حقوق اساسی را پویایی و تحرک دوباره می بخشند.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید



اگر در فصل اول، تاکید بیشتر بر روی ارزش ذاتی آزادی‌های فرهنگی بود و بیان این مطلب که همین ارزش ذاتی به سبب امکان دادن به تجلی کرامت انسانی، به عنوان مبنای این آزادی‌ها محسوب می‌شود؛ در فصل دوم، سررشته سخن را با ارتباط سنجی میان سه مولفه حقوق اساسی، حوزه عمومی و آزادی‌های فرهنگی، به بررسی ارزش کارکردی این آزادی‌ها و می‌نهمیم.

از آنجا که، فرهنگ تنها چیز ذهنی نیست و بیشتر از هر معنای دیگر در سرشت جامعه جریان و نمودار دارد و واقع آن چیزی که یک جامعه را تشخیص می‌بخشد فرهنگ آن جامعه است؛ بدنبال آن نیز، آزادی‌های فرهنگی تنها ساخته و پرداخته ذهن آزادی خواه اعلامیه و قانون نویسان نیست که به کنج یک متن نوشتاری با واژگانی زیبا آرمیده و جلوه‌گر شده باشد. به میزان بسیط و سیال بودن فرهنگ در جامعه، آزادی‌های فرهنگی نیز نمود می‌یابند و در واقعیت‌های عینی زندگی روانه، نمای ملموس خود را بیشتر نشان می‌دهند. در یک جامعه سرشار از آزادی‌های فرهنگی، فرایند فرهنگ سازی و توسعه و دستیابی به فرهنگ، با سادگی و تناسب لازم به پیش می‌رود و میزان بهره‌مندی مردم آن



جامعه را از آزادی‌های فرهنگی، می‌توان در میزان مردمی بودن آن فرهنگ و سهم شدن آنان در این فرایند مشاهده کرد.

آنچه از آزادی‌های فرهنگی انتظار می‌رود این است که حضور هر چه عملی‌تر مردم را در صحنه جامعه پایبند سازد و هر انسانی از برخوردار از توانایی بیان خویش و کنش برای تحقق خواسته‌های خود. از همین چشم‌انداز است که می‌توان نوعی پیوند را میان این آزادی‌ها و نظام حقوق اساسی درهم تنید.

آرمان هر نظام مطلوب حقوق اساسی، تضمین حق‌های اساسی مردم در برابر ساختارهای قدرت پیشه حکومت و نهادهای اجتماعی، و عملی کردن حضور معنادار مردم در تعیین سرنوشت و اداره جامعه است. حتی به لحاظ تاریخی نیز، هر نظام حقوق اساسی را مهمترین چالش این بوده است که چگونه می‌توان نظام حکومتی یک جامعه را با مقید ساختن آن به اصول قانون اساسی و مرم سالاری، هر چه بیشتر مردمی‌تر و خواستنی‌تر کرد؛ بگونه‌ای که تضاد میان مردم و حکومت که آنرا بحران مشروعیت می‌پنداریم، جای خود را تسلیم اعتماد و همکاری دو سویه نماید. آرمانی که اندک نظام حقوق اساسی در محقق ساختن کامل و یا نزدیک به مطلوب آن کامیاب بوده است.

یکی از مهمترین دلایل این ناکامی را باید در خود ساختارهای تضمین‌گر حقوق اساسی جستجو کرد؛ در این که حقوق اساسی می‌بایست تا از یکسو ساز و کارهای شکلی و

رویه‌ای کارآمدی برای تضمین مشارکت عملی مردم و پاسخگو نمودن حکومت در برابر آنها برافراز و در دیگر سو، شرایط بنیادین مشارکت مردمی را همچون توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پایندان سازد: به عبارتی تضمین آزادی‌های مدنی و سیاسی و آزادی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی. به عنوان یک انتقاد بنیادین، که بویژه در سده اخیر اگر بیان‌گیر حقوق اساسی بوده است. تمام ساز و کارهای شکلی نظام حقوق اساسی همچون حاکمیت ملی و مردمی، فرایند انتخابات، همه‌پرسی و وضع قانون اساسی، چه بلحاظ کمی و چه بلحاظ کیفی، نتوانسته‌اند حضور همه جانبه و اثرگذار مردم را عملی سازند. جمعیت‌های میلیونی شهروندان و عدم امکان حضور همه آنها، دستاویز خوبی بوده است تا الگوی مردم سالاری یونان باستان و یا دیگر مناطقی که در آنجا مردم مستقیماً اداره امور خود را با مشورت همگانی بدست می‌گرفتند را صرفاً به عنوان یک الگوی تاریخی غیر قابل اجرا و در کنج متن‌های تاریخی حقوقی گرفتار و محکوم سازند.

به عنوانی یک پیشنهاد بنیادین برای این انتقاد، در کنار دیگر پیشنهادهایی که برای مشارکتی کردن یا حمایتی کردن ساز و کارهای مردم سالاری مطرح شد، نظام گفت‌وگوی همگانی یونان باستان مورد توجه قرار گرفت و مبتنی ساختن نظام مردم سالاری بر مشورت، مباحثه و توافق با در نظر داشتن شرایط نوین جوامع به عنوان یک

الگو مطرح گشت. الگویی که بر پایه آن نظام حقوق اساسی ملزم می‌شد تا ساز و کارهای خود را رنگ و جلایی نو بخشد، آنچنانی که توان ارتباط و گفت و گوی همگانی برای تصمیم‌گیری در ارادهٔ امور جامعه را به ارمغان آورد. اگر بپذیریم که ارتباط، کنش متقابل و گفت و گوی همگانی برای رسیدن به توافق‌های بنیادین در زمینه تعیین سرنوشت جمعی همچون وضع قوانین، برقراری و توزیع عدالت، ایجاد ساز و کارهای ادای، محور اساسی مشروعیت تلقی می‌گردد و در واقع هر حکومتی، هر قانونی و هر معیار عدالتی، مشروعیت خود را از توافق کسانی می‌گیرد که از پیش و در حین، در مورد ایجاد چنین ساز و کارهای، گفت و گو و توافق کرده باشند؛ این بایسته هنجاری که بنیاد عدالت در نظام حقوق اساسی «نوین» تلقی می‌شود. این نظام را ملزم خواهد ساخت هر وقت، ایجاد و تاسیس هر قانونی و نهاد عمومی را مبتنی بر توافق افراد مشمول آن قانونی و نهاد سازد و در این نقطه است که پیوستگی حقوق اساسی با آزادی‌های فرهنگی معنایی ژرف فرا می‌یابد: از آنجا که آزادی‌ها فرهنگی آهنگ تضمین بیان فرهنگی انسانها و ارتباط و گفت و گوی جمعی آنها را دارند، هر نظام حقوق اساسی باید برای پویایی تمامیت خود، آزادی‌ها را مورد توجه جدی قرار دهد و به عنوان آزادی‌های اساسی، زیر چتر حمایتی خود فرا گیرد. از این روست که فرازاندن ساختاری حقوقی

برای ارتباطها و گفتگوهای همگانی به قصد اداره امور عمومی جامعه ضروری جلو  
می‌نماید.

اما بستر اجرایی آزادی‌های فرهنگی کدام است، فرهنگ‌سازی و بیان فرهنگی، در کجا و  
در چه قالب و صورتی روی می‌دهد و افراد بهره‌مند از این آزادی‌ها، با چنگ‌زدن به  
کدامین امکانات، آنها را اعمال می‌نمایند؟ با توجه به این مشکل همچنان به جای خود  
باقی که در جوامع کنونی نظر به جمعیت زیاد مردم، امکان برقراری ارتباط مستقیم اندک  
می‌شود و این «میانجی گرها» و واسطه‌ها هستند که باید نماینده توده عظیم انسانها باشند.

جز آن نیز، بی‌علاقگی یا عدم تخصص همه مردم واقعیت دیگری است که به عنوان مانع  
سر راه این آزمون ارتباط جمعی قرار می‌گیرد. اما اگر بازدارهای ما، همین دو باشند،  
می‌توان راه‌حلهایی را بر جست: می‌توان ساز و کاری را فرازاند تا فرایند گفتگوی  
همگانی و تصمیم‌گیری در اداره جامعه را ممکن، مستمر و پایندان سازد، و چه ساز و  
کاری کارتر از حوزه عمومی که عرصه تجلی فرهنگ جامعه می‌باشد و فضایی که ذاتا  
برای برقراری ارتباط و کنش متقابل گستریده می‌شود. این حوزه را متشکل از عرصه‌ها،  
نهادهای و رسانه‌هایی می‌دانیم که پیش از پدیداری حکومت‌های فراگیر رفاهی، وابسته به  
خود مردم بود و همانا بازیگران نقش اول آن حوزه بودند و تصمیم‌گیران و اداره‌کنندگان  
اموری که هنوز به چنگ حکومت در نیامده بود.



پیش فرض اساسی در این مرحله بر آن است که حوزه عمومی با بهره‌مندی از تضمین‌های شایسته می‌تواند عرصه‌ای عملی باشد برای طرح گفتگوها، بیان فرهنگی، ارتباطها و تصمیم‌گیری در زمینه‌هایی که متعلق به حکومت نیست؛ پیش فرضی که از لحاظ تاریخی در آغاز شکل‌گیری حوزه عمومی، بیشتر قابل اثبات بود. در یک جامعه برخوردار از حوزه عمومی قوی و فعال است که می‌توان پویای آزادی‌های فرهنگی و اجرای الگوی مردم‌سالاری مشورتی را انتظار کشید. بنابراین حقوق اساسی به عنوان یک قدرت تضمین‌گرد، می‌بایست به پایندان ساختن آزاد و فعال بودن این حوزه همت بگمارد و تنها در این صورت است که مولفه آزادی‌های فرهنگی، حوزه عمومی و آزادی‌های فرهنگی می‌توانند «به هم پیوستگی بنیادین» برخوردار باشند.

بررسی این ارتباط متقابل هدف اصلی فصل دوم است که در بخش اول آن ابتدا به زمینه‌های فکری ساختارهای ارتباط جمعی در حقوق اساسی با تاکید بر نظام مردم‌سالاری مشورتی و شناخت ویژگی‌ها و ساز و کارهای آن پرداخته می‌شود؛ و در بخش دوم، حوزه عمومی است که به عنوان عرصه و بستر پویایی بخشی به نظام حقوق اساسی و آزادی‌های فرهنگی مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از شناخت ویژگی‌ها و کارکردهای آن، پاسداشت این حوزه بدست توانگر حقوق اساسی و پسین گفتار این بخش را ارائه می‌دهد.

### بخش اول- زمینه‌های نظری ارتباط و مشورت همگانی

همانگونه یک شرایط مطلوب، فرهنگ یک جامعه محصول ارتباط و کنش چند سویه میان اعضای مختلف آن جامعه است، حکومت نیز در آن جامعه، به عنوان یک برآیند والای فرهنگی، می‌بایست محصول تعامل و مشارکت آن اعضا باشد. همچنانی که هر اندازه مشارکت مردم در ساخت فرهنگ بیشتر باشد، آن فرهنگ مردمی‌تر. پذیرفتنی‌تر خواهد بود؛ همچنین نیز، میزان مشارکت مردم در فرایند ایجاد و تداوم حکومت است که آنها را مردمی و مقبول می‌سازد.

به لحاظ هنجاری، برآورد این شرایط مطلوب، با نظام حقوق اساسی جامعه است که می‌باید با فرازندن ساز و کارهای شکلی و ماهوی به پایندان ساختن « از مردم بودن، برای مردم بودن و بوسیله مردم بودن» بدست نهاد عالی قدرت در جامعه همت گمارد. دستمایه حقوق اساسی در این گام، برافراشتن ساط و کار نظام مردم سالاری در گذار تاریخی است که اینک به عنوان یک نظام حداقلی بهتر از دیگر نظام‌ها مورد اقبال جهانی است. ساز و کاری که به سرشت خود و در اساس مبتنی بر ارتباط و مشورت همگانی آزاد و برابر برای به سامان رساندن امور جامعه است و ویژگی بنیادین آن، ایجاد فضایی برای حضور بیشتر مردم و مردمی بودن حکومت می‌باشد. اگر نظام حقوق اساسی یک جامعه در فرازاندن صحیح و عادلانه این ساز و کار کامیاب شود، می‌توان امیدوار شد که

همه مردم یک جامعه با هر آیین و طبقه و گروه در شکل گیری و تداوم حکومت نقش عملی دارند و بدین سان نیز فرا گسترده نظام عدالت نیز آسان می شود، چرا که همه افراد جامعه برابر پنداشته می شوند و هر کسی بدین لحاظ می تواند سهم برابر در حکومت و احترام به حقوق بشر خویش داشته باشد. تنها در یک جامعه واقعاً مردم سالار است که فاصله میان حکومت و مردم به کمترین حد خود می رسد، چرا که تمام فرایند حکومت سازی برآیند توافق مبتنی بر رأی زنی و همفکری مردمان مشارکت کننده بوده است و در جریان کار نیز، حکومت عملکردها، سیاستها و برنامه های خود را برای مشورت با افکار عمومی مبتنی می سازد، قوانین و مقررات محصول مشورت مردمی است و مردم می توانند «هر آن» تصمیم بگیرند که حکومت نوینی را جایگزین حکومت پیشین کنند. اگر ویژگی اساس مردم سالاری را به ارتباط، مشورت و همفکری کشاندن همه افراد جامعه بدانیم. همین ویژگی است که حکومت و اعمال آنرا در نزد مردم مشروع می سازد؛ از این روی می توان آنرا ویژگی ذاتی مردم سالاری دانست یا همچنانکی که برخی

اندیشمندان می گویند آرمانی است برای مردم سالاری ارزشی بدیهی و شهودی دارد.<sup>۱</sup> و

گاه اصلاً ارزش آنرا به عنوان حقیقت خاص مردم سالاری تلقی می نمایند.<sup>۲</sup>

حال اگر حقوق اساسی نتوانست در برآوردن این ویژگی اساسی مردم سالاری به

معیارهای مطلوب نزدیک نشود، آنگاه چه تدبیری بکار باید برد؟ اگر عنصر ارتباط و

مشورت همگانی را از مردم سالاری بازگیریم، آنگاه چه باقی می ماند؟ بلحاظ عملی،

تاکنون آنچه از میراث تاریخی حقوق اساسی بجای مانده است، نظام حاکمیت ملی و

ساز و کارهای انتخاباتی آن می باشد قدرت حکومت را مبتنی بر انتقال از راه رای گیری و

برگزیدن نمایندگان مردم می گرداند و اینکه در بسیاری از نظام های مردم سالار کنونی،

نقش عملی مردم در اداره امور عمومی، حضور در پای صندوق های رای و برگزیدن

نماینده و سپردن همه امور بدست او محدود شده است. آیا منظور از تعیین سرنوشت

فردی و همگانی می تواند تا بدین حد و فرو کاهش دهد؟ از این روی مردم سالاری کنونی را

حکومت نماینده ها یا میانجی ها می نامند که ویژگی بارز آن به نماینده سالار شدن، دیوان

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen. Between the Facts and Norm: contribution to a Discourse theory of law and Democracy, tr. By William Rehg, Polity Press, U.K., 1996, p. 305 .

<sup>2</sup>Kinght, Jack. "constitutionalism and Deliberative democracy", in Deliberative politics, ed. by Stephan Macedo, Oxford University Press, U.S.A., 1999, p. 159 .



سالارینه گشتن، تقسیم شدید کار و نخبه سالار شدن و احتمالاً میل به سوی نوعی

اشراف سالاری یا الیگارشسی آراسته می‌گردد.<sup>۱</sup>

در اینجا مردم تنها نقش تایید کننده پیدا می‌کنند، که هر از چند گاهی گرد یک صندوق

می‌آیند و به تایید یا رد برنامه، سیاست یا قانون حکومت می‌پردازند و برای خود وکیل

برمی‌گزینند که از جانب آنها سخن براند، مشورت کند و تصمیم بگیرد. دستگاه دیوانی

گسترده حکومت نیز با تخصصی کردن و واگذار نمودن امور به مجریان قانون، شبکه‌ای

در هم پیچیده از انواع هنجارها را فرا می‌گسترانند و به پاس اینکه بنا به اصل حاکمیت

قانون همهٔ امور باید از روزه‌های قانونی بودن درگذرند، فرصت خلاقیت، ابتکار و

تصمیم‌گیری توافقی را از مضمولان این فرایند باز می‌گیرند:

چیزی که با آرمان بنیادین حقوق اساسی ناسازگار است و اندیشمندان این حوزه را

واداشته است که تا در شیوه‌های اصلاح ساز و کارهای آن براندیشند، ساز و کارهایی که

حضور مفید افراد را در فرایندهای گفتگوی همگانی برای نیل به توافق مشترک پیرامون

ادارهٔ جامعه پررنگ، پویا و تضمین نمایند. نظریه مردم سالاری مشورتی، در این راستا،

به عنوان الگویی شکلی از مردم سالاری. بیش از دیگر نظریه‌ها به مقوله گفت و گو و

مشورت همگانی توجه داشته است و حضور مردم و مشورت آنان را پیرامون

تصمیم‌های اتخاذی، تنها عنصر مشروعیت بخش این تصمیم‌ها، عملکردها و قوانین حکومت می‌داند.

نقطه حرکت این نظریه، از بررسی ساز کارهای بازدارنده یا ناکافی حقوق اساسی آغاز می‌شود و برای پر کردن فضای خالی نقش مردم، تنها مشارکت آنان را با بهره‌گیری از نهادهای گوناگون حوزه عمومی و ابزارهای نوین ارتباطی تجویز می‌کند. بدلیل اهمیت توان ارتباطی و رسانشی برای این الگو و از مردم سالاری، آزادی‌های فرهنگی به عنوان تضمین‌گر ارتباط و کنش دوسویه انسانها، اهمیتی سازنده برای عملی ساختن این الگو دارد. از این روی، با توجه به اهمیت ساز و کارهای تضمین‌کننده و تامین‌گر مشارکت مردم در زندگی فردی و جمعی خود، با اشاره به وضعیت این ساز و کارها، ناکارآمدی این ساختارها را به بحث می‌گذاریم و آنگاه به عنوان یک راه حل، از الگوی ارتباطی مردم سالاری مشورتی با سپردن رشته سخن به شناخت ساختار و کارکردهای آن، کمک خواهیم گرفت.

#### گفتار اول- ساختارهای ارتباطی حقوق اساسی

افراد بهره‌مند از آزادی‌های فرهنگی، چگونه اینحق خود را اعمال می‌کنند، حقی که اقتضای آنرا دارد تا انسانها زندگی فرهنگی خود را و هر آنچه را که بر این زندگی اثر می‌گذارد را آزادانه و به دلخواه شکل دهند؟ به لحاظ عملی، افراد انسانی چه سهمی در

معنا دادن به فرهنگ خود، که در معنایی گسترده، همهٔ امور جامعه در آن می‌گنجد، دارند؟ اگر ادارهٔ جمعی جامعه و نظام حکومتی اداره کننده را بخشی از نظام فرهنگی جامعه بدانیم؛ آنگاه پیوستگی آزادی‌های فرهنگی با هم‌تایان مدنی و بنای خود معنایی خاص فرا می‌یابد: اینکه چگونه آزادی‌های فرهنگی می‌توانند در ایفای حق‌هایی همچون مشارکت در فرایند سیاسی (انتخابات، قانونگذاری و تشکیل حکومت) و مدنی (سازمان بندی و گردهمایی) نقش آفرین باشند. حقوق اساسی به عنوان یک نظام هنجاری تضمین‌گر، پایندان ساختن این آزادی‌ها را با فرازاندن دو نما از اصل خود فرمانی، بلند پروازانه بر عهده می‌گیرد:<sup>۱</sup> به یکسو، اصل خودفرمانی شخصی که گویای آزادی افراد در برگزیدن هر شیوه زندگی دلخواه است را در قالب حق‌ها و آزادی‌های اسای پاس می‌دارد و به سوی دیگر، اصل خود فرمانی همگانی را که خواستار آزادی‌های افرادی برای مشارکت عملی در زندگی جمعی و اداره جامعه می‌باشد در قالب نظامی شکلی از مردم سالاری عملی می‌سازد. بدینسان حقوق اساسی بنیان نظام مردم سالاری قانون اساسی مدار<sup>۲</sup> را پی می‌نهد که در آن همهٔ مردم حق دارند تا در چهارچوب قانون اساسی انشاء شدهٔ خود، نظام حکومتی را تعیین و ادارهٔ جامعه را بر عهده گیرند.

---

<sup>1</sup>Altman, Andrew, "civil Rights"; stanford Encyclopedia of philosophy, available at: [www.plato.stanford.edu/entries/civil-rights/](http://www.plato.stanford.edu/entries/civil-rights/).

Stanford.edu/entries/civil-rights.

<sup>2</sup>consitutional Democracy

ویژگی بنیادین این نظام همان اصل خود فرمانی است، که حتی گاهی نظام مردم‌سالاری را خود فرمانی سیاسی مردم تعریف می‌کنند. «یعنی اینکه مردم یک کشور، خودشان محتوای قوانین که اجتماع سیاسی آنان را سازماندهی و نظم بخشی می‌نماید را تعیین کنند.»<sup>۱</sup> این فرایند، به عنوان اصل مشارکت مردم در اداره جمعی در یک قانون اساسی مقرر می‌گردد، اما صرف این پیش‌بینی در قانون اساسی که قالبی شکلی است، بند نمی‌نماید. چرا که در هر نظام سیاسی مردم سالار یا خود کامه و به عبارتی ضد مردمی نیز می‌توان قانون اساسی تدوین کرد با هر محتوایی؛<sup>۲</sup> و یا اینکه همیشه این نگرانی در نظام مردم سالاری قانون اساسی مدار وجود دارد که اکثریت مردم از حق گسترده خود برای پایمال ساختن حق‌های اساسی فردی و یا قواعد بنیادین نظام مردم سالاری سوء استفاده کنند. موضوعی که بلحاظ تاریخی محتمل بوده است.

بنابراین فرایند دیگری لازم است تا ساز و کاری برای پاسداری از حق‌ها و آزادی‌های مندرج در قانون اساسی در هم کشد و از تزئینی شدن قانون اساسی پیشگیری کند، همان چیزی که امروزه دستورگرایی (قانون اساسی گرایی یا قانون اساسی مداری<sup>۳</sup>) خوانده می‌شود یعنی: «تحت شمول حقوق بنیادین درآوردن تصمیم‌گیری سیاسی مردم، قانون

<sup>1</sup> Michelman, Frank I., Brennan and Democracy, Princeton University Press, U.S.A., 1999, p.6.

<sup>2</sup> Mueller, Dennis C., Constitutional Democracy, Oxford University Press, U.S.A. p.95.

<sup>3</sup> En. Constitutionalism/ Ge. Verfassungslichkeit, Rechtsstaatlichkeit.



اساسی یا حقوق قانونگذاری، برای کنترل اینکه کدام قوانین، توسط چه کسانی و بنا به چه رویه‌ای می‌توانند وضع شوند.<sup>۱</sup> بنابراین، تضمین فرایند دستورگرایی را می‌توان از مهمترین وظایف حقوق اساسی دانست، چرا که به موجب این فرایند است که می‌توان به اجرای عملی قانون اساسی و عملی شدن مشارکت همگانی امید بست؛ اما با این حال، نمی‌توان جنبه متناقض نمای آنرا نایده گرفت، جنبه‌ای که باعث تفکیکی دوگانه در الگوی مردم سالاری قانون اساسی مدار شده است. بنا به دیدگاه برخی اندیشمندان، خود عبارت مردم سالاری قانون اساسی مدار متناقض به نظر می‌رسد که البته منشاء این تناقض نمایی را باید در مفاهیم کلاسیک جمهوری خواهی قدیم آزادی خواهی (لیبرالیسم) جدید جستجو کرد: در یک نظام جمهوری مردم سالار، قوانین بیانگر اراده نامحدود شهروندان هستند. یعنی شهروندان مجازاند تا اراده خود را به هر گونه که باشد بازگو نمایند، در برابر اما، ایده آزادی خواهی، ساز و کار دستورگرایی و حقوق بشر را پیش می‌کشد که بنا به آن، آزاده جمهوری مردم باید تابع فرایندهای سلسله مراتب قانون اساسی و حقوق بنیادین بشر باشد.<sup>۲</sup> یا همانگونه که مطرح می‌شود، در یک سو، این مساله است که چگونه مردم می‌توانند از قوانینی که پیشینیان آنها تصویب کرده‌اند، اطاعت

<sup>1</sup>Michelman, Frank I., Breenan and Democracy, Ibid, p.p.6,7.

<sup>2</sup>Habermas, Jurgen."constitutional Democracy", kournal of political theory, vol. 29,No.6, Dec. 2001, p. 766.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooen.com](http://www.kandooen.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

نمایند و مقامات حکومتی چگونه می‌توانند پاسخگوی افکار عمومی در حال دگرگونی و نوین باشند. در برابر این مساله نیز وجود دارد که اکثریت آزاد، همواره در معرض اتهام خطا خودکامگی و نقض حقوق اقلیت قرار دارند که ساز و کار دستورگرایی را به عنوان حداقل تضمین در برابر این انحراف، پیش می‌کشد.<sup>۱</sup>

---

<sup>1</sup>Holmes. Stephan, "constitutionalism", Encyclopedia of Democracy, Ibid, vol. 1, p. 299.

در تفکیک میان دو الگوی اراده گرایانه<sup>۱</sup> و مشورتی<sup>۲</sup> از مردم سالاری جستجو کرد؛ با این توجیه که تنها در یک مردم سالاری اراده گرایانه ممکن است مساله تناقض اراده مردم و قوانین جدید مطرح شود، چرا که در این شکل، مردم اراده از پیش شکل گرفته خود را به موجب ساز و کار شکلی انتخابات بیان می‌دارند و نمایندگان مردم نیز صرفاً باید آنرا اجرا کند. حال آنکه اگر اراده مردم در یک فرایند جمعی از راه گفتگو و مباحثه همگانی شکل گیرد و پیوسته همگام با دگرگونی‌های اجتماعی، بازسازی و بیان دوباره گردد، احتمال این تناقض به صفر میل خواهد کرد.

با اعمال این تفکیک، آنگاه پرسش این خواهد بود که چگونه می‌توان اراده مردم را همیشه پویا نگه داشت و گفتگوی جمعی را تقویت کرد تا مشروعیت حکومت و قوانینش مبتنی بر آن گردد؟ پاسخی که باید از ساز و کارهای حقوق اساسی انتظار داشت؛ گو اینکه، ساز و کارهای ترسیم شده آن بر این مهم نیز چندان پویا نمی‌نمایند و بیشتر هموار کننده مسیر الگوی اراده گرایانه مردم سالاری است تا تضمین گرا بطنای مشروعیت حکومت بر مشورت و گفتگوی همگانی و این پیش فرض از دو ساز و کار اساسی آن یعنی ساز و کارهای شکلی و ماهوی دستورگرایی به ذهن می‌آید.

---

<sup>1</sup>Voluntaristic

<sup>2</sup>Deliberative

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooen.com](http://www.kandooen.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

در طول دو مبحث، ناسازگاری‌های این ساز و کارها را بر می‌شماریم با رسیدن به این

نتیجه که حقوق اساسی ناچار است تا ساز و کارهای خود را با دگرگونی اساسی به

تضمین مشورت و ارتباط همگانی برگمارد.

[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)  
[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)  
[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)



## بحث اول- ساز و کارهای شکلی دستورگرایی

همانگونه که عنوان شد، دستورگرایی اصلی از اصول مهم نظام مردم سالاری قانون اساسی مدار است که کار ویژه اساسی آن تنیدن ساز و کارهایی برای اجرا و ایفای عملی اصول قانون اساسی در جامعه است. یک قانون اساسی حقوق بشر مدار، از اصول متعدد شکلی<sup>۱</sup> در مورد شیوه‌های انتقال قدرت سیاسی، انتخابات و پاسخگو نمودن مقامات حکومت در برابر و نیز از اصول متعدد ماهوی<sup>۲</sup> پیرامون حق‌ها و آزادی‌های اساسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و عرصه‌های عملکرد آزاد مردم چون مطبوعات، سازمان‌بندی و گردهمایی شکل می‌گیرد. بنابراین اصل دستورگرایی نیز از چشم‌انداز و مفهوم شکلی یا مضیق و ماهوی یا موسع قابل توجه است که ارتباطی ذاتی با این دو مفهوم دارد. چه اینکه آنگونه که به نظر می‌رسد، بلحاظ عملی دستورگرایی تا حد یکسان و کار شکلی برای انتقال قدرت سیاسی فروکاسته شده است و این فروکامی را می‌توان در اراده‌گراییانه شدن نظام مردم سالاری ملاحظه کرد.

---

<sup>1</sup>Procedural

<sup>2</sup>Substantive

بلحاظ شکلی، سمی که دستورگرایی برای مشارکت مردمی در فرآیند سیاسی داده شده است، یعنی ارتباطی که مردم با حکومت پیدا می کنند، شرکت در انتخابات برای تصویب قانون اساسی یا تجدید نظر در آن، برگزیدن مقامات اجرایی و قانونگذاری حکومت می باشد که بنا به طبیعت مردم سالاری های کنونی بصورت غیرمستقیم صورت می گیرد. همین تعمیم شکل اندک برای مشارکت معنادار مردم است که دستورگرایی را به عنوان ابزار برای اراده گرایانه ساختن نظام مردم سالاری اکثریتی مطرح می سازد و سیل ایرادها را به دنبال خود راه می اندازد. چرا که، ساختارهای شکلی دستورگرایی، آنگونه که در نظام های کنونی مردم سالاری عمل می کنند، به عنوان بازدارنده ای اساسی سر راه مشارکت جویی بیشتر مردم استوار می گردند، که سرانجام به افزایش ابعاد و نقش حکومت، دیوانسالارینه شدن اداره امور عمومی، به حشیه رانده شدن و نظاره گر شدن شهروندان بر می انجامد و این بخاطر سرشت شکلی بودن این ساختارهاست.

آنچه یک نظام مردم سالاری را اراده گرایانه می سازد، فرایند تشکیل و بیان اراده مردمی در آن است که در طی آن، اراده مردمی در برهه زمانی خاصی تشکیل می شود و با تصویب یک قانون اساسی و برگزیدن مقامات انتخابی میان می گردد و تا زمان تصویب یا تجدید نظر در قانون اساسی و آغاز انتخابات بعدی، این اراده نه تشکیل و نه بیان

---

<sup>1</sup>Waluchow, will. "CONstitutionalism" stanford Eyclopedia of philosophy, available at: [www.plato.stanford.edu/entries/constitutionlism](http://www.plato.stanford.edu/entries/constitutionlism).

می‌گردد. ولی این پیش فرض که اراده مردم باید خلاقانه تجدید شونده و متحول باشد، پرسش از فرایند تشکیل اراده مردم به میان می‌آورد که آیا مبتنی بر گفت و گو توافق پیشینی بوده است یا بر حسب زمانبندی انتخاباتی، مردم نه دور هم، که برگرد صندوق‌های سرنوشت «رأی» جمع شده و صرفاً اراده شخصی خود را بیان کرده‌اند؟ اگر مردم جامعه همگی یا بخشی از آنان با فرایند تصویب یا بازنگری قانون اساسی یا انتخابات عمومی موافق نباشند، چگونه می‌توان برآیند این همه پرسشی یا انتخابات را در نزد مردم مشروعیت بخشید؟

اگر انتظار می‌رود که قانون اساسی مردمی باشد، یعنی بیانگر آرمان‌های مردمی و پاسدار حقوق و آزادی‌های آنان، آنگاه تصویب و بازنگری در آن نیز می‌باید مردمی بود، چنان که مردم هر زمان اراده کردند، بتوانند در طی فرایندی منطقی و پذیرفتنی دست به دگرگونی قانون اساسی یا نظام حکومتی برند.<sup>1</sup> در این میان، مردمی بودن قانون اساسی اقتضا می‌کند. اجرا و نظارت بر آن نیز مبتنی بر اراده و میل مردم باشد.

دوباره اگر، محتوی قانون اساسی برای مردم یا بخشی آنان، پذیرفتنی نباشد، چگونه می‌توان این قانون را به عنوان میثاقی میان مردم و حکومت اجرا کرد؟ در مورد نظارت نیز این مساله به جای خود باقیست که چگونه قضات دادگاه قانون اساسی که معمولاً

---

<sup>1</sup>Hart, vivien. "Democratic constitution making", spe cial Report, avcillabe at: [ftp://www.usip.org / pubs/ spcialreports/sr 107. Pdf](http://ftp://www.usip.org / pubs/ spcialreports/sr 107. Pdf).

منتخب مستقیم مردم نیستند، می توانند تصمیم‌هایی که نمایندگان که نمایندگان مستقیم مردم در پارلمان گرفته‌اند را مغایر با قانون اساسی تشخیص دهند و ابطال سازند؟ چرا که، به موجب نظام جمهوری مردم مجازند تا هر قانونی را به تصویب برسانند، حال آنکه، اهل دستورگرایی به قضات قانون اساسی این اختیار را می‌دهد که اراده جدید مردم را با اراده از پیش شکل یافته آنان در قانون تطبیق دهند و آنگاه رد یا تأیید نمایند.<sup>1</sup> همین پرسشها در مورد قوانین عادی، که به عبارتی بیانگر اراده و وجدان جمعی‌اند، نیز رواست و نیز در مورد برنامه‌ها، سیاستها و مقررات دولت. آنگاه باید پرسید که وجدان جمعی جامعه چه خواهد شد؟ چگونه یک قانون به عنوان ابزار بیان اراده جمعی جامعه تلقی می‌گردد، حال آنکه بیشتر اوقات، اقلیتی با آن مخالف‌اند و اساساً این پرسش که به چه روشی قانونگذار یا دستگاه اجرایی برنامه‌ریز، از خواسته‌ها و اراده جمعی مردم آگاهی می‌یابد؟ خواسته‌ها و اراده‌هایی که پویا هستند و در مسیر زمان دگرگونه می‌شوند. آیا بنا به آزادی‌های فرهنگی و به ویژه آزادی بیان، هر کسی حق ندارد که اگر خواسته و دیدگاهش مورد پذیرش قرار نگیرد لاقلاً آن را آزادانه مطرح کند؟

همین چند بار دارندگی شکلی نیز می‌توانند وجود نوعی شکاف میان حکومت و مردم یعنی برای مشروعیت را برملا سازند؛ از این روی به ایجاد ساز و کارهایی می‌باید

---

<sup>1</sup>Holmes, stephan."constitutionalism", I bid, p. 301.



اندیشید که فضای ارتباطی میان این دو را پویاتر و عملی‌تر سازند و همهٔ قوانین و ساختارهای حکومتی مشروعیت خود را از توافق پیشین، ضمنی و پسین مردم در فرایند شکل‌گیری این قوانین و ساختارها بگیرند؛ ساز و کارهای شکلی می‌توانند ابتنای این قوانین و ساختارها را بر توافق و ارادهٔ مردم تضمین کند، اما ساز و کارهای ماهوی می‌باید تا زمینه‌های عملی گفتگو، توافق و ارتباط مستقیم میان مردم و حکومت را محقق سازند و چه ساز و کارهایی بهتر از آزادی‌های مدنی، فرهنگی و اجتماعی که توسعه اجتماعی و فرهنگی را سرلوحه کار خود دارند.

### مبحث سوم: ساز و کارهای ماهوی دستورگرایی

اگر بازدانندگی ساز و کارهای شکلی دستورگرایی نیز برطرف شوند، یعنی رویه‌هایی ایجاد شوند که به موجب آن هر کسی از حق رای برابر و آزاد برخوردار باشد، ساختارهای حکومت و اداره کشور با استفاده از ساز و کارهای مشارکتی مردم مبتنی برخواست و توافق آنان ایجاد گردد، آنگاه تازه این مسأله روی می‌نماید که بلحاظ عملی، مردم چگونه توانایی و آمادگی مشارکت همگانی را می‌یابند. چگونه در فرایندهای تصمیم‌گیری و اقدام جمعی شرکت می‌جویند و اساساً از چه نقشی در زندگی اجتماعی برخوردارند.

این مساله با توجه به انتقادهای همیشگی که به نظام مردم سالاری وارد است مطرح می‌گردد، به ویژه انتقادهای مربوط به توانایی و صلاحیت فکری عجم مردم در اداره عمومی، که به سهم خود مساله توسعه یافتگی یا نیافتگی فرهنگی، اجتماعی یا به عبارت خاص تر فرهنگ مردم سالاری و شهروندی را پیش می‌کشد. واقعیت این است بازدارندگی‌های مهمتری از نوع شکلی آن، حرکت فرایند مردم سالارینه کردن را در جوامع کنونی همیشه با دشواری‌های دیر برطرف شونده رو به رو ساخته‌اند که مهمترین آن را همین توسعه فرهنگی می‌باید دانست.<sup>۱</sup> اعم از بی تفاوتی سیاسی مردم؛ عدم آگاهی از فرایندهای اراده کشور بدلیل آموزش ناکافی - بی سواد یا کم سواد انحراف افکار عمومی در اثر تبلیغات پر رنگ رسانه‌ها، حکومت و احزاب؛ عدم تحرک نهادهای مدنی تا نبود همبستگی اجتماعی.

درست است که در همه جوامع امروزی کما بیش چنین بازدارندگی‌های وجود دارند ولی آنچه تفاوت را نشان می‌دهد. میزان شدت و گستردگی این بازدارنده است که از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر فرق می‌کند و البته باید برنامه و کارکرد حکومت‌ها در داستانی مقابله با آنها نیز توجه داشت که باز متفاوت است.

تجربه‌های توسعه یافتگی بخوبی نشان می‌دهند که در جامعه‌ای با رشد فرهنگی و اجتماعی بالا، امید به معنادر و واقعی بودن مردم سالاری افزون می‌شود و در واقع میان گونه‌های مختلف توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی رابطه‌ای مستقیم برقرار است و در یک حالت متعادل و متوازی هر یک از این توسعه همگام با هم و مکمل همدیگر، به پیش می‌روند.

از این است که اهمیت تفکیک میان شرایط شکلی مردم سالاری و شرایط اجتماعی و مادی آن نمایان می‌گردد که با توجه به آن، می‌توان ادعا کرد که مشارکت همگانی پویا تنها نیازمند ابزارهایی را باید در توان حضور همگانی در اجتماع، برخورداری از امنیت و آزادی‌های اتقادی، اجتماعی و فرهنگی و جامعه مدنی مستقل و فعال جستجو کرد.<sup>۱</sup> که به سهم خود، آموزش و پرورش مدنی شهروندان، توان ارتباطی جمعی آنان و مشارکت پربار در عرصه‌های تصمیم‌گیری و اجرا را پایندان می‌سازد. اگر همچنانی که عنوان می‌شود جای مردم سالاری را وابسته به پرورش شهروندی بدانیم،<sup>۲</sup> آنگاه در نتیجه این شهروندان آزاد اندیش هستند که مردم سالاری را پدید می‌آورند.

---

<sup>1</sup>Forest, Rainer. "The Rule of Reasons: Three Moeltls of deliberative Devnocracy", Ratio juris, vol. 14, No. 4, 2001, p.351.

در اینجا، مردم برای شرکت در گفتگوی جمعی، اتخاذ تصمیم‌های خردمندانه و اداره مشترک به چیزی نیاز ندارند جز ساز و کارهایی که فرصت و امکانات اولیه زندگی اجتماعی مشارکتی را به برابر و بنده توزیع کند. از امکانات اقتصادی تا امکانات فرهنگی و ارتباطی. این ساز و کارها معمولاً با عنوان حقوق و آزادی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در بیشتر قوانین اساسی مندرج هستند ولی آنچه مهم می‌نماید تحقق بخشیدن و گسترانیدن آنهاست. از این جهت است که حقوق اساسی باید فرایند اعمال و محقق شدن این دسته از حقوق و آزادی‌ها را مورد بررسی و نظارت پایدار خود قرار دهد. البته فرا داشتن ساز و کارهای ماهوی دستورگرایی، آنجا که به تضمین عملی این آزادی‌ها می‌پردازد.

ساز و کارهایی که قالب‌های ارتباط جمعی را در در قانون اساسی بنیان می‌نهند،<sup>۱</sup> چرا که در صدد پایندان ساختن این اطمینان هستند که هر کسی از حداقل توانایی‌های لازم برای آموزش و پرورش، ارتباط و همکاری دوسویه بهره‌مند است، آنچنانی که در آن حال که می‌توانند زمامداران خود را برگزینند در آن حال نیز بتوانند از توانایی عملی زمامدار شدن بهره‌مند باشند.

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen, "A Constitutional Democracy", Ibid, p.771.



از این جهت است که عنوان می‌شود، دستورگرایی نه تنها برای حمایت از افراد که دقیقاً برای حمایت از شاهراه‌های ارتباط اجتماعی می‌بایست طراحی و ترسیم گردد.<sup>۱</sup> شاهراه‌هایی که ارتباط تک تک اعضای جامعه را فراهم می‌کنند و آنها را رو در روی حکومت پاسخگو قرار می‌دهند و بدین منظور به شکلی از مردم سالاری نیازمندیم که اصول و قواعد هنجاری چنین ارتباطی را فراهم سازد و بستری اجتماعی که این اصول و قواعد در آن عملی گردند.

#### گفتار دوم- مردم سالاری مشورتی

روسو می‌گوید. «همان‌گونه که معیاری پیش از برپایی بنایی بزرگ، زمین را آزمایش می‌کند تا ببیند آیا تحمل وزن ساختمان را دارد یا نه، قانونگذار فرزانه نیز فقط خود قانون را در نظر نمی‌گیرد و بلکه قبل از تدوین آن بررسی می‌کند آیا ملت تاب تحمل را دارد یا نه.» این گزاره نیک پندارانه، پرسشی روشن به پیش می‌نهد: قانونگذار به لحاظ عملی چگونه است به این بررسی می‌زند؟ قانونگذاری که آهنگ آنرا دارد تا برای جامعه‌ای با جمعیت چند میلیونی، آنهم معین با تنوع آراء قانونی موضع کند که بیانگر اراده‌ی عام و ملی جامعه باشد.<sup>۲</sup>

<sup>1</sup>Holmes, stephan, "constitutionalism", Ibid, p. 303.

عکس قضیه نیز قابل پرسش است: چگونه مردم همین جاع، خواسته‌ها و چشم‌داشت‌های خود را به آگاهی قانونگذار می‌رسانند؟ این دو پرسش، مساله‌ای پیش روی مردم سالاری‌های پارلمانی کنونی قرار می‌دهد که ناچار باید برای آن پاسخی مقبول ارائه داد. چه اینکه، این مساله بیانگر مشروعیت قوانین و در کل، نظام حکومتی جامعه است، با این فرض که هر چه قوانین و ساختارهای حکومت به نظر عموم مردم نزدیک‌تر باشند از مشروعیت بیشتر بهره می‌برند. خود این مساله نیز از دیدگاه خود فرمانی سیاسی کانت ریشه می‌گیرد، آنجا که یکی از صفات لازم ذاتی و تفکیک ناپذیر شهروند با اختیار قانونی وی می‌داند: «یعنی این صنعت که از هیچ قانونی اطاعت نمی‌کند مگر قانونی که خود با آن موافقت کرده است.»<sup>۱</sup> پذیرش این دیدگاه، مشروعیت هر قانونی را مبتنی بر توافق و رضایت افراد می‌گرداند. اما این مساله باقی می‌ماند که چگونه چنین توافقی به لحاظ عمل شکل می‌گیرد حال آنکه، آنچنان که در گفتار اول عنوان شده رویه عملی نظام‌های مردم سالاری پارلمان بویژه در توسعه نیافته، جز این نبوده است که مردم به عنوان رای دهندگان در برهه‌ی تاریخی همه پرس‌و‌انتخابات اراده خود را ابراز کرده‌اند و تصمیم‌گیران حکومتی، در بهترین و مردمی‌ترین شرایط، برای کسب مشروعیت خود تنها از مردم نظر می‌خواهند وانگی تصمیم‌ها را خود می‌گیرند و عملی می‌سازند.

دیدگاه‌های این دو اندیشمند، حداقل از لحاظ نظری گسترش پیدا کرد، آنجا که ضرورت بازنگری در الگوی مردم سالاری پارلمانی کنونی و فرازاندن ساز و کارهای برای افزایش حضور مردم در فرایند حکومت سازی و وضع قانون، تبدیل به موضوعی گشته است که به پهنای یک سده میان اندیشمندان و فعالان مدنی و سیاسی جریان دارد و هر کدام از چشم‌اندازی خاص، الگویی را برای حل این مشکل برگزیده است. به این میان اما، نظریه مردم سالاری مشورتی با ژرفای مبنایی بیشتر و فضای بحث و تاملی فراختری روی نموده است؛ آنچنانی که خود نظریه پردازان آن از چند دیدگاه بدان می‌نگرند: مردم سالاری مشورتی مبتنی بر خود همگانی (جان رولز، راینر فارست)، مردم سالاری مشورتی مبتنی بر گفتگو (هابرماس، بی جیب) و مردم سالاری مشورتی ایتبارطی (یونگ)<sup>۱</sup> ولی با این حال همه این نظریه‌ها در یک نقطه اساسی توافق نظر دارند اینکه «همگی بر اهمیت نقش گفتگوی آزاد، مشارکت باز شهروندان و وجود یک حوزه عمومی با کارکرد فعال تأکید می‌ورزند.»<sup>۲</sup> با توجه به مشخصات، ویژگی‌ها و کارکردهایی که می‌توان از این نشریه سراغ گرفت. در صورت عملی شدن می‌تواند الگوی بسیار مهم و کارآمدی برای نظام حقوق اساسی باشد. بنابراین شناخت این ویژگی‌ها و کارکردها لازم به نظر

---

<sup>1</sup>Enslin, Penny and oteherx, "Deliberative Democracy, Diversity and the challenges of citizen ship Education", normal of philosophy of Education, vol. 35, No.1 2001, p.115.

<sup>2</sup>Gimmler, Antje, "Deliberative Democracy, The public Sphere and the Interned", Philosophy and Social criticism, col. 27, No.4, 2001, p.23.

می‌رسند، به ویژه با توجه به دیدگاه‌های شخص یورگن هابرماس که از زاویه دید فراختر و عملی‌تری به بررسی این نظریه می‌پردازد و ارتباط این گونه مرادم سالاری را با ابعاد ارتباطات انسانی، حوزه عمومی و حقوق اساسی بخوبی نشان می‌دهد.

### مبحث اول- ویژگی نمای مدرم سالاری مشورتی

نظریه مردم سالاری مشورتی به عنوان نظامی رویه‌ای (شکلی) و مشروعیت بخش تلقی می‌گردد که اساساً بنیان نظری خود را بر این دیدگاه خود فرمانی سیاسی کانت پایه می‌گذارد که شهروندان تنها از آن قانونی که فرد بر آن تواف کرده‌اند اطاعت می‌نمایند. از نظر کانت، انسانها به عنوان فاعلین اخلاقی، از برابری و توان خردمندی ذاتی برخوردارند و بدون برتری یکی بر دیگری، هر کدام این حق را دارند که زندگی فردی و جمعی خود را با اراده و خواست خویش به سامان برسانند. بنابراین هر قانون و هنجاری، مشروعیت خود را از توافق تابعین خود می‌باید بگیرند. همچنانی که هابرماس نیز، با تاسی از وی، تنها آن هنجارهایی را معتبر می‌داند که همه اشخاصی که ممکن است از آن تأثیر بپذیرند، به عنوان شرکت کنندگان در گفتگوهای عقلانی بر آن توافق نمایند.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup>Haberman, Jurgevl. Between the Facts and Norms, Ibid. P.107.



از نظر او، حقوق مدرن عامل پویایی بخش مردم سالاری است چرا که از سه ویژگی اثباتی بودن، اجباری بودن و فردگرا بودن برخوردار می‌باشد:<sup>۱</sup> شهروندان آزاد و برابر هر یک با دیدگاه‌های خاص خود، بودن داشتن فروض از پیش تعیین شده، خردمندانه در مورد قوانین تصمیم می‌گیرند و آثار اجباری آنها را گردن می‌نهند. این حقوق مدرن مشروعیت خود را تنها اصل خود فرمانی و ارادهٔ آزاد افراد کسب می‌کند: شهروندان باید بتوانند تا خود را همچون نویسندگان قانون و در همان حال نیز تابعین قانون بدانند.<sup>۲</sup> اینجاست که وی نظام مردم سالاری مشورتی را تنها نظامی می‌داند که می‌تواند این دیدگاه را برآورده است، نظامی که در آن همهٔ توافرها با استدلال و گفت و گو و محاسبه کردن و شدن پدیدار می‌شود:

(۱) فرایندهای مشورت در شکل استدلالی پدیدار می‌شوند، یعنی بوسیله مبادله منظم اطلاعات و دلایل میان افرادی که پیشنهادها و انتقادهای را مطرح می‌سازند؛

(۲) مشورتهای فراگیر و همگانی‌اند. هیچکس را نمی‌توان از این فرایند محروم ساخت، همهٔ آنهایی که ممکن است از تصمیمها و اقدامها تأثیر پذیرند، فرصت و امکان برابری وارد شدن در بحث و مشارکت دارند؛

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen, "constitutioual Democracy", p. 766.

<sup>2</sup>Habermas, Jürgen. Between the Facts and Nor ms, Ibid. P.P 122,123.

۳) مشورت‌ها از هر گونه تهدید خارجی آزادانه. مشارکت کنندگان تنها به شرط رعایت پیش شرط‌های ارتباط و قواعد استدلال (مانند لزوم توجه به گفتار دیگران) منتقل و آزاد می‌باشند.

۴) مشورت‌ها از هر گونه تهدید داخلی که بتواند از توانایی مشارکت کنندگان بکاهد، آزاد می‌باشند، و هر کسی فرصت برابر برای ابراز نظر، پیشنهاد، مشارکت و انتقاد دارد؛

۵) مشورت‌ها عموماً در پی رسیدن به توافق عقلانی‌اند و در اصل می‌توانند بصورت نامحدودی تداوم یابند یا خلاصه گردند؛

۶) مشورت‌ها در مورد هر موضوعی از موضوعات منافع عمومی که بتوان در مورد آنها دست به قانونگذاری، و سیاستگذاری و اجرا زد و انجام می‌شوند.<sup>۱</sup>

این ویژگی‌ها را می‌توان به عنوان اساسی‌ترین اصول مردم‌سالاری مشورتی بر شمرد که می‌بایست از ضمانت برخوردار گردند: همه شهروندان جامعه آزادانه و بطور برابر از حق مشورت و گفت‌وگو برخوردارند و دیدگاه‌های آنان باید شنیده شود؛ فرایند مشورت، تنها برای استدلال و گفتگوی چند سویه (و نه تنها یک سویه) مبتنی است؛ هیچ کس را نمی‌توان از حضور در این فرایند محروم داشت یا وی را تهدید به بر گرفتن دیدگاه

---

<sup>1</sup>Habermas, Jurgen, Ibid. P.P 305-306.

خاصی نمود؛ هر کسی آزاد است دیدگاه خود را از هر آنگونه که مایل است. مطرح کند و پاسخ طرف برابر را نیز بشنود؛ مشورت‌ها، اعمالی نمادین و تزئینی نیستند، بلکه در پی رسیدن به نتیجه و توافق اند و قانونگذاری می‌بایست خود خود در فرایند این مشورت قرار گیرد و خود را نسبت به آن متعهد بداند؛ و سرانجام اینکه شهروندان می‌توانند به سهم گفتن پرامون هر موضوعی که به گمان آنها از نفع جمعی سیراب می‌شود. پردازند بدون آنکه با محدوده و بازداری غیر منطقی و ضد حقوقی روبه رو گردند.

البته سر چشمه دیدگاه هادی هابرماس پیرامون مردم سالاری مشورتی را در مباحثی فراتر از دیدگاه‌های کانت پیرامون خود فرمانی سیاسی و در اندیشه‌های والای هستی‌شناسی انسان و ارتباط او با جهان زیست می‌باید جستجو کرد، آنجا که لزوم مشورت و گفت‌وگو در چارچوب نظریه کنش ارتباطی خود مطرح می‌سازد: از نظر او، از آنجا که انسانها به خودی خود موجوداتی خردمند و عقلانی هستند، این توان را دارند که با بهره‌گیر از خرد خویش، به گفت و گو و برقراری ارتباط پردازند و کنش ارتباطی را پی‌ریزی کنند و به موج این کنش به توافق دست یابند و آنرا حفظ یا تجدید کنند. در واقع وی، شاخصه عقلانیت را کاربرد عنصر خردورزی زبان و درک و تفاهم متقابل از

راه گفت‌وگو می‌داند و فرد خردمند را فردی که با توسل به تدبیر گفت و گو و تفاهم در

پی حل مشکلات و رسیدن به هم‌نوایی و توافق است.<sup>۱</sup>

آنچه در این میان اهمتی دارد، حفظ و تضمین آزاد بودن این گفت‌وگوها و ارتباط‌هاست،

چرا که اگر قرار باشد گفت و گوهای افراد در فضایی لبریز از تهدید، فشار خارجی یا در

فضایی نابرابر و یک جانبه صورت گیرد؛ دیگر این گفت و گوها و توافق احتمالی برآمده

از آن اصالتی نخواهند داشت اهمیت گفت‌وگو آنچنان است که برخی اندیشمندان آنرا از

پایه‌های اصلی مردم سالاری می‌دانند و هم آواز با هابرماس، یکی از مهمترین روشهای

نیل به حقیقت و عدالت را مباحثه و گفت‌وگو می‌دانند: «گفت و شنود، مستلزم وجود

آزادی است. باید این حق به مردم داده شود که در همهٔ امور، نه تنها در زمینه فلسفه و

اندیشه، بلکه در مسائلی که با سرنوشت آنها در ارتباط است، بی‌بیم و هراس با هم به

گفتگو بنشینند...»<sup>۲</sup>

از این روست که در اصل، مردم سالاری مشورتی را شرکت افراد آزاد و برابر در فرایند

گفت‌وگو و مشورت می‌دانند، آنچنانی که هابرماس نیز تاکید خود را بر این نکته با لزوم

---

<sup>1</sup>Habermas, Jurgen, Ibid. P.P 22-23.

Steiner, Hillel. "The concept of justice" paper presented at senior political theory seminar at Manchester, 1972



به رسمیت شناختن « حق افراد گفت‌وگو کننده چنین نشان می‌دهد: تنها تضمینی که می‌تواند افراد را برای انجام مشورت و رسیدن به توافق ترغیب کند، تضمین به رسمیت شناختن ادعاهای، نیازها و دیدگاه‌های آنهاست، اینکه هر کسی با هر دیدگاهی، برابر با دیگران می‌تواند امیدوار باشد به اینکه دیدگاه‌های وی نیز اگر عمل نشود لاقلاً شنیده و مطرح خواهد شد؛ و در اصل نیز مهمترین عنصر توجیهی این گونه مردم سالاری همین امکان ابراز و بیان دیدگاه‌های هر فرد انسانی است.<sup>۱</sup> یا همانگونه که عنوان می‌شود عامل توجیهی این نظام را در دو قابلیت اساسی آن یعنی ایجاد مشارکت برابر و ارزش معرفتی پیامدهای آن می‌توان ملاحظه کرد:<sup>۲</sup> از یکسو به موجب ساز و کارهای هنجاری خود، اجازه می‌دهد تا شهروندان در تدوین قوانین و سیاست‌ها نقشی عملی داشته باشند، وانگهی برآنها نیز یعنی همین قوانین سیاستها و اقدامها، محصول مباحثه و توافق شهروندان است که نزدیک به خواست‌های مردم و واقعیت‌های روزانه اجتماعی است. اما بگونه کلی پنج دسته از قابلیت‌های فرایند مشورت همگانی به عنوان ویژگی‌های بارز مردم سالاری مشورتی عنوان می‌گردد:<sup>۳</sup>

---

<sup>1</sup>Habermas, Jurgen. Between the facts and Norms, Ibid, p. 174.

<sup>2</sup>Tremblay, Luc B., "Deliberative Democracy and Liberal Rights" Ratio Juris, vol.1, No.4 2001, P.P 427-428.

<sup>3</sup>Cooke, Maeve. "Five Arguments for Deliberative Democracy" political studies, ol. 48, 2000, p. 947.

۱- فرایند مشورت همگانی دارای توان آموزشی است: شهروندان در فرایند مشورت،

گذشته از بدست آوردن اطلاعات و دیدگاه‌های نوین، مدارا و شنیدن دیدگاه‌های

دیگران روش‌های عمل را فرا می‌آموزند.

۲- فرایند مشورت همگانی، اجتماع ساز است و می‌تواند با دور هم جمع کردن افراد

پراکنده در فرآیند مشورت به ایجاد توافق و همبستگی اجتماعی را که از مهمترین

آرمان‌های مردم سالاری است. پردازد.

۳- فرایند مشورت همگانی بهره‌مند از یک رویه منصفانه برای حضور همه افراد و طرح

همه دیدگاه‌ها می‌باشد.

۴- فرایند مشورت همگانی می‌تواند خردمندان و واقع بینانه بودن تصمیم‌ها و توافق را

پایندان سازد.

۵- فرایند مشورت همگانی می‌تواند پذیرش عمومی قوانین، تصمیم‌ها و سیاست‌ها را با

مشروعیت بخشیدن به آنها برای افراد مختلف آسان نماید.

بدین‌سال می‌توان مردم سالاری مشورتی را نظامی رویه‌ای (شکلی) فرض کرد که در

بردارنده ساز و کارهایی برای رساندن افراد جامع به توافق بر مبنای استدلال و مباحثه

عقلانی است. پیش فرض چنین برداشتی از این مردم سالاری، مبتنی بر این واقعیت

اجتماعی است که در جوامع کنونی (مدرن) به سبب حضور متنوع گروه‌های گوناگون

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، و زاینده و پاینده بودن فرایند شکل‌گیری افکار جمعی، هیچ توافق از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد و « افراد تنها می‌توانند در مورد شیوه تبادل نظر و رسیدن به توافق‌هایی معین (خود مردم سالاری) اشتراک نظر داشته باشند.»<sup>۱</sup> و در این میان آنچه باید تضمین شود، رعایت آن حقوق و آزادی‌هایی است که شرط اساسی حضور افراد در این فرایند تلقی می‌گردند. اگر آزاد بودن رویه مشورتی و منصفانه و معقولانه بودن قواعد تبادل نظر و گفتگو، همراه با ارزانی داشتن فرصت‌های ضروری برای حضور در این فرایند تضمین گردند، می‌توان زمینه‌های توافق و تصمیم‌گیری جمعی را فراهم کرد.

هر چند که این الگو از مردم سالاری با انتقادهای مساله برانگیزی رو به روست، از جمله اینکه، همیشه احتمال عدم توافق و حتی افزایش اختلاف میان مشورت کنندگان وجود دارد؛ باید توجه داشت که مردم سالاری مشورتی تنها راه حلی است رویه‌ای برای برطرف ساختن برخی از مهمترین بازدارندگی‌های نظام‌های مردم سالاری کنونی و آنچه را که دستمایه خود قرار می‌دهد، فرازاندن ساز و کارهایی صرفاً رویه‌ای برای افزایش دادن مشارکت مردم و گفت و شنودهای آنان. رویه‌ای بودن این نظام بدان معناست که پیامدها را (محتوای گفت‌وگوها، تصمیم‌ها و قوانین توافق شده) مهم نمی‌انگارد و حتی

رسیدن به توافق نیز اهمیت چندانی برای آن ندارد؛ آنچه مهم است خود فرآیند حضور و مشارکت مردمی می باشد، بگونه ای که هر کسی مشارکت خود را در این فرایند آزاد بپندارد و حداقل دیدگاه های او مطرح گردد.

### مبحث دوم- ساز و کارهای مردم سالاری مشورتی

اینکه همه مردم یک جامعه در شرایطی آزاد و برابر درباره همه امور جامعه خود گفت و گو، مشورت و آنگاه توافق و تصمیم گیری کنند، البته زمانی است بس خواستنی، که برای محقق ساختن آن، نظام حقوق اساسی پای نهاده شده است. چه اینکه، به عنوان یک الگوی به نسبت موافق، شیوه مردم سالاری یونان باستان دیگر بدان پهنا و بدین صورت اجرا شدنی نیست و این همه نوشتارها. گفتارها و اندرزهای اندیشمندان نیز از برای درخواست رسیدن به چنان شرایط ایده آلی و برخاست چنین شرایط هنجاری با عناوین مختلف مردم سالاری می باشد. الگوی مردم سالاری مشورتی نیز که در پی تجدید حیات نمونه ای از شیوه ای مردم سالاری یونان باستان است، با همان دشواری هایی روبه روست که الگوهای از پیش آزموده شده: این به لحاظ اخلاقی خوب و به لحاظ حقوقی باید یک هنجار باشد که مردم در همه مسائل جامعه توان رسیدن به توافق را داشته باشند، اما چگونه؟ پرسشی که همیشه بیشتر از چشم انداز عملی روی می نماید.



چگونه می‌توان امکان مباحثه همگانی و توافق جمعی و تأثیرگذاری بر نهادهای تصمیم

گیری و مجری حکومت را عملی ساخت و تضمین نمود؟

پرسشی اساسی که پاسخ آنرا به عهده نظام حقوق اساسی می‌گذاریم تا ارزش کارکردی

خود یعنی تا تبدیل واقعیهایی آرمان‌های اجتماعی به هنجارهای عینی قابل اجرا را در

برابر میدان پهناور نظریه‌پردازی سیاسی یا جامعه‌شناختی مردم سالاری مشورتی آنگاه که

حتی هابرماس نیز اعتراف می‌کند تاکنون هیچ ساز و کار عملی برای اجرایی کردن فرایند

مشورت همگانی فرازنده نگردیده و نظام سیاسی امروزی را توان کار نسبت آن

نیست. 'افراگسترد و نشان دهد که الگوی مردم سالاری مشورتی تنها به دایره

نظریه‌پردازی آرمان‌گرایان متعلق یا گرفتار نیست، بلکه با فرازاندن نظامی هنجاری از

قواعد مردم سالاری مشورتی و ملزم ساختن نهادهای مرتبط، می‌توان به عملی ساختن

این الگو امید بر بست.

دو نگاره اساسی در اینجا راه‌گشای نظام حقوق اساسی تواند بود. یکی فرازاندن ساز و

کارهایی برای تضمین ارتباط آزاد میان مردم و نهادهای حکومتی و دوم، در تنیدن ساز و

کارهایی برای ملزم ساختن نهادهای تصمیم‌گیری به پذیرش و مورد توجه قرار دادن

نظرات مردم.

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen. Between the facts and Norms, I bid, p.p. 355-359.

تا بدین جای بحث سر سخن با ساختارهای شکلی مردم سالاری و این نکته بود که ساز و کارهای آن عرصه‌ای محدود برای مشارکت مردم ارائه می دهد. و جای این دیدگاه اساسی خالی که یک نظام مردمی، از ساز و کارهایی مستقل ماهوی همچون جامعه مدنی آزاد و نظام آزادی‌های عمومی و فردی نیز برای تأثیرگذاری در حکومت برخوردار است. هابرماس آنجا که عرصه سیاست کنونی را برای ایفای فرایند مشورت همگانی نارکارآمد می داند، روی سخن خود را متوجه ساز و کار حوزه عمومی می سازد و تأکید می کند که تنها در یک جامعه برخوردار از حوزه عمومی مستقل و آزاد است که می توان عملی شدن مشورت همگانی را انتظار کشید.

بدین سال است که مردم سالاری مشورتی پایه اجرایی خود را بر عرصه فرسخ رسانه‌های ارتباطی و نهادهای مردمی غیردولتی که سرانجام از آن به عنوان حوزه عمومی یاد می شود، فرا می نهد، و حقوق اساسی را آغازین وظیفه، تضمین دسترسی آزاد افراد به این رسانه‌ها، برخورداری از آزادی‌هایی که لازمه اساسی حضور در این عرصه هستند و تضمین عادلانه و باز بودن فرایند گفتگو و تصمیم‌گیری می باشد.

در این میان آنچه از اهمیتی روشن برخوردار است، تضمین برخورداری افراد از یک فرایند آزاد و برابر گفتگوست و ابزارها و رسانه‌هایی که این امکان را فراهم سازد. رسانه‌هایی که دگرگون سازنده بسیاری از شرایط اجتماعی کننده‌ای هستند و به عنوان

واسطه‌ها و میانجی‌هایی عمل می‌کند که از یکسو دیدگاه‌ها و اطلاعات گوناگون را از دو سر رابطه حقوق عمومی، مردم و حکومت، بر می‌گیرند و به یکدیگر در می‌رسانند. درست است که شمار افزون مردم در جوامع امروزی بازدار مهمی برای امکان مشورت همگانی مستقیم محسوب می‌شود اما، ابزارها و فن‌آوری‌های نوین ارتباطی و رسانشی در کنار گسترش سازمان‌های غیردولتی، تا حدود زیادی این مشکل را حل کرده‌اند و تنها تضمین برخورداری از این امکانات باقی می‌ماند.

نقشی که امروزه شبکه‌های نوین اطلاعاتی در امر رسانش آگاهی و اطلاعات دارند، آنقدر چشمگیر هست که بتوان از نوعی مردم‌سالاری الکترونیکی سخن راند. به عنوان نمونه، گذشته از امکاناتی که شبکه‌های اینترنتی برای دسترسی به اطلاعات مبادله دیدگاه‌ها و اطلاعات، ایجاد فضای برای کنش چند سویه و گفتگوهای آزاد فراهم می‌سازد، می‌توان آن‌ها را بعنوان ابزار تصمیم‌گیری نیز استفاده کرد:<sup>۱</sup> شهروندان می‌توانند در صورت تجهیز ساختارهای حکومتی به فن‌آوری‌های رایانه‌ای (اتوماسیون اداری) با اطلاع از لوایح و طرحهای قانونی و برنامه‌های اجرایی حکومت، فرصت ابراز نظر و موضع‌گیری یابند و سرانجام اینکه می‌توان ابزار قدیمی همه‌پرسی و انتخابات را بدین وسیله رونقی دوباره بخشید: شهروندان می‌توانند بجای مراجعه و در فرایند نظرسنجی،

---

<sup>1</sup>Gimmler, Antje, "Deliberative Democracy, the public sphere and the internet", I bid, p.p. 31-32.

همه پرسى و رأى گيرى الکترونیکی شرکت کنند؛ پدیده نویسی که در برخی از کشورها اجرای موفق داشته است.<sup>۱</sup>

اما مهمترین ساز و کارهای که مردم سالاری مشورتی آنرا دستمایه خود برمی گرد، نهادهای مدنی است که مستقل از حکومت، به عنوان میانجی به میان منافع خصوصی و عمومی و خواسته های مردم و حکومت پایمردی می کنند. در فرایند مشورت همگانی، نیازی به گردهمایی همه مردم نیست همچنانی که کارشناس بودن همه مردم در همه زمینه ها نیست. هر کس، با هر تخصص، حرفه، دیدگاه و خواسته ای که دارد؛ می تواند در یک یا چند از نهادهای مدنی شرکت جوید و با همکاری دیگر افراد، منافع فردی و گروهی خود را پی گیری کند. نقشی که این نهادها در فرایند شکل گیری افکار عمومی و آگاه ساختن حکومت از آن می توانند داشته باشند، بدیهی است و بستگی تام دارد به اینکه چگونه بتوان استقلال و پویایی این نهادها را تضمین کرد. تنها به شرط پویا بودن این نهادهاست که مردم از نظرات همدیگر و از نظرات و برنامه های حکومت می توانند آگاه شوند و اثر گذارند و نهادهای حکومتی نیز در برابر از خواسته های شهروندان و واقعیت های جاری اجتماعی می تواند اطلاع یابد و اثر پذیرد.



گذشته از این به نکته‌ای بس مهم می‌باید اشاره داشت که نهادهای مدنی، می‌توانند دامنه اعمال تصدی‌گری حکومت را محدود و وظایف و فعالیت بیشمار آنرا اندک کنند به شرط آنکه اجازه تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و اجرا بیایند. بدین صورت است که از ابعاد حکومت مرکزی کاسته می‌شود و نهادهای مدنی که نزدیکترین به مردم‌اند، مجری دیدگاه‌های آنان می‌شوند.

در کنار تضمین آزادی بهره‌مندی از رسانه‌ها و فرصت‌های ارتباطی و تصمیم‌گیری، ساز و کارهایی را می‌باید ایجاد کرد تا نهادهای حکومتی هر چه بیشتر شنونده نظرات مردم باشند و براینند مشورت و توافق آنان، که سرانجام مبنای تصمیم‌گیری‌های حکومت قرار گیرد. بدین مقصود، می‌توان این ساز و کارها بر اصول پاسخگویی و مسئولیت پذیر بودن حکومت پایه‌گذاری کرد و دیگر اینکه با برگزاری پی در پی همه‌پرسی‌ها، نظرسنجی‌ها و کنفرانسهای مباحثه با استفاده از فناوری‌های نوین رسانه‌ای، نهادهای حکومتی در برابر نظرات شکل گرفته قطعی یعنی عمل انجام شد. قرار می‌گیرند و چاره‌ای جز اثرپذیری از خواسته‌های مردم را پیش روی خود نمی‌بینند.

#### بخش دوم.

قائل شدن به لزوم فرازاندن نظامی از مردمک سالاری مشورتی، که به موجب آن مردم با حضور مستمر و گفتگوی چند سویه و توافق جمعی، اداره امور جامعه را به پیش برند،

به خودی خود نیاز به میدانی برای عمل و اجرا را آشکار می‌سازد. اینکه مشورتی ساختن الگوی غالب مردمسالاری را به عنوان قاعده‌ای هنجاری در حقوق اساسی اتخاذ کنیم، بدان سان که حکومت به ایجاد سازو کارهایی برای تنظیم و عملی ساختن مشورت و توافق ملزم نشود، نیازمند شرط هنجاری دیگری هست که عرصه‌ای را برای عملی ساختن قاعده اولیه، لزوم مشارکت و مشورت مردمی، فراهم سازد. عرصه‌ای که در آن افراد خصوصی وارد ارتباط رو در رو با هم و دیگر اشخاص از جمله حکومت شوند، دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی مبادله شود و سرانجام افکار عمومی که عنصر حیاتی مردم سالاری است، شکل گیرد.

هر نظام مردم سالاری نیروی اجرایی خود را از افکار عمومی می‌گیرد و به واقع، این افکار عمومی است که حکمرانی می‌کند و حکومت وسیله‌ای برای اجرایی کردن این افکار است. هر اندازه این افکار قوی‌تر، یکپارچه‌تر و حوزه فراگیری آن فراختر باشد، بدان اندازه حکومت و کارکرد آن به خواست افکار عمومی نزدیک‌تر خواهد بود که آنگاه این افکار به اراده عمومی بدل می‌گردند.

در هر جامعه‌ای، از بارزترین تا بسته‌ترین آن، افکار عمومی وجود دارد که ویژگی خاص آن جامعه برشمرده می‌شود و این افکار به یاری نظام فرهنگی و ساختارهای ارتباطی آن شکل می‌گیرند. حال می‌توان ادعا کرد که نظام فرهنگی مستقل و مردمی‌تر با ساختارهای

ارتباطی آن، بهتر و آشکارتر می تواند گویای افکار عمومی باشد، چرا که یک وابستگی منطقی دو سویه میان این دو وجود دارد که هر یک تکمیل کننده یکدیگراند. در جامعه‌ای سرشار از آزادی‌های فرهنگی، افکار عمومی آزادانه به نظام فرهنگی شکل می‌دهند و از آن آزادانه اثر می‌پذیرند. اما، ساختارهای ارتباطی افکار عمومی چیستند؛ آن ساختارهایی که افکار عمومی در بطن آنها زاییده و بالیده می‌شوند؟

باز در هر جامعه‌ای، بستر و ساختارهایی وجود دارد که پدیداری و بیان این افکار عمومی را امکانی عملی می‌دهد در این بستر است که مردم از دیدگاه‌های یکدیگر اطلاع می‌یابند و وارد عرصه‌ای جمعی تر می‌شوند، تا آنگاه در برابر حکومت، به عنوان یک نهاد کارگزار صف آرایی کنند. عرصه‌ای که بی تردید امروزه از اهمیتی بنیادین برای نظام مردم‌سالاری دارد، آنچنانی که از لحاظ نظری نیز مورد توجه اندیشمندان گوناگون به چشم اندازه‌های ویژه خود می‌باشد: از اشخاص همچون هانا آرننت، جان دیوی و جان رولز تا شخص هابرماس که به شیوه‌ای نظام‌مند و گسترده این مقوله را با عنوان حوزه عمومی (گستره همگانی)<sup>۱</sup> مورد برای قرار داده است. وی در این گام، با مطالعه تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این حوزه، تحول ساختاری آنرا در حال سده اخیر نشان می‌دهد؛ بگونه‌ای که با توجه به مفهوم پردازی‌ها و ویژگی‌های خاص او، حوزه عمومی را

---

<sup>1</sup>En. Public sphere/ Ge.offentlichkeit.

در پیوندی بنیادین با انتقال در مفهوم حقوق عمومی و شکل گیری ابعادی جدیدی از آن، ملاحظه نمود. در این بخش، دیدگاه‌های وی در مورد شیوه تشکیل و تحول ساختاری حوزه عمومی مورد اشاره قرار می‌گیرد. و ویژگی‌های کلی آن به بحث نهاده می‌شوند و آنگاه به کند و کاو وضعیت کنونی آن پس از تحولات صورت گرفته در آن پرداخته می‌شود و سرانجام این مساله پیش کشیده می‌شود که نظریه پاسداشت ویژگی‌ها و کارکردهای این حوزه، حفاظت و صیانت حقوقی آن لازم است و اینکه اگر نظام حقوق اساسی بواند استقلال، آزادی و پویایی حوزه را پاسداری و صیانت کند، این حوزه به راحتی خواهد توانست عرصه پویایی آزادی فرهنگی و خود حقوق اساسی باشد.

#### گفتار اول- ویژگی نمای حوزه عمومی

پس از جریان ضرورت وجود یک حوزه عمومی به عنوان پیش شرط هنجاری مردم سالاری مشورتی و از این روی عامل پویایی حقوق اساسی و آزادی‌های فرهنگی، شناخت خود این حوزه و ویژگی‌های آن به عنوان یک مساله پدیدار می‌گردد، اینکه حوزه اشاره به چه عرصه‌ای دارد و با چه نهادهایی همجوش است، سیر تشکیل تاریخی آن و فلسفه وجودی‌اش چه بوده است، چه ساختاری دارد و پیش نیازهای آن چیست و مهمتر اینکه، چه چیزی کارکردها یا کار ویژه‌های حوزه عمومی را تشکیل می‌دهد، همچنانی که از آغاز، گمان بر این بوده است که، خود این حوزه نیز، بدون در نظر



داشتن پیش شرط مردم سالاری بودن، به خودی خود از ارزش کارکرد بسیار مهمی برخوردار می‌باشد. حوزه عمومی را در کلی‌ترین معنای خود، فضایی می‌دانیم که در آن، افکار عمومی را راه ارتباط و کنش همگانی شکل می‌گیرد و با بیان آن به شیوه‌های مقرر شده در قانون اساسی، جلوه اراده عمومی را به خود می‌گیرد. آنچه که در بیان ویژگی این حوزه ضروری می‌نماید، اشاره به زمینه‌نظری شکل‌گیری و کاردهای خاصی است که این حوزه را در پیوستگی بنیادین با حقوق اساسی و آزادی‌های فرهنگی قرار می‌نهد.

#### مبحث اول- زمینه نظری حوزه عمومی

هابرماس، در پی‌گیری این مقوله که چگونه می‌توان ارتباط انسانها را با جهان زیست خود با فراچنگ آوردن عناصر درک و فم متقابل، استوارتر و معنادارتر و حضور آنان را در جریان‌های اثرگذار اجتماعی و البته حکومتی پررنگ‌تر ساخت؛ به بازاندیشی پیرامون مفهوم حوزه عمومی می‌پردازد و این حوزه را عرصه‌ای اجتماع می‌داند که میان حکومت، مردم و جامعه مدنی قرار می‌گیرد و مجموعه‌ای از کنش‌ها، ارتباطها و نهادهای فرهنگی با کارکردهای گوناگون را که جنبه‌ای عمومی دارند و ویژگی بارز آنها استقلال در برابر دخالت حکومت است، در بر می‌گیرد؛ یعنی در واقع سرشت این حوزه، با استقلال آن در برابر حکومت پدید می‌آید. دومین عنصر سازنده این حوزه، ساختارهای

ارتباطی و مبادله ای آن است که هر کس به ورود و خروج از آن آزاد می باشد.<sup>۱</sup> در نزد وی، در نزد وی، این حوزه متشکل از نهادها و ساختارها از یکسو و کنش های ارتباطی گسترده افراد در کنار هم، از سوی دیگر است: «حوزه عمومی را در بهترین صورت می توان به عنوان شبکه ای برای مبادله اطلاعات و دیدگاه ها تعریف کرد که همچون جهان زیست، عنصر متشکله آن کنش ارتباطی است.»<sup>۲</sup>

کنش ارتباطی به نظری وی، سازو کار اصلی سازمان دهنده حوزه عمومی که به میان ساختارهای گسترده و آزاد ارتباطی با هدف دستیابی به تفاهم صورت می گیرد و ویژگی اصلی آن گفتگوی سازنده است.<sup>۳</sup> که وی آنرا «وضعیت کلامی مطلوب» می خواند.<sup>۴</sup> وضعیتی آرمانی که خواهان آن است تا انسانها آزادانه و فارغ از هر گونه اجبار، تهدید یا ملاحظات سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، به برقراری ارتباط و کنش چند سویه پردازند و این ارتباط و کنش می تواند پیرامون هر موضوعی از مسائل اجتماعی انجام بگیرد و در واقع این عرصه، مکانی است برای رویارویی تمام دیدگاه ها و اطلاعات بدون هیچ استثنایی، که از این رو «عمومی» خوانده می شود.

---

<sup>2</sup>Habermas, Jurgen. Between the facts and Norms, I bid, p. 360.

<sup>3</sup>Habermas, Jurgen, I bid, p. 381.

<sup>4</sup>Idial situation af speech .

مقتضود هابرماس از حوزه عمومی در آغاز، تمامی آن قلمرو زندگی اجتماعی ماست که در آن چیزی مانند افکار عمومی می تواند شکل بگیرد و دستیابی به این حوزه برای همگن آزاد است. بخشی از این حوزه، در هر گفت و گوی روزانه که بوسیله آن افراد خصوصی برای تشکیل این حوزه شرکت می نند، شکل می گیرد. در اینجا آنان همچون صاحبان حرف و مشاغل، یا دیوانسالاران و ماموران حکومتی عمل نمی کنند که در پی منافع خویش اند. بلکه عملکرد آنها وابسته است به تضمین گفتگو و کشش کلامی آزاد و برابر که سرانجام صورت بندی افکار و توافقات عمومی را در پی دارد.<sup>1</sup>

وی ریشه های پیدایش حوزه عمومی را تا آغاز قرن هجدهم میلادی ردیابی می کند، دورانی که تحول منفی در عرصه خصوصی و حکومتی ایجاد می گردد: در این زمان: گواه شکل گیری اصلی به نام «عمومی بودن» هستیم که مبنای تشکیل حوزه عمومی بر آن استوار است. اصلی که بعدها به عنوان اصل عمومی بودن وظایف و فعالیت های حکومت مطرح گشت. تا پیش از آغاز دوره روشنگری و وقوع انقلاب های قرن هیجدهم اروپا، سیاست امری مخصوص حکومت ها تلقی می شد که هیچ فردی عادی و خصوصی را در آن راه نبود و وظایف حکومت تنها در حفظ نظم و امنیت خلاصه می شد؛ اصل «پاسخگو بودن حکومت» عادی نشده بود و از آنجا که کشورداری مخصوص پادشاهان می بود و به

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen. "The public sphere" New German Critique, vol., 1974, P. 105.

اصطلاح ملک آن تلقی می‌گردید، بدان سبب مردم عادی را دیگری بهره‌ای از مشارکت در اداره کشور نبود. حکومت‌ها، پادشان، فئودالها، همانگونه که هابرماس می‌جوید، نماینده مرادم نبودند، بلکه نماینده خودشان در برابر مردم بودند.<sup>1</sup>

تحول مهمی که در این برهه روی داد، پیدایش افکار عمومی به شکلی نظام‌مند بود که در اثر گسترش فضاهای ارتباطی و مبادله‌ای روی می‌نمود که نتیجه مستقیم تبدیل فئودالیسم به شهرنشینی بود که در نتیجه آن فضاهایی عمومی مانند قهوه‌خانه، باشگاه‌ها و کانون‌های علمی و سیاسی و سخنرانی، میدانی و مراکز اجتماعی عمومی و نیز مجلات و روزنامه‌ها شکل می‌گرفتند و تأثیر بسیار مهمی بر جریان آگاهی بخشی و اطلاع رسانی عمومی داشتند. همسو با این دگرگونی‌ها این افکار نیز شکل می‌گرفت که حکومت باید در برابر مردم پاسخگو باشد، مردمی که دیگر توده‌های از هم گسیخته روستا نشین نبودند، بلکه به عنوان شهرنشین‌های نوین یک جمع و یکپارچه خواستار حقوق شهروندی بودند.

بدین گاه نیز، حقوق اساسی با دگرگونی در ساختارهای کهنه خود به یاری این جماعت آزادی خواه برخواست. در همان حال که هر فرد انسانی را شایسته تکریم و مستحق بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های فردی می‌دانست، بدان گاه نیز به قواعد ناظر بر اراده

---

<sup>1</sup>Ibid, p. 106.



جمعی و مناقع عمومی می‌اندیشید که چگونه اراده‌های فردی را با عنوان اراده جمعی و حاکمیت ملی به طبق همسازی برآورد. باگسترش تهضت دستورگرایی، حوزه عمومی آزاد نیز برخوردار از ضمانت حقوقی می‌شد؛ چه اینها به بیشتر قوانین اساسی نوین، ساز و کارهایی برای انواع حمایت‌ها و تضمین‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برای مردم در نظر گرفته می‌شد و وظایف متقابل مردم در برابر حکومت و برعکس مشخص می‌گشت. حکومت باید نماینده مردم و افکار و سلیق آنان می‌بود و در برابر آنان پاسخگو. مردم این حق را می‌یافتند که آزادانه افکار خود را باز گویند، نمایندگان خود را برگزینند و بر اعمال حکومت نظارت داشته باشند.

بدین گاه، حوزه عمومی به عنوان عرصه‌های میانجی، در میان حوزه خصوصی و حکومت قرار می‌گرفت: از سویی افکار خصوصی مردم را از دایره ناگشوده فضاهای خصوصی، به میان عموم می‌کشید و به سویی دیگر، اعمال حکومت را به زیر ذره‌بین نظارت عمومی وا می‌نهاد. که دیگر حکومت، سیاست و حقوق امری عمومی بودند. نکته مهمی که باید مورد تاکید قرار گیرد، این است که حوزه عمومی در آغاز بگونه مستقل از حکومت، و با تلاش خودجوش مردم فرازانده شد و نظر به کارکرد حیاتی آن مورد حمایت قرار گرفت چونان که، حکومت نیز موظف به پاسداشت آن گردید. به واقع همین مستقل بودن بود که می‌توانست حوزه عمومی را در آن برهه حساس زمانی، پویا،

پایا و مطلوب مردم سازد. بخصوص آنکه با پیشرفت اجتماعی و صنعتی؛ ساختارها، ابزارها و مناسبات ارتباطی نیز گسترده تر می شد و سریر حوزه عمومی را پهن تر و دایره کارکردهای آنرا فراخ تر می ساخت؛ بدانگونه که به عنوان نیرویی مردمی در مقابل حکومت قرار می گرفت و چون شاه راه اطلاعاتی و ارتباطی میان مردم و حکومت عمل می کرد. از همین روی نیز، پیش شرط دوم آن پس از مستقل بودن، مطرح می شد: آزادی افراد در ورود و خروجی به این حوزه و دسترسی آزادانه به فرایندهای ارتباطی و اطلاعاتی. هرکس با هر سلیقه، تخصص، علاقه و حوزه کار دلخواه خود می توانست وارد عرصه ای از این حوزه گردد. به لطف همین آزادی بود که دسته ها و انواع مختلفی از دیدگاه ها، فرهنگ ها و نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پا گرفتند و به لطف تضمین آن آزادی ها، نهادهای و سازمان یافته می شوند و راه به سوی جامعه مدنی می بردند. هابرماس اهمیت این آزادی برای حوزه عمومی را چنین عنوان می دارد: « تنها یک حوزه عمومی برابر و آزاد شهروندان است که می تواند چند سالی تعریف نیافته فرهنگی را توسعه دهد.»<sup>1</sup>

از این روی، آزادی حضور در حوزه عمومی، مستلزم این است که هیچ مشارکت کننده ای از حضور و دستیابی به این حلقه محروم نماند، دیدگاه ها و سلیقه مطرح شده

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen. Between the facts and Norms, I bid, p. 308.

محترم بماند و ساختارهای بازدارنده اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی و فرهنگی یارای  
قطعه‌بندی و پاره پاره کردن حوزه عمومی را نداشته باشند. آنچه این حوزه را به عنوان  
یک میانجی مطرح می‌کند، همین قدرت ارتباطی آن است با نظر به اینکه وضعیت  
مردم‌سالاریهای کنونی که در آن حضور عملی همگانی برای اداره جمعی ناممکن  
می‌نماید، می‌تواند از یکسو دیدگاه‌ها و خواسته‌های دو سویه مردم و حکومت را به  
همدیگر منعکس سازد و از سوی دیگر با سران بخشهای اجرایی، به نهادهای غیردولتی  
حوزه عمومی، وظایف حکومت را اندک و به خود مردم تسلیم نماید.<sup>1</sup> دو اصل مستقل  
بودن آزاد بودن حوزه عمومی از مداخله حکومت تضمین‌گر کارکردهای ارتباطی آن  
می‌باشد.

#### مبحث دوم- کارکردهای حوزه عمومی

بسته به اینکه حوزه عمومی چه سرشت ویژه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی  
داشته باشد مانند اینکه دانشگاه، انجمن صنفی، غیردولتی، پارلمان قانونگذاری یا روابط  
عمومی اداری باشد، بسته به دامنه فراگیر بودن این حوزه و توانایی آن در گرد هم آوردن  
اعضای خود، به میزان استقلال و کارایی آن و برخورداری اعضای آن از آزادی عمل؛  
کارکرد حوزه عمومی فرق می‌نماید.

---

<sup>1</sup>Ferree, Maria Marx and others, "four Models of the public sphere in Modern Democracies", theory and society m Vol. 31, p.p. 300-301.

این روشن است که حوزه عمومی با سرشت فرهنگی همچون موزه، دانشگاه یا انجمن عملی، کارکردی دگرگون از کارکرد سازمان‌های صنفی یا کانون‌های سیاسی خواهد داشت. اما در اصل هر یک از این نهادها، به صرف قرار گرفتن در دایره حوزه عمومی، کارکردهای مشترکی می‌یابند با ویژگی‌ها و اصول مشترک که می‌توان در دو دسته عمده ایجاد ارتباط و گسترش توانایی اجرایی افراد خصوصی در برابر اعمال حکومت عنوان کرد.

ایجاد ارتباط پایدار و چند سویه میان خود افراد خصوصی، میان این افراد و نهادهای مدنی و میان این دو و هدفی پدید گشته است؛ یعنی فلسفه وجودی این حوزه را می‌باید در ایجاد عرصه‌هایی برای نزدیک ساختن افراد به یکدیگر به ویژه افرادی با سلاقی و علایق مشترک همانند نویسندگان، روزنامه نگاران، صاحبانسنوف و مشاغل، ورزشکاران و غیره برجست. نقش مهمی که حوزه عمومی ایفاء می‌کند. ایجاد حوزه‌هایی برای همبستگی و انسجام اجتماعی بیشتر از راه ارتباط و همگرایی بیشتر است و با اکتنای بر این همبستگی است که می‌توان یک « همگان » مستقل در برابر حکومت بوجود آورد و از این روست که این حوزه به عنوان به مدافع جهان زیست شهروندان و به ویژگی‌گونه فرهنگی آن در برابر سازو کارهای مداخله‌گر حکومت و بازار اقتصادی پای پیش می‌گذارد.



هر چند که در آغاز کار، این عرصه‌های حوزه عمومی، عرصه‌هایی تخصصی و صنفی برای جمع کردن افراد هم‌نوع و هم‌گن بودند، اما بی‌درنگ، جنبه عمومی بودن آنها جلوه‌ای افزون‌تر یافت و وارد عرصه‌های خالی میان افراد خصوصی و حکومت گشتند، بخصوص آن حوزه‌هایی که مخاطبین گسترده‌ای داشتند، همچون روزنامه‌ها، مجلات و انجمن‌های سیاسی، که رفته رفته با توسعه فن‌آوری، رسانه‌های ارتباطی نوین نیز به آنها افزون گشت. از این روی حوزه عمومی تنها به گرد هم آوردن افراد خصوصی با منافع و سلايق مشترکی بسنده نمی‌کرد، بلکه آماده رویارویی با قدرت قائمۀ حکومت و نظارت‌پذیر ساختن آن در برابر مردم می‌شد و عرصه‌هایی را برای افراد خصوصی فرا می‌گشود که دیدگاهها و خواسته‌های خود را علناً اعلام کنند و خواستار سهم خویش از فرمانروایی باشند. بدین گونه که با انتقال دیدگاه‌ها و اطلاعات و ایجاد میان مردم و حکومت، حوزه عمومی تبدیل به «یکی از مهمترین ابزاهای میانگویی میان شهروندان و مقامات برگزیده آنان در نظام مردم سالاری قانون اسای مدار»<sup>۱</sup> گشت. چرا که در اینجا، حوزه عمومی از ایجاد ساختارهای ارتباط و مباحثه انقادی یک گام به بیش می‌نهد و روابط افراد خصوصی (شهروندان) را با نهادهای مدنی و حکومتی مستحکم و پایدار

---

<sup>1</sup>Cohen, Jean L., "The public sphere, the Media and civil society", in Rights of access to the Media, Ed. by Andra's sayo and Monroe price, Kluwer law International, Hague, 1996, P.33.

می‌سازد. این روابط از یکسو ناظر بر حضور مردم در فرایندهای تصمیم‌گیری و در دیگر سو، شامل نظارت بر کارکرد این نهادهاست.

حوزه عمومی عرصه‌ای را فراز می‌کرد که در آن کنش قانونمند گروه‌ها، انجمن‌ها و جنبش‌ها، می‌تواند پیرامون خط مشی عمومی، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و قانونگذاری و اجرا به روشنگری همگانی ضروری خود دست برد و با به بحث گذاردن مسائل مربوط به منفعت عمومی، اعمال حکومت و پاسخگویی مقامات حکومتی، به کنترل و نظارت بر اعمال نهادهای آن می‌پردازد.<sup>۱</sup>

بر همین اساس است که هابرماس، حوزه عمومی را عرصه آگاهی از مشکلات می‌داند، مشکلاتی که باید توسط نظام سیاسی حل و فصل گردند، چرا که جای دیگر برای مطرح شدن مشکلات قابل تصور نیست. بدین جهت یک حوزه عمومی در خدمت نظام مردم سالاری می‌بایست تمام مشکلات و موانع موجود را افشاء کند. و نه تنها از این مشکلات آگاهی یابد و آنها را شناسایی کند؛ بلکه، بگونه‌ای کارآمد، این مشکلات را در جامعه نشان کند و راه حل‌ها و تدابیری را برای حل و فصل آن در پارلمان یا دیگر نهادهای مسئول، ارائه دهد.<sup>۲</sup>

<sup>1</sup> I bid, p. 32.

<sup>2</sup> Habermas, Jürgen. Between the facts and Norms, I bid, p. 359.

این امر بخودی خود، کارکرد مهم دیگری حوزه عمومی را رخ می‌نمایاند که نظریه برخورداری این حوزه از حضور نهادهای غیردولتی و مستقل گسترده، می‌بایست در جهت حل و فصل مشکلاتی گام بردارند.

ذاتاً مربوط به وظایف حکوت نمی‌شود و این حوزه می‌تواند با هدف برنامه‌ریزی، اجرا و داوری و نظارت نقش‌های مختلفی را پذیرا گردد. لزوم مشارکت بیشتر مردم و نهادهای مدنی در فرایند اداره عمومی و واگذاری کردن وظایف غیر اصلی حکومت به آنها، تقویت عملی و حقوقی این انجمن‌ها و نهادها را ایجاب می‌کند و این می‌تواند.

نگرشی جدید به ابعاد «حاکمیت مردم» باشد که به گفته هابرماس، این حاکمیت باید به ارتباطات آزادانه ترمبنتی بر بحث و تبادل نظر، معاشرت و انجمن‌گرایی و لزوم پاسخگو بودن حکومت در برابر آن معطوف باشد و تنها در این صورت است که قدرت فراگیر ارتباطی حاکمیت مردمی می‌تواند قدرت عظیم دستگاه دیوانی و سخت مهارپذیر حکومت را به سیطره اراده شهروندان بند آورد.<sup>۱</sup>

با توجه به تجربه عملی موفقی که انجمن‌ها و جنبش‌های فعال در حال رشد، در حوزه‌های حساسی همچون حمایت از زیست بوم، صلح و خلع سلاح جهانی، توسعه

فرهنگی و امور خانواده داشته‌اند و توانسته‌اند منافع عمومی را در برابر حکومت مستقلاً پی‌گیری کنند، شایسته است تا با تجهیز این حوزه به ساز و کارهای حمایتی حقوقی و دادن فضای عمل بیشتر، به تقویت آن همراه با کوچک کردن حکومت بر اندیشید.

### گفتار دوم- پاسداشت حوزه عمومی

حوزه عمومی در آغازین دهه های تشکیل خود، آنگونه که هابرماس تشریح می‌کند، جنبه‌ای بس مهم و حیاتی از خود به نمایش می‌گذارد که همانا، حوزه تشکیل افکار عمومی و اولین سنگ بنای همبستگی اجتماعی شهرنشینی آن و آغازی دوباره برای مفهوم نوین شهروندی است. با توجه به اینکه تشکیل حوزه عمومی، عمومی شدن فعالیت‌های حکومت، نماینده بودن و در نتیجه پاسخگو بودن آن در برابر عموم مردم را در پی داشت و این امر به نوبت خود، به نظارت پذیر بودن حکومت و عمومی شدن نهادها و سازمان های از پیش خصوصی یا وابسته به پادشان سر می‌انجامید؛ می‌توان برگرفتن نخستین ریشه‌های درخت تناور و پر بار حقوق عمومی «نوین» را در آن برهه و در این حوزه به نظاره نشست.

بدین سال حوزه عمومی به عنوان عرصه‌ای برای هم‌نوایی و همسازی شهروندان و فرازاندن پهنه جهان زیست فرهنگی و اجتماعی توسط آنان و عرصه‌ای برای کنش دو سویه و ارتباط میان آنان و نمایندگانشان اهمیتی حیاتی می‌یافت. اما با گذشت زمان، این



حوزه نیز اهمیت بنیادین خود را از دست داد و همانگونه که هابرماس معترض آن شده است، مقهور قدرت بی مرز حکومت و بازار اقتصادی گشت. با توسعه تدریجی حوزه عمومی که شامل گسترش انجمن‌ها، انجمن‌ها، مجلات؛ فضاهای آموزش و بروز انواع جنبش‌ها و رسانه‌های نوین می‌شود، ناخواسته راه این دگرگونی و افول به درجه ابزاری شدن صرف در دست حکومت و بازار را باز کرد که برآیند طبیعی آنرا می‌توان در ناکارآمد بودن ساز و کارهای مردم‌سالاری کنونی و موج نوینی از انجمن‌گرایی و جنبش‌خواهی که به گیر و دار باز پس کشیدن حکومت به حوزه اصلی خود درآویخته‌اند، مشاهده نمود.

وضعیت عملی این حوزه که در طول دو سده از پدیداری آن، به زوال کارکردی تدریجی برانجامید است را می‌باید در پرتو بروز حکومت‌های رفاهی مداخله‌گر و تجاری شدن فعالیت‌های فرهنگی از یکسو و عدم فرازاندن ساز و کارهایی نیرومند برای حمایت از این حوزه ملاحظه کرد؛ وضعیتی که لزوم پاسداری و حمایت از این حوزه را بخصوص مورد تأکید قرار می‌دهد. این وضعیت در مبحث دگرگونی حوزه عمومی و لزوم پاسداری آن در مبحث ارتباط آن با حقوق اساسی مطرح می‌شود.

## مبحث اول- دگرگونی حوزه عمومی

حوزه عمومی اجتماعی، همانگونه که هابرماس با اشاره به تحول ساختاری در آن نشان می‌دهد، در طول این دو سده از فضاها و عرصه‌های ارتباطی جمعی آغازین به سوی فضاهای نهادینه گشته و تخصص یافته حرکت کرده و عرصه را برای حضور و فعالیت انجمن‌ها و نهادهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گوناگونی باز نموده است. این تخصص و تنوع‌گرایی از رویی به سبب گسترش هر چه بیشتر حوزه عمومی و توجه به خواسته‌ای شهروندان مطلوب بوده است ولی به روی دیگر باعث شده است تا بسیاری از امور عمومی دوباره به مسیر تخصصی شدن و تعلق به نهادهای حرفه‌ای برانند که سرانجام که این حوزه را از ویژگی باز بودن و امکان حضور همگانی کم رنگ کرده است. مانند آنکه امور آموزش تنها در حوزه کار نهادهای آموزش قرار می‌گیرند مگر آنکه امکان ایجاد نهادهای میان رشته‌ای وجود داشته باشد.

امری که به تدریج که به تدریج کارکردهای اساسی حوزه عمومی و انسجام آنرا به خطر در انداخت و وارد دخالت حکومت و تجاری شدن این حوزه را فراهم کرد. همانگونه که هابرماس عنوان می‌کند، ویژگی اساسی حوزه عمومی که زمانی عمومی ساختن اقدامهای حکومت و نهادهای عمومی و در حیطه بحث، مدافه و نظارت همگانی قرار دادن این اقدامها و حوزه عملکرد حکومت بوی، در اثر ورود عناصر دیوانی شدن و

منافع تجای بشدت ضعیف شده است، آنگونه که حوزه عمومی را دیگر توان میانجی‌گری منافع عمومی و خصوصی نیست:<sup>۱</sup> تا پیش از ورود حکومت به این حوزه، در آغاز با گسترش فزاینده حوزه عمومی و فراگرفتن مشارکت کنندگان بیشتر گسترده‌ای از نهادها انجمن‌ها از جمله مجلات و نهادهای انتشاراتی، انجمن‌های سیاسی و تبلیغاتی خود را وارد حوزه عمومی کردند که بتدریج ساختاری الگارشیک یافتند و به جای تلاش برای نمایندگی نافع عمومی به صحنه کشمکش برای سودجویی و دستیابی به منافع شخصی تبدیل شدند. در این میان تمایز میان حوزه‌های خصوصی و حوزه عمومی که می‌بایست برای نمایندگی نیروی منفعت مشترک اجتماعی تلاش می‌کرد. از میان رفت و این عرصه تبدیل به حوزه رقابت میان احزاب و نهادهای تبلیغاتی، گسترش عرصه‌های دیوانی و دیوانسالاری یک جانبه حکومت و بویژه گروه‌های ذینفع و گروه‌های فشار شد. روزنامه‌ها به جای انتشار صرف اخبار و آگاهی‌های عمومی و نمایندگی افکار عمومی، به رسانه‌هایی برای صدور آراء و نمایندگی احزاب و صاحبان نفوذ گشتند. نهادهای انتشاراتی، روزنامه نگاری و مجلات، سرانجام جنبه‌ای تجاری و تبلیغاتی یافتند و این منافع مادی بود که جریان حرکت این رسانه‌ها را مشخص می‌ساخت.<sup>۲</sup>

---

<sup>1</sup>Habermas, Jurgen. "The public sphere", I bid, p. 108.

<sup>2</sup>Habermas, Jurgen. "The public sphere", I bid, p. 107.

برآیند روشن ورود این منافع خاص به حوزه عمومی، به کنار رفتن پاسداشت منفعت عمومی و در نتیجه خود مردم بود که با انگیزه پاسداشت این منفعت و خیر همگانی بدان پای می‌نهادند<sup>۱</sup> و این چنین بود که حوزه عمومی عرصه مشارکت برابر و آزاد شهروندان، به عرصه سلسله مراتب (پایگان)<sup>۲</sup> و نابرابی شد که فضای آن تنها به روی قدرتمند و نه همگان باز بود و سرانجام کاهش مشارکت و نظارت انتقادی مردمی را در پی داشت.

این دگرگونی در حقیقت نشان از یک پس رفت داشت، چرا که بروز این شرایط، فرصتی مغتنم برای نهادها و سازمان‌های عمومی سیاسی از جمله نهادهای اجرایی، پارلمان، دادگاه‌ها و احراز ارزانی داشت تا بار دیگر کارکردهای خود را به پنهانی و دور از نظارت عمومی انجام دهند.<sup>۳</sup> و از این روی دگر اصل نظارت پذیری و پاسخگویی نیز به راحتی به تبلیغات پر دامنه سیاسی، برگزاری نمایش‌های سیاسی از جمله همه‌پرسی، انتخابات و جلسات گفت‌وگو و سخن رانی‌های تک نفره و یکسویه فرو می‌کاست. اما مهمترین دیگر گشت حوزه عمومی به ورود دستگاه دیوانی حکومت رفاهی بدان عرصه، در سده اخیر رقم خورد، که گر چه، به گسترش زوایای اقتصادی- اجتماعی آن کمکی اساسی ارزانی داشت؛ اما به واقع محتوای عمومی و سازنده آنرا تبدیل تبعیت صرف، مصرف

---

<sup>2</sup>Status

<sup>3</sup>Kohen, Jean. "The public sphere, The media and civil Society", Ibid, p.33.



زدگی تجاری و انفعال نمود. با رواج دیدگاه وظیفه حکومت مبنی بر ایجاد رفاه و تولید اجتماعی، حکومت‌ها، در پی تثبیت بنیان‌های مردم‌سالاری، سیاست توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را پیش گرفتند و این امر همزمان بود با گسترش دستگاه‌های حکومتی از یکسو و فرایند تجاری و صنعتی شدن کالاها و خدمات که صنایع فرهنگی نوین را به همراه داشت، این دو جریان به زعم هارماس توانستند سرشت عمومی و آزاد حوزه عمومی را دگرگون سازند: در شرایطی که انتظار می‌رفت عموم شهروندان حاضر در حوزه عمومی، با بهره‌گیری از نهادها و ساز و کارهای مدنی آن به مشخص ساختن و تعریف خیر همگانی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود پردازند و حوزه خصوصی خود را در برابر حکومت مستقل نگاه دارند؛ وی با ورود دستگاه دیوانی حکومت و ایفای نقش‌های مختلف توسط آن، نه تنها استقلال باقی مانده این روزه دستخوش قدرت تنظیم‌گر حکومت شد، که حتی حوزه خصوصی نیز با حذف میانجی حوزه عمومی، مستقیم و ناتوان و البته شکننده و تسخیر شونده در برابر قدرت حکومت قرار گرفت.

اعمال این قدرت تنظیمی شامل حوزه تصمیم‌گیری و سیاستگذاری و اعمال تصدی گسترده بود، به گونه‌ای که در این دوران تصمیم‌ها، و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط به نهادهای حوزه عمومی، توسط دیوانسالارانه حکومت، با یا بدون مد نظر داشتن نفعی

خاص، برگرفته می شدند: <sup>۱</sup> از سیاستگذاری فرهنگی و اجتماعی تا مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مطبوعات، رسانه‌های همگانی، فضاها و اجتماعی و فرهنگی، انجمن‌های داوطلبانه و قوتی برنامه‌های آموزشی، دینی و ورزشی. بدین گاه نیز، نظر به قدرت اقتصادی و سیاسی بالای حکومت، بسیاری از نهادهای حوزه عمومی برای تداوم حیات به حکومت پیوستند و یا وابسته شدند و بدین سان «حوزه‌های همگانی حکومتی» را پدید آوردند، همچون دانشگاه‌ها، مدارس دولتی، روزنامه‌های دولتی، موزه‌ها، مراکز فرهنگی و حتی احزاب سیاسی دولتی.

روند صنعتی شدن و رشد اقتصاد و تجارت نیز در جوامع، به گسترش و توان حوزه عمومی کمک موثری کرد، بگونه‌ای که در سده اخیر گونه‌هایی قوی و تأثیرگذار از انواع رسانه‌هایی که می‌توانند به عنوان حوزه عمومی عمل کنند شکل گرفتند که برآیند مستقیم توسعه صنعتی و اقتصادی بود، همچون وسعه رسانه‌های نوین ارتباط همگانی مانند رادیو و تلویزیون و شبکه‌های رایانه‌ای، توسعه صنایع فرهنگی همچون روزنامه‌ها و نشریات توسعه فضاها و آموزش و نهادهای داوطلبانه غیر حکومتی. اگر چه این توسعه به خودی خود امری حیاتی بود ولی پیامدهایی منفی نیز به همراه داشت که سرانجام «صنایع فرهنگی بسته بندی شده» را به یکسان برای همه اقشار جامعه تقسیم می‌کرد. به

آن دلیل که اینگونه صنایع یا در اختیار نهادهای حکومتی بودند و یا در اختیار احزاب سیاسی. ابر رسانه ها و اشخاص صاحب نفوذ که این خود به راحتی می توانست در جهت دادن به این رسانه ها نقش مهمی داشته باشد. روشن است که رسانه ها و عرصه های فرهنگی حکومتی یا تجاری با منافع خاص جایی برای نقد همگانی کارکرد حکومت و منافع اقتصادی جامعه و همچنین، جایی برای ابراز تنوع افکار و سلايق و نوع نقدها در حوزه عمومی باقی نمی گذارد و خواسته یا ناخواسته، گروه های مختلفی از مردم یا انجمن ها که توان مشارکت در این عرصه به سمت کسب قدرت حرکت کرده را از دست خواهند داد و جای آنها را اشخاص با منافع خاص خود و نه صرفاً عمومی پر می کنند. در حالیکه، اصل بنیادین حاکم بر حوزه عمومی را در فراگیر بیودن و حضور آزادانه و برابر همه مردم را در آن می دانیم، که بدین گونه، پاسداشت این حوزه در برابر عوامل مداخله جوی حکومت و نهادهای ضد منافع عمومی، بوسیله ساز و کارهای حقوقی، به عنوان اصلی مکمل ضرورت نمایی می کند.

باید افزود که هابرماس تحقیق خود را با عنوان تحول ساختاری در حوزه عمومی، در دهه هفتاد میلادی و با توجه به جوامع صنعتی اروپایی انجام داده است.<sup>۱</sup> و با آنکه پس از آن برخی از شرایط اجتماعی به سود تقویت حوزه عمومی دگرگون گشته اند ولی باز

---

<sup>1</sup>Habermas, Jürgen. "The structural transformation of the public sphere, tr. by T. Burger and F. Lawrence, MIT and Polity Press, U.S.A., 1989.

شرایط کلی حاکم یعنی رشد صنعتی شدن و توان نهادهای بازارهای همچنین ابعاد گسترده حکومت بحای خود باقیست و تازه در دیگر کشورهای جهان همین الگو مورد بهره برداری کشورهای مختلف واقع می شود؛ و حوزه عمومی در کشورهای مختل همچنان با چالش های مذکور و شاید شدیدتر نیز رو به روز می باشد.

### مبحث دوم- حوزه عمومی و حقوق اساسی

حوزه عمومی با توجه به آن ویژگی ها و کارکردهایی که بدان بر شمرده شد، اهمیتی بنیادین برای آزادی های فرهنگی و نظام حقوق اساسی پیدا می کند و از هر دو سو، به عنوان مولفه ای برای پویایی و فرازندان آنها عمل می کند: از یکسو فضای آزاد و پویا برای افراد فرا می گستراند تا به آفرینش و کنش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دست زنند و نظام فرهنگی و سیاسی خود را آزادانه استوار سازند و در دیگر سو نظام حقوق اساسی را با فرازاندن حوزه ای پویا و عملی برای مشارکت سیاسی از راه مشورت، مباحث و ارتباط عمومی از رخوت طولانی خود برهاند: حتی امروزه در سخت ترین شرایط برای پویا ساختن ساز و کارهی مردم سالاری، حوزه عمومی با توسل به فن آوری های نون ارتباطی، ساختاری را در هم می تند که ارتباط میان نمایندگان و انتخاب کنندگان آنها، نزدیک تر از الگوهای باستانی آن باشند.



این پویایی امکان‌پذیر است اما به شرط آنکه، حوزه عمومی بتواند خود را از دگرگونی و استحاله بازدارنده‌ای که بدان فروغلتیده است وارسته سازد و پویایی خود را بازیابد؛ هر چند که بازیافت دوباره این حوزه در نظر، نظریه پرداز مهم آن، دیگر بلحاظ ساختاری شدن نیست و باید تدابیری دیگر برگرفت: راهی که هابرماس پیشنهاد می‌دهد، صیانت از حقوق شهروندی، به ویژه حق‌هایی ارتباطی و ایجاد ساز و کارهایی برای مردم سالارینه کردن بیشتر ساختارهای درونی حکومت است.<sup>۱</sup> از دید وی یک ساختار و نهاد قوی حقوقی لازم است تا با امکان دادن عملی به شهروندان برای مشارکت بیشتر کنترل قدرت رسانه‌ها و احزاب و حفظ استقلال آنها در برابر حکومت و ایجاد ساز و کارهایی برای ارتباط نمایندگان مردم با انتخاب کنندگان شان و نقد و نظارت‌پذیر ساختن اعمال حکومت، به حفظ استقلال و آزادی حوزه عمومی کمک کرد.<sup>۲</sup>

بدین گاه، اهمیت ساز و کارهای حمایتی نظام حقوق اسای و به ویژه حق‌ها و آزادی‌های فرهنگی، برای حوزه عمومی جنبه حیاتی خود را نشان می‌دهند: نظام حقوق اساسی از یکسو وظیفه دارد تا با صیانت از حق‌ها و آزادی‌های شهروند، با ویژه آزادی‌های فرهنگی، حضوری و مشارکت آزادانه مردم در حوزه عمومی را تضمین کند و

---

<sup>2</sup>Habermas, Jürgen. Between the facts and Norms, I bid, p.p. 122-123, 422-423.

آنها را در برابر قدرت فائقه و نهادهای مدنی و حکومتی حمایت کند. به سوی دیگر برآورد این وظیفه از نظام حقوق اساسی انتظار می رود که کارکرد مبتنی بر حقوق و سازمان مند نهادهای حوزه عمومی را تنظیم و تضمین نماید و در کنار آن مداخله حکومت در حوزه عمومی را به رسمیت مداخله مثبت منطقی برای بالیندگی مستقل این حوزه جهت دهد.

ایجاد ساز و کارهای قوی برای ارتباط مردم با نهادهای حکومتی ، نظرات پذیر ساختن اعمال آن و وابسته ساختن تصمیم گیری قانونی و اداری به مشورت پیش با حوزه عمومی از راه رسانه های ارتباطی نوین، وظیفه ای بس مهم برای حقوق اساسی پنداشته می شود، همچنین تضمین ابتدای کارکرد این رسانه ها و نهادها بر این اهدافی ضرورتی است گریز ناپذیر:

(۱) اعتماد و پاسخگویی؛

(۲) مشروعیت و قابلیت توجیه متقابل؛

(۳) خدمات رسانی بیشتر به شهروندان و جلب رضایت آنان؛

(۴) دسترسی مناسب به امکانات؛

(۵) نمایندگی و تصمیم گیری اثر بخش؛

(۶) مشارکت مبتنی بر اطلاعات و کنکاش ها؛

(۷) حضور و مشارکت فراگیر؛<sup>۱</sup>

با فرازاندن چنین نظامی، می توان «در هم پیوستگی بنیادین» سه مولفه آزادی های فرهنگی، حوزه عمومی حقوق اساسی را تثبیت کرد که به واقع یک طبقه ارتباطی ساختاری ایجاد می کنند: از یک سو، نظام حقوق اساسی ناچار است تا برای پویا ساختن و اعمال هر چه عملی تر حق بر مشارکت افراد در تعیین سرنوشت خود، به پویا و عملی ساختن آزادی های فرهنگی و بستری عملی برای مشارکت آنان اقدام نمایند و بدین منظور می تواند از الگوی مردم سالاری مشورتی در هر چه بیشتر ساختن ارتباط، توافق و مشارکت شهروندان بهره جوید. فرازاندن چنین الگویی نیازمند افراشتن و تامین حوزه های همگانی برای ارتباط، مشارکت و کنش چندسویه شهروندان است. از سوی دیگر، این آزادی های فرهنگی است که از یکسو پرورش فرهنگی شهروندان را تضمین می سازد و از آنجا سوی، مشارکت افراد را در زندگی فرهنگی در کلی ترین معنای خود بایسته می دارند. اما خود این آزادی ها نیز نیازمند بستر اجرایی و نظام تضمین گر و تأمین کننده حقوق اساسی هستند. برای بررسی این به هم پیوستگی و نقش حقوق اساسی در تضمین

---

<sup>1</sup>Clift, Steven L., "E-Government and Democracy" Available at: <http://publicus.net/e-government>, 2002, P.8.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooen.com](http://www.kandooen.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

آزادی‌های فرهنگی می‌توان به یک مطالعه موردی مانند نظام حقوق اساسی جمهوری

اسلامی ایران دست زد.

[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)  
[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)  
[www.kandooen.com](http://www.kandooen.com)



جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)



[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

این حقیقتی روشن است که تمام حق‌ها و آزادی‌های بشری، تا آن‌گاه که در متن قواعد و هنجارهای الزام‌گنجانده و تدوین نگردند، تنها آرمان‌های انسانی زیبایی هستند که ممکن است به گاهی رعایت و به گاهی نقض گردند و این مغایر با قطعیت قواعد حقوقی است؛ و نیز تا بدان‌گاه که ساز و کارهای قوی اجرایی برای عملی و پایبندان ساختن این حق‌ها و آزادی‌ها فرازنده نگردند، باز اینها، همچون گنج‌های مکتون در پشت شیشه موزه‌ها هستند که کسی از ذی‌حقان را یارای بهره‌مندی از آن نیست و این را نیز مغایر با عمومی بودن قواعد حقوقی می‌باید دانست که بر مبنای آن تمام قواعد و مقررات باید برای همگان اجرا و نهادینه گردند.

بنابراین صرف اهمیت بر شماری و والاپنداری حق‌ها و آزادی‌ها، تنها به گاه نظر پردازی آغازین بکار آید، کاری که دو فصل نخستین این نگارش در مورد آزادی‌های فرهنگی و حوزه‌ی آهنگ انجام آنرا داشته است ولی همین اهمیت نظری بر شمرده، خود به تنهایی، چشم انداز زمینه‌های تضمین و محقق ساختن این دو مقوله را در بارگاه عالی حقوق اساسی به روشنی ترسیم ساخته است. چه اینکه، آن‌گونه که عنوان گشت، آزادی‌های فرهنگی و حوزه عمومی رابطه‌ای حیاتی با یکدیگر با نظام حقوق اساسی دارند که هر

یک مکمل و تضمین کننده یکدیگراند و اهمیتی که برای دو مقوله نخست عنوان شد  
منطقاً این بایستگی را به دنبال می آورد که نظام حقوق اساسی نیز می باید این خود را به  
آزادی های فرهنگی و حوزه عمومی ادا کند.

اما این نظام هنجارین را چگونه تضمین و تنظیم دامنه حق مدار آزادی های فرهنگی و

عموم گستر حوزه عمومی شاید که به یکسو فرازاندن نظام «عدالت فرهنگی» را بپاید و

پاسداشت این دامنه های آزاد را در برابر دامنه پرهیمنه حکومت، که حتی قدرت تضمین

و تنظیم خود را از آن برمی گیرد، بیارد؟ چگونه می توان قواعد حقوق اساسی را برای

تنظیم رابطه فرهنگی مردم و حکومتش بکار بست، آنگونه که اگر سخن از برآمدن و

پدیدای نسلی از حق ها با عنوان «حق های فرهنگ» به میان می آوریم و لزوم والاپنداری و

پاس نهشت آنها را روا می داریم: بدانگاه نیز، ابزارهای پایبندان سازی آنها را برای حدود

و حیطة کارکرد حکومت مشخص سازیم؟ این پرسش مهمی است که در اینجا اصولاً

رابطه حقوق اساسی و به دنبال آن حکومت با عرصه فرهنگی جامعه چه می تواند باشد و

استوار بر چه مبنایی؟ چه اینکه به هر روی اینک که حکومت ها پیش از صورت بندی

ابتدایی و نظری مبانی حقوق فرهنگی، دست دخالت خود را با سر تضمین و تامین فراز

آورده اند و عرصه های از پیش آزاد و مردمی فرهنگ را به زیر سیطره دیوانسالاری و

نهادین سازی کسب مجوز محور فروکشیده اند؛ گاه آن است تا با باز نهادن است

تضمین گر آزادی محور حکومت و در بستن دست تطاول دخالتگر تخطی محور آن، به تعیین حد و مرزهای روشن حضور حکومت با ابتدای بر قواعد حقوق اساسی تامین کنیم.

آنچه تاکنون بیشتر در کانون توجه قرار می گرفت حق های فرهنگی و لزوم برآورد آنها به ویژه بدست حکومت بود که در سه دهه گذشته همواره در بوف جریان نظری توسعه فرهنگی و به ویژه از سوی سازمان های فرهنگی چون یونسکو صورت بندی گشته است و پیامد آن نیز برزو جریان سیاستگذاری فرهنگی است؛ خواسته های که طرفداران توسعه فرهنگی از همه حکومت ها دارند که برای توسعه جریان فرهنگی در کشورهای خود به برنامه ریزی جدی کوتاه و بلند مدت و تدوین سیاست های لازم در این عرصه دست زنند. بدون در نظر داشتن اینکه آغازین هدف حکومت در ورود به عرصه فرهنگی چه بود؛ اینکه برخی حکومت ها با درک روشنی از لزوم فعالیت در این زمینه عهده دار به پای نهادن جریان با ثبات توسعه فرهنگی گشتند، یا اینکه از آنان برخی، به سوی ایجاد رفاه همگانی رهنمون شدند و حتی حکومت هایی نیز که فرهنگ را چیزی جز زینت و موزه نمی پنداشتند به سیاستگذاری فرهنگی هر چند بصورت تبلیغات و تزئینی روی آوردند؛ به هر حال این ورود در ابتدا گرمی داشته شد و استقبال گردید ولیکن عرصه آزادی محور فرهنگ را تاب میهمان نوازی بیش از سه دهه نیازست، بویژه حکومت های



میهمانی که دیگر به فرط فربه جای میزبان خود را برگرفته بودند آنگونه که دیگر خروج حکومت می بایست گرامی داشته شود: نکته ای که به روشنی نشان می دهد که یک حکومت عقلانی باید گاه مقتضی ورود و خروج خود را به عرصه های اجتماعی نیک بداند.

از این روست که مساله آغازین ما یعنی «حق های فرهنگی» اگر نه تبدیل نشود، که بسط می یابد به بارگاه «آزادی های فرهنگی» که اینک می بایست در برابر دست اندازی های حکومت صیانت شود؛ چرا که در ابتدا او اگر برآورد حق های فرهنگی لازم می نمود اینک تعیین حدود موجه اقدام های حکومت در برآورد این حق ها بود، حدودی که دستگاه دیوانی حکومت را از ورود به عرصه های آزاد حق های فرهنگی شهروندان باز ایستادند. به یاد باید داشت که آن ضرورتی که حکومت ها را بره ورود و ایفای نقش در عرصه فرهنگ فرا می خواند و به عبارتی عامل موجه دخالت حکومت ها، لزوم تأمین آن حق های فرهنگی بود که دیگر در جوامع رفاهی کنونی، جز بدست توانگر حکومت با پشتوانه نظام حقوقی و اقتصادی اش برآورد ناشدنی می نمود: تأمین آموزش همگانی، حمایت از صنایع گسترده و عمومی فرهنگی و فرازاندن نهادهای متولی فرهنگی در سطح جامعه، با توجه به اصل برابری فرهنگی که به لحاظ منطقی خود را به جرگه

عدالت پیوند می‌زد، البته به عنوان مطالبه‌هایی فرازمند بر دوش حکومت قرار می‌گرفت و با ایجاد تعهد به فصل و نتیجه، بر آن سنگینی می‌کرد.

این دیگر به عنوان امری خود پیدا (بدیهی) عنوان می‌گشت که «اگر هر فرد انسانی این حق را دارد که به مثابه بخشی از شأن خود در میراث فرهنگی و فعالیت‌های فرهنگی اجتماع یا اجتماعات مختلفی که شخص به آن تعلق دارد، مشارکت نماید؛ بطور منطقی مسئولان اجتماعات موظف اند، تا آنجا که منابع آنان اجازه می‌دهد، لوازم مورد نیاز چنین مشارکتی را برای فرد فراهم آورند.»<sup>۱</sup> تلاشهای سازمان‌های بین‌المللی و توصیه‌نامه‌ها و

اعلامیه‌ها عامل دو چندانی بود برای موجه ساختن دخالت حکومت‌ها در عرصه فرهنگی که با برگشتن سیاست‌های توسعه فرهنگی تدوین بودجه فرهنگی و آنگاه قوانین و مقررات گوناگون در آن عرصه، فرازاندن دستگاه‌های ایوانی فرهنگی همچون وزارت فرهنگ، سیاستهای حمایتی یارانه‌ای آغاز گشت، یعنی همه آنچه که حکومت را به قدرت بی‌رقیب فرهنگی تبدیل می‌کند؛ و از آنجا که تجربه تاریخی حقوق اساسی نشان می‌دهد. هر قدرتی می‌تواند تبدیل به قدرت مطبق و سرکش شود، این بار نیز حداقل در آن کشورهایی که از توسعه یافتگی حقوق اساسی بهره‌مند نبودند، گواه تکرار این تجربه

هستیم. اینکه برخی حکومت‌ها، در پناه توجیه تأمین و حمایت فرهنگی و در سایه نبود اصول و هنجارهای روشن حقوقی برای چهارچوب دارو سامان‌مند کردن اعمال حکومت، خود را بجای فرهنگ سازان جامعه و به عنوان بزرگترین دستگاه فرهنگی آن نشان داد. همین بودن که حتی طرفداران حضور تأمین‌گر حکومت در عرصه فرهنگی نیز از همان آغاز مخالف چنین گسترش صلاحیتی برای حکومت بودند: حکومت نیابد محتوای فرهنگ را تعیین کند یا درباره ارزش آثار و بیان‌های مختلف فرهنگی به داوری بپردازد. کنترل حکومت بر فرهنگ به عنوان یکی از بزرگترین بلایای عصر کنونی، آزادی فرهنگ ورزان اخلاق را مختل می‌سازد، حال آنکه عرصه فرهنگی در سرشت خود، جولانگاه اندیشه‌های آزاد پرسشگر، آفریننده و نوآور و بیان، ارتباط و انقاد است؛ از این رو دفاع از دخالت حکومت تا بدانجا شود که دستگاه ایوانی پر قدرت آن در خدمت توسعه مردمی فرهنگی بند گردد.<sup>۱</sup>

بدنبال این ابزار نگرانی بود که جریان ضد کنترل فرهنگ شکل گرفت و از به نقد کشیدن برنامه‌ریزی فرهنگ آغاز شد: «اگر برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ راه یابد، دیوان سالاران و سیاستمداران فرصت می‌یابند محتوای فرهنگ را نیز تعیین کنند و ... در این صورت

---

».

هنرمندان به اشاعه دهندگان و مدافعان افکار رسمی و ایدئولوژی آنان تبدیل خواهند شد.<sup>۱</sup> و تا به نقد گذاردن اعمال و اقدام های جزئی اما مهم حکومت دامن گسترده، بگونه‌ای که سرانجام سهم از مشخص ساختن دامنه اقدام حکومت به بیان عام درآمد:

وظایف حکومت در زمینه فرهنگ باید عبارت باشد از:

تشویق آفرینش هنری بدون کوشش برای کنترل آن،

- ایجاد ابزارهای مالی و قانونی ضروری، به وجود آوردن زیر ساخت‌ها و تاسیس

نهادهای تخصصی برای حمایت از فعالیتهایی که به فرهنگ مرتبط است و جز

این‌ها، به منظور توسعه زندگی فرهنگی،

- ایجاد امکانات برای دستیابی آزادانه به زندگی فرهنگی و تشویق به مشارکت مردم در

زندگی فرهنگی.<sup>۲</sup>

با توجه به این بایسته‌ها، می‌توان نقش و جایگاه حکومت را در عرضه فرهنگی، در سه

دسته کلی عنوان کرد: نخست اینکه، نقش حکومت، یک وظیفه «بنیادین و اساسی»

حمایت از میراث، تنوع و هویت فرهنگی جامعه است که جز بدست توانایی حکومت

امکان پذیر نیست، همچون توزیع عادلانه امکانات بنیادین فرهنگی، پاسبانی مادی و

---

« . »

» . :



معنوی از میراث و تنوع فرهنگی، ارتقای آگاهی‌های عمومی، بازنمایی فرهنگی جامعه در سطح بین‌المللی. دومین وظیفه حکومت، کمک و همیاری فرهنگی است، بدان معنی که وظیفه حکومت حمایت از امور فرهنگی تا آنجاست که بخش‌های خصوصی یا عمومی غیردولتی را قادر به انجام فعالیت فرهنگی در سطح گسترده سازد. در این نقش از حکومت انتظار می‌رود که به حمایت حقوقی، اقتصادی و اجتماعی از این بخشها با فرازاندن نهادها و رویه‌های حقوق حمایتی، ارائه کمک‌های مادی و حمایت از ابتکار و تشویق انواع برنامه‌های فرهنگی بدون اعمال تبعیض و بدون هیچگونه چشم‌داشتی که دریافت‌کنندگان این کمک‌ها را ممنون حکومت سازد.<sup>۱</sup>

نقش سوم حکومت را وظیفه نظارتی، داوری و انتظامی آن می‌باید دانست که به موجب آن، حکومت به عنوان یک نهاد قانونگذار و قضایی، موظف است تا نظام قانونی کارآمد و فرهنگ - محوری را برای انتظام امور فرهنگی بر پایه اصل حاکمیت قانون و اصل ضرورت جامعه مردم سالار ایجاد نماید و آنگاه تنها برای اطمینان از اینکه این امور فرهنگی بر طبق «حقوق عمومی» انجام می‌شود، نظارت و قضاوت کند:

ضوابط حکومتی در عرصه فرهنگ، نخست باید برگرفته از اصول قانون اساسی و آزاد و دیدگاه‌های مردم و به ویژه اصحاب فرهنگ باشد و سرانجام اینکه، تنها اصول حقوق

عمومی است که باید مبنا عمل حکومت در این زمینه قرار گیرد؛ یعنی «امنیت ملی، منفعت ملی، حریم خصوصی»<sup>۱</sup> و هر گونه محدودیت و حد و مرز دیگری که بر عرصه فرهنگ از سوی حکومت بار می شود باید بر مبنای ضرورتی باشد که بتوان آنرا در یک جامعه مردم سالار موجه جلوه نمود؛ همچنانی که ماده ۴ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ نیز اعمال محدودیت بر این حقوق را تنها به موجب «قانون» مجاز می داند.

بدینسان با مشخص ساختن حدود وظایف و اختیارات حکومت از یک سو و به سوی دیگر، مبانی و دامنه آزادی های فرهنگی و حوزه عمومی، آنچه باقی می ماند، نظام تضمین گر حقوق اساسی است که می بایست هنر خود را با فرازاندن رابطه ای عادلانه و پایا و خدشه ناپذیر میان این دو در طبق عمل بگذارد.

به عنوان یک مطالعه موردی این قوت تضمینی را در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران به مدافه می نهیم: در بخش اول، با تامل بر اینکه جایگاه آزادی های فرهنگی پیش بینی شده در این نظام چیست و چه ابزارهایی برای حمایت و برآورد آن فرازانده شده اند که در ابتدا به ابزارهای قانونی و آنگاه به نهادهای مستولی فرهنگی اشاره می گردد؛ و در بخش دوم نیز با بررسی و نقد این ابزارها، اقدامهای سلبی و ایجابی (منفی

---

<sup>1</sup>Weeramantry, C.G., Justice without Frontiers: Furthering Human Rights, Kluwer law International, Hague 1997, p.259.

و مثبت) حکومت جمهوری اسلامی ایران در راستای پاسداشت آزادی‌های فرهنگی و حوزه عمومی به سریر بحث نشانده می‌شود. که انجام کلام، بررسی این نکته خواهد بود که آیا آزادی‌های فرهنگی و حوزه عمومی و حقوق اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران می‌تواند مکمل و تضمین کننده شایسته یکدیگر باشند یا نه.

### بخش اول- جایگاه آزادی‌های فرهنگی در نظام حقوق اساسی نظری

پس از برشمردن اهمیت آزادی‌های فرهنگی و مبانی استوار آن، مساله مهم دیگر جایگاه آن آزادی‌ها و میزان بها و توجهی که بدان در یک جامعه پرداخته می‌شود، روی می‌نماید که باید در قالب نظام حقوق اساسی آن جامعه مورد بررسی قرار گیرد. از آنجا که، نظام حقوق اساسی را موظف می‌دانیم تا تمام ابزارهای خود را برای پاسداشت آزادی‌های فرهنگی بکار گیرد و از آنجا که بدین جهت، این نظام بیشتر و ابزار حکومت را مد نظر و خطاب قرار می‌دهد، بر آن است تا به بند نظم کشیدن ارتباط میان این آزادی‌ها و حکومت همه ابزارهای خود را بکار گیرد.

روشن است که با بررسی این ابزارها می‌توان رویکردی را که هر نظام حقوق اساسی به این ارتباط دارد یا می‌تواند داشته باشد، دریافت که بدین وسیله نیز می‌توان جایگاه آزادی‌های فرهنگی را مشخص ساخت. بی‌گمان مهمترین این ابزارها را در قوانین موضوعه می‌باید جست؛ از قانون اساسی که مشخص کننده رابطه مردم با حکومت و

اعلام دارندۀ حق‌های آنان در برابر حکومت که موظف به تضمین و تامین آن‌هاست تا قوانین عادی و دیگر مقررات که به سهم خود به نهادین ساختن عرصه فرهنگ و آزادی‌های فرهنگی به تبع آن می‌پردازند.

اما نظر به اینکه آزادی‌های فرهنگی اداری دو جنبه آزادی‌های سلبی و ایجابی می‌باشند، رویکرد این بررسی نیز با تاسی از آن جنبه‌ها مبتنی خواهد بود بر شناخت جایگاه این آزادی، آنگونه که در قوانین ذکر گشته و البته نهادهایی که برای تضمین و تامین این آزادی‌ها فرازانده گشته‌اند. که در قوانین ذکر گشته‌اند. که به عنوان حقوق اساسی نظری-

آنگونه که در عالم نظر وجود دارد و به آن می‌توان استفاده کرد- در این بخش به بحث گذارده می‌شود؛ اما این رویکرد را گریزی از آن نیست که در کنار آن چایگاهی که در قوانین و نهادهای فرهنگی برشمرده است، به نقد عملکرد و اقدام‌های حکومت و در واقع پیامدهای خواسته یا ناخواسته‌ای که این قوانین و کارکرد آن نهاد در عرصه آزادی‌های فرهنگی داشته‌اند، پرداخته شود، که به بخش دوم و بررسی عملی جایگاه آزادی‌های فرهنگی مربوط می‌شود.

به این بخش اما، هدف آن است تا قوانین و مقررات مرتبط با آزادی‌های فرهنگی و نیز نهادهایی که «نقشی عمده» در عرصه فرهنگ با سیاستگذاری، اجرا با نظارت دارند برشمرده شوند. با ابتدای بر نتیجه اولیه‌ای که از این بخش حاصل می‌شود، یعنی حجم



گسترده دخالت حکومت در عرصه فرهنگ، نقد و انتقاد این قوانین و نهادها در بخش

دوم فصل حاضر است که جایگاه عملی آزادی‌های فرهنگی را نشان خواهد داد.

### گفتار اول- آزادی‌های فرهنگی در قوانین موضوعه

قوانین و مقررات جامعه را به عنوان مهمترین ابزار نهادین کننده، به رسمیت شناسنده و

ادعا پذیر سازنده حق‌های بشری می‌دانیم که به موجب آنها، هر صاحب حقی می‌تواند

آزادانه حق‌های خود را در پناه این قوانین و مقررات اعمال کند. هر چه باشد، بناچار باید

پذیرفت که «حفظ حقوق فردی مستلزم حداقلی از مداخله- یعنی دست کم حفظ نظم و

قانون است و بنابراین، وجود دولت یکی از شروط قبلی اعمال آن حقوق است.»<sup>۱</sup>

حداقل انتظاری که از قانونگذار می‌رود، اعلام این حق‌ها و انوارج آنها در متون قانونی

الزام آور است؛ یعنی حداقل روشی که می‌تواند از صاحبان حق‌ها حمایت کند و بدین

گام، هدف قانونگذار تنها حمایت از اینان و حفظ نظم عمومی باید باشد، چه اینکه از

قوانین که باید عام و شکلی باشند انتظاری جز این نمی‌رود. اما اگر قانونگذار در این

قوانین دست به دگرگون ساختن محتوای حق‌ها و آزادی‌های ناشی از آن بود، چه

توجیهی می‌توان برای آن ارائه داد؟ پرسشی که به ویژه در قلمرو حق‌ها و آزادی‌های

فرهنگی جنبه‌ای بنیادین می‌یابد: با توجه به اینکه نظام فرهنگی هر جامعه برآمد از

پندارها و کردارهای اعضای آن جامعه است که در طول زمان در فرایند تبادل و پیشرفت، دگرگونی می یابد و روشن است که امور فرهنگی در سرشت خویش، تحول یابنده اند، حتی در جوامع بسته. حال، هر چه فضای عمل جامعه ای بازتر و دامنه امکانات آن فراختر باشد، آفرینندگی و دگرگونی فرهنگی افزون تر می گردد که پیامد مستقیم آن فزونی چند سانی (تنوع) فرهنگی است.

آنچه به عنوان یک مساله مهم روی می نماید این است که چگونه قانونگذار می تواند در این عرصه که ذاتاً پویا و متحول است و چند فرهنگی مشخصه بازر آن؛ اقدام به وضع قانونی کند که اساساً قطعی و دیربازنگری شونده اند. در مفهوم ماهوی قانون نیز، بیم از این است که قانونگذار به ماهیت و محتوای فرهنگی دست یا زد؛ در حالیکه اصل را بر این نهادیم که هر گونه بیان فرهنگی در سرشت خود آزاد و ارزشمند است. چگونه قانونگذار می تواند قانونی را که اساساً باید عام و قطعی باشد، در عرصه چند گونه، متکثر و متفاوت فرهنگ وضع کند. که بطور برابر باید از حقا آزادی های همگانی حمایت و پایندان نماید؟ از لحاظ ماهوی، به هر حال، قانون باید یک محتوا، یک بیان و یک قالب فرهنگی را منظور و حمایت کند. به عنوان نمونه، در یک جامعه چند زبانی، چند دینی، چند قومی و سرانجام چند فرهنگی، قانون چگونه می تواند تنها یک زبان، یک دین، یک قوم و یک فرهنگ را به رسمیت و شایسته تضمین بشناسد، در حالیکه بنا به اقتضای

عدالت، همه ساکنین یک جامعه، به یک اندازه شایسته احترام و بهره‌مندی از حق‌های انسانی می‌باشند. بنابراین بویژه در عرصه فرهنگ، منطقم عدالت است که قانونگذاری ملزم خواهد کرد تا یا وارد تعیین محتوای قوانین مشخص کننده حق‌ها و آزادی‌ها نشود و یا اینکه از همه بیان‌ها و محتوای فرهنگی بهره‌مند از حق و آزادی، به یکسان حمایت کند.

به هر روی، امروزه تقریباً همه حکومت‌ها با انجام سیاستگذاری و برنامه ریزی، تدوین قوانین و مقررات و تصدی و اجراء، به بخش ثابت و مهمی از عرصه فرهنگ در جوامع کنونی تبدیل گشته‌اند. از جمله در ایران که پیشینه ورود حکومت و اعمال حاکمیت و تصدی بطور جدی به آغاز دوران توسعه فرهنگی باز می‌گردد، زمانی که دیدگاه‌های مربوط به ضرورت این توسعه به میان سیاستمداران و اندیشمندان چند دهه پیش ایران راه یافت؛ بگونه‌ای که از چهل سال پیش به این سوی گواه جدی شدن فرایند وضع ضوابط فرهنگی و نیز و سر برآوردن نهادهای فرهنگی و قوت گرفتن وزارت هستیم. با توجه به همین پیشینه اعمال حاکمیت و تصدی حکومت بود که پس از دگرگونی در نظام حکومتی و روی کار آمدن حکومت انقلابی جمهوری اسلامی، بنا به اقتضای انقلابی و اسلامی بودن آن که خواهان دگرگونی بنیادی همه ساختارهای جامعه بود، عرصه فرهنگ نیز بی‌بهره از این دگرگونی سیاسی نماند و پذیرای اقدامهای گسترده

حکومت جدید گشت: بگونه‌ای که اینکه پس از گذشت نزدیک به سه دهه از شکل‌گیری این حکومت، افزایش توجه آنرا به عرصه فرهنگ، از خلال سیاستگذاری‌های کلان، وضع قوانین و مقررات مختلف و گسترده در تمام ابعاد فرهنگی، تصدی بخش عمده‌ای از فرهنگ و از فرهنگ و انجام امور مختلف فرهنگی گواه هستیم که بی‌گمان نشان از میزان اهمیت بالایی است که این حکومت به ترویج و توسعه فرهنگ در کشور ارزانی می‌دارد.

جایگاه آزادی‌های فرهنگی را در نظام حقوق اساسی ایران می‌توان با رویکردی که حکومت به فرهنگ و حقوق فرهنگی در درجه اول در قوانین و مقررات موضوعه آن دریافت و به ویژه قانون اساسی سرلوحه رویکرد وظایف حکومت را در عرصه فرهنگ مشخص می‌دارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در مقام قانونی بنیادی و سرسلسله تمام قوانین و مقررات، مشخص دارنده حق‌ها و آزادی‌های افراد و رویکرد و صلاحیت حکومت در برابر آنهاست. حال آنکه قوانین و مقررات عادی در زمینه فرهنگ، بیشتر وضع کننده رویه عملی اعمال آزادی‌های فرهنگی به شکلی منظم و در چارچوب قانون اساسی می‌باشند. از این روی، گفتار حاضر را در طی دو مبحث زیر ادامه می‌دهیم:



## مبحث اول: جایگاه آزادی‌های فرهنگی در قانون اساسی

نخست باید به این حقیقت اشاره کرد که در نظام حقوقی ایران هیچ‌گونه اعلامیه یا منشور حقوق بشر و آزادی‌ها که سنگ بنا و پشتیبان قانون اساسی و توسعه دهنده حقوق مردم در برابر حکومت باشد، آنچنانی که از اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، منشور کبیر انگلستان و اعلامیه استقلال آمریکا سراغ داریم، صادر نشده است، بنابراین انتظار صدور اعلامیه‌ای در زمینه حقوق و آزادی‌های فرهنگی نیز به عنوان یک ترجیح، بیهوده می‌نماید. بنابراین به همان چندین اصول قانون اساسی کنونی هر چند هم که اندک یا مبهم باشند نیز چنگ اکتفاء می‌باید لرزد. چرا که در بیشتر موارد مساله افزون و فربه بودن اعلامیه‌های حق‌ها و اصول قانون اساسی نیست، بلکه مساله بیشتر این است که همان اندک اصول بیان دارنده حق و آزادی‌ها به نیکی رعایت و عملی گردند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۶/۵/۶۸ اما، در کنار بخش‌های مختلفی که وجود دارد، بخش مستقلی به نام فرهنگ خالی مانده و عنوانی مشخص از حق یا آزادی‌های فرهنگی نیز به میان نیامده است؛ اما دو دسته از اصول این قانون مستند که در حد خود دامنه‌ای از گستره آزادی‌های فرهنگی را مشخص می‌سازند. شماری از مصادیق آنرا بهره‌مند از تضمین و لزوم تأمین.

### بند اول- اصول مربوط به آزادی‌های فرهنگی در معنای کلی

نکته‌ای پس از مهم در شناخت جایگاه آزادی‌های فرهنگی در قانون اساسی ایران. که به واقع ویژگی بارز این قانون محسوب می‌شود، اشاره‌ی مصرانه قانون اساسی به جایگاه و شأن والای انسان، حق مشارکت وی در تعیین سرنوشت خویش از یکسو، و به سوی دیگر اختیارات و وظایف گسترده‌ای است که برای تأمین این شأن و حق انسانی بر عهده حکومت می‌گذارد. نکته قابل توجه دیگر، دینی بودن و اولویت احکام دینی بر تمام اصول قانون اساسی و ارکان حکومت می‌باشد<sup>۱</sup> که نشان می‌دهد هر گونه مقرر در هر زمینه و از جمله زمینه فرهنگی، را رعایت احکام دین اسلام است که رسمیت می‌یابد.

قانون اساسی از یکسو، در بند ۶ اصل دوم خود، جمهوری اسلامی ایران را نظامی متکی به از جمله «کرامت و ارزش والای انسان» می‌داند، اصلی که سنگ بنای آزادی‌های فرهنگی محسوب می‌شود. این قانون اما، از اصل مکمل کرامت انسانی یعنی اصل مشارکت در تعیین سرنوشت نیز غافل نمانده است و آنرا در اصول زیر به شیوایی بیان کرده است: در بند ۱ اصل سوم، دولت جمهوری اسلامی ایران را موظف ساخته است تا همه امکانات خود را برای تأمین از جمله «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» بکار بندد. در اصل ششم نیز به روشنی

اعلام می‌دارد: « در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود... » در اصل پنجاه و ششم نیز با بیان روشن حاکمیت ملی مردم ایران حاکمیت خدادای انسان « بر سرنوشت اجتماعی خویش » محترم بودن این حاکمیت و شیوه اعمال آن را اعلام می‌دارد. سرانجام در اصل یکصدم قانون اساسی است که ایجاد شوراهای محلی را برای پیشبرد سریع برنامه‌های مختلف اجتماعی پیش بینی می‌نماید تا گامی مهم رادر زمینه عدم تمرکز اداری و مشارکت مردم در مدیریت فرهنگی بردارد.

همین چند اصل به روشنی نشان می‌دهد که تا چه اندازه قانون اساسی به اهمیت ارزش و شان انسانی در ابعاد فردی و اجتماعی آن معترف است. بی‌گمان نخستین گام را در جهت احترام به آزادی‌های فرهنگی، در اعلام و احترام به کرامت انسانی می‌باید جست، اصلی که زیر بنای تمام اصول قانون اساسی باید تلقی گردد؛ از آنجا که همیشه این انسان و آزادی اوست که « اصل » محسوب میشود. بدین روی قانون اساسی در اصل نهم است که با تفکیک ناپذیر دانستن آزادی و استقلال و مدت تمامیت سرزمینی کشور از یکدیگر، نقض و فروکاستنی این دو مهم را به نفع یکی دیگر مطلقاً ممنوع می‌کند. دو اصل نوزدهم و بیستم قانون اساسی به صراحت برابری همه مردم ایران را در برابر قانون و در بهره‌مندی از همه حقوق انسانی سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی اعلام

می‌دانند. این دو اصل را باید در راستای تحقق بخشیدن به برابری فرهنگی و دستیابی به برابری به حق‌های ناشی از آن قلمداد کرد.

در کنار اهمیت به آزادی انسان، قانون اساسی از سوی دیگر، با شمردن وظایفی گوناگون برای حکومت، جایگاهی بس مهم و البته فراخ به حکومت ارزانی داشته است که در نتیجه، ابعاد حکومت را خواسته یا ناخواسته بسی بیشتر از حد انتظار گسترانیده است، نمونه بارز این وظیفه بر شماری گسترده را در اصل سوم می‌توان ملاحظه کرد. وظایفی که می‌توان آنها را در شمار صلاحیت حکومت در تأمین آزادی‌های فرهنگی برشمرد: قانون اساسی در این اصل از حکومت می‌خواهد تا همه امکانات خود را برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم از جمله «کرامت و ارزش والای انسان»، برای امور زیر بکار برد از جمله:

- ۱- ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائی اخلاقی ...
  - ۲- بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها ....
  - ۳- آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح، و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.
  - ۴- تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های عملی، فنی، فرهنگی ...
- رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی



همچنین اصل سی ام قانون اساسی دولت را به فراهم ساختن آموزش و پرورش رایگان برای همه ملت و گسترش تحصیلات عالی موظف ساخته است. این دو اصل و به ویژه اصل سوم، با برشمرده وظایفی بس گسترده- جایگاه مهمی برای حکومت در تامین حقوق ملت فرازانده است؛ وظایفی که آن را ملزم به تأمین اساسی ترین نیازهای یک جامعه در حال توسعه فرهنگی می دارد. یعنی بر شمردن گونه ای مشخص از آزادی ایجاب برای مردم که به موجب آن حق دارند تا برآورد نیازهای یاد شده را بدست حکومت ادعا و مطالبه نمایند: از جمله آزادی مطبوعات و رسانه های همگانی و اطلاعاتی. (بند دوم اصل سوم)، آزادی آموزش و پرورش و آموزش عالی (بند سوم اصل سوم و اصل سی ام)، آزادی دانشگاهی، تحقیق و جستجو و دستیابی به اطلاعات (بند چهارم اصل سوم) و آزادی های دستیابی به امکانات عادلانه از جمله امکانات فرهنگی (بند نهم اصل سوم: آزادی های که در بندهای مختلف این اصل مندرج می باشند و حتی خدشه ناپذیر برای پاسداشت و تامین آنها برای مردم اعلام می دارند.

### بند دوم- اصول مربوط به آزادی های فرهنگی در معنای مشخص

اگر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در برخی اصول خود، اشاره هایی کلی به آزادی های فرهنگی دارد، برخی اصول آن نیز بصورت «مشخص» از این امور نام می برد و از حقوق و آزادهایی که به آن معطوف می شوند:

اصل دوازدهم و سیزدهم به ترتیب به آزادی دینی پیروان مذاهب اسلامی و پیروان دیگر ادیان برشمرده اشاره دارد و آنها را در انجام آیین‌های دینی خود آزاد دانسته است. اصل پانزدهم با آنکه زبان و خط رسمی کشور را «فارسی» عنوان می‌کند، ولی «استفاده از زبانهای محلی و قوی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس» را آزاد اعلام می‌کند. می‌توان این سه اصل را یکی از اصول مهم پذیرش و احترام به چندسانی فرهنگی حداقل از نوع دینی و زبانی آن دانست.

اصل بیست و دوم قانون اساسی از جمله «حیثیت، جان و حقوق اشخاص» را مصون از تعرض می‌داند، که اگر برداشتنی موسع از این سه عبارت و به ویژه عبارت «حیثیت» داشته باشیم، می‌توان آنرا به وجدان، اعتقادات و پندارهای انسانی نیز تسری داد که باید آزاد از تعرض باشند. این اصل بیست و سوم است که با ممنوع داشتن صریح تفتیش عقاید و مواخذه افراد به سبب داشتن عقیده‌ای را اعلام می‌دارد. این دو اصل را نیز می‌توان در دایره آزادی‌های وجدانی فرهنگ ترسیم کرد.

اصل بیست و چهارم، آزادی مطبوعات را اعلام داشته است و اصل بیست و پنجم، بازرسی، عدم مخابره و هر گونه اخلال را در زمینه مکاتب و مکالمات کتبی و شفاهی ممنوع دانسته است. گذشته از این، از آنجا که بنا به رشد فن‌آوری، امکانات جدید ارتباط رایانه‌ای همچون نامه‌های الکترونیکی و پایگاه‌های اینترنتی نیز در امر مکاتبه و ارتباط

مورد استفاده است. لذا با تفسیری موسع از این اصل، ممنوعیت اخلاص و سانسور را به این ارتباطهای می توان فراگستراند. این دو اصل بنا بر این مبانی آزادی رسانه ها را پی می نهند، اگر چه اصل یکصد و هفتاد و پنجم نیز با ملزم دانستن صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران به تامین آزادی بیان و نشر افکار، گام دیگری در راستای آزادی رسانه ها از نوع ایجابی آن برداشته است. اصل سی ام نیز، همانگونه که عنوان شد، آزادی آموزش و پرورش و آموزش عالی را مد نظر قرار داده است.

بدینسان مجموع آزادهایی که از این اصول مشخص استنباط می شوند، عبارتند از: آزادی وجدان و حیثیت، آزادی عقیده، دیدنی، آزادی استفاده از زبان های محلی و قومی، آزادی آموزش و پرورش، آزادی نشریات و مطبوعات و آزادی ارتباطات و رسانه ها؛ که می توانند در حد خویش عامل اطمینان مهمی برای آزادی های فرهنگی باشند؛ گذشته از دامنه و ابعادی که برای این آزادی ها در نظر گرفته شده است.

اگر قانون اساسی گاه، به ویژه در زمینه اصول مشخص، تنها به اعلام یک آزادی همانند آزادی عقیده، پرداخته و شیوه تضمین یا تأمین آنرا خالی نهاده است ولی در بسیاری از اصول دیگر، به ویژه اصول کلی مربوط به آزادی های فرهنگی، دولت را به عنوان مرجع تامین و فراهم آوری آن آزادی ها برمی شمارد که نتیجه ای که از سیاق این اصول می گیریم، این است که دسته اول بیشتر آزادی سلبی دخالت ناپذیر را مدنظر قرار

می‌دانند و دسته دوم آزادی‌های ایجابی و تامین شونده را. آنچه که از قانون اساسی انتظار می‌رود، اعلام صریح آزادی‌ها و شیوه تضمین و تامین آنها بطور کلی است که ذکر جزئیات و شیوه عملی

### مبحث دوم- آزادی‌های فرهنگی در قوانین و مقررات عادی

قوانین و مقررات عادی نظامی حقوقی را باید به واقع ساز و کارهای عملی و پویا سازنده اصول کلی قانون اساسی دانست که به ویژه در زمینه حقوق و آزادی‌ها جنبه‌ای اساسی می‌یابند؛ از آنجا که نشان می‌دهند که چگونه حق‌ها و آزادی‌هایی که در قانون اساسی پیش‌بینی گشته است می‌توان در یک جامعه نظامند بشکلی نهادین گشته و همگانی عمال داشت. در اینجا وظیفه‌ای که این قوانین و مقررات دارند، یا انتقادی که از آنها می‌رود این است که ابتدا بتوانند در چهار چوب قانون اساسی ساختاری را برای اجرایی کردن این حق‌ها و آزادهای سامان دهند و آنگاه با تنظیم روابط مبتنی بر اعمال حق‌ها و آزادی‌ها میان خود صاحبان حق‌ها و حکومت در آن سو، به ضابطه‌مند کردن نظم بخشی به شیوه اعمال این روابط پردازند. بدین روی، این ساز و کارهای ضابطه‌مند ساز، (قوانین و مقررات) اما نمی‌توانند پای از دایره روح و متن قانون اساسی در زمینه حق‌ها و آزادی‌ها بیرون برکشند و به تحدید بیشتر و ضابطه‌مند ساختن شدیدتر دست یازند، یا روی نارواداری و جانب‌گیری بگیرند. به عنوان نمونه، همچنانی که اصل بیست و



چهارم قانون اساسی، آزادی نشریات و مطبوعات را تا مرز حفظ مبانی اسلام و حقوق عمومی فرا کشیده است و قانون عادی را ملزم داشته است تا شیوه اجرایی آنرا مشخص سازد، قانون عادی (مطبوعات) نمی تواند به خودی خود، مرزهای دیگری را برای آزادی مطبوعات در هم کشد یا تفسیری موسع از مبانی اسلام و حقوق عمومی ارائه دهد، چونان که با محدود ساختن بیشتر جان آزادی مطبوعات، روح قانون اساسی را که آزادی محور است و اصل را بر آزادی قرار داده است خدشه دار و بی بضاعت از امکان تجلی عملی سازد. بر این است که انتظار می رود قوانین و مقررات عادی نیز آزادی محور باشند و در مقام توسعه حقها و آزادیها، اصل را بر فراخ دستی و گسترش و در مقام تحدید و ضابطه مند کردن کردن اصل را بر تامل، تردید، استثناء و تنگ دستی قرار دهند. آنچه که یک قانون اساسی را تبدیل به استوار نامه بزرگ حکومت در نزد ملتش می سازد عملی کردن هر چه بیشتر حقها و آزادیهای مردم است نه مشروط و محدود ساختن آنها.

حقوق اساسی ایران نیز در زمینه عملی و پایندان کردن آزادیهای فرهنگی بوسیله قوانین و مقررات عادی، گویی مبنا را بر توسعه و افزودن بر حجم و شمار این قوانین بنا نهاده است؛ چرا که، اگر نگوییم شما این قوانین بر محتوایی مفاد آنها چیره می گردد، حداقل، گواه انبوهی از قوانین مجلس، آیین نامهها و تصویب نامههای وزارتی و هیات وزیران و

البته مصوبه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی هستیم که بسیاری از عرصه‌های فرهنگی را به زیر سامانه ضوابط خود فرو کشیده‌اند و مستقیماً ورود اقدامها و نظارت حکومت را در این عرصه بی‌فراخ‌تر گردانیده‌اند؛ اگر چه به جای صدور انواع ضوابط گوناگون در پهنای گسترده ولیکن پراکنده و آشفته. ترجیح منطقی در آن بود تا همه آنها در قالب یک «مجموعه مقررات فرهنگی»<sup>۱</sup> با نظم و ترتیب سامان بگیرند.

به هر حال، این قوانین و مقررات موجود مربوط به عرصه فرهنگ، هر یک حد خویش بیشتر با تنظیم اموری از این عرصه و کنترل با توسعه آزادی‌های فرهنگی، این آزادی‌های را جایگاهی در خود تامین داده‌اند. عمده‌ترین این قوانین و مقررات را با توجه به عرصه‌ای که بدان می‌پردازند، بصورت اجمالی مورد اشاره قرار می‌دهیم.

#### بند اول- سیاستگذاری و مدیریت فرهنگی

همانگونه که پیش از این عنوان گشت، سیاستگذاری و برنامه ریزی در راستای توسعه فرهنگی، تبدیل به یکی از عمده بایسته‌های حکومت‌ها گشته است و هر حکومتی به عنوان نهاد عالی سامان دهنده امور، ناگزیر از توسعه فرهنگی باید برنامه‌ها و سیاست‌های کلان راهبردی برای عملکرد خویش تدوین کند. در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز گواه وضع چنین سیاست‌های کلان هستیم، که اگر چه از ضمانت

---

اجرائی مشخص برخوردار نیستند ولی به هر حال، اهداف و خواست های سیاستگذاران آنرا و مسیری که قرار است بهره توسعه فرهنگی طی شود را برمی نمایاند. این سیاستها نه به دست مجلس شورای اسلامی بلکه بوسیله شورای عالی انقلاب فرهنگی وضع و صادر گشته اند.

الف) شورای عالی انقلاب فرهنگی: این شورا بر طبق مصوبه خود با عنوان «جایگاه، اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی» مصوب ۱۳۷۶/۸/۲۰، خود را به عنوان مرجع عالی سیاستگذاری، تعیین خط مشی، تصمیم گیری و هماهنگی و هدایت امور فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشور معرفی می کند، در همین راستا نیز، اقدام به تدوین سیاستهای گوناگونی در عرصه فرهنگ نموده است که نمونه بارزشان «اصول سیاست فرهنگی کشور» مصوب ۱۳۷۱/۶/۲ می باشد. این مصوبه، اصول سیاست فرهنگی کشور را در پنج قسمت بسیار گسترده بیان می دارد:

در قسمت (الف) در شش ماه، اهداف فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را رشد و تعالی فرهنگ انسانی اسلامی (۱)، استقلال فرهنگی (۲)، به کمال رسیدن قوای خلاقه انسانی (۳)، فضائل اخلاقی (۴)، تحقق کامل انقلاب فرهنگی (۵) و تنقیح دستاورهای

فرهنگی (۶) معرفی می کند. در قسمت (ب)، در ۵ ماه اهداف سیاست فرهنگی را تعیین و تدوین اصول راهنما و اولویت های حرکت فرهنگی (۱)، ایجاد وحدت رویه و هماهنگی فرهنگی (۲)، تأکید بر آرمان ها و ارزش ها معنوی و فرهنگ اسلامی (۳)، همسو ساختن دیگر برنامه ها با سیاست فرهنگی کشور (۴)، تقویت امور برنامه ریزی، نظارت و ارزیابی فرهنگی و حمایت از تنوع فرهنگی (۵)، عنوان می دارد. در قسمت ج) اصول سیاست فرهنگی را در ۲۵ ماده بر می شمارد: از باز شناسی و ارزیابی موارث و سنن تاریخی و ملی، تلاش در جهت اعتلای فرهنگ تا توجه به فرهنگ و هنر روستا. در قسمت (د)، منبهاات در سیاست فرهنگی را در ۲۶ ماده اعلام می دارد؛ از جمله: بی اعتنایی به نظم عمومی (۱)، تثبیت به شرع برای فرار از قانون و بالعکس (۷)؛ و سرانجام در قسمت (ه) اولویتهای سیاست فرهنگی را در هشت بند بیان می دارد از جمله: فرهنگ و هنر، امکانات فرهنگی و غیره. این شورا همچنین «ارزشها اساس و شاخص های فرهنگی جمهوری اسلامی به تاریخ ۸۲/۱۹/۲۷ به پیشنهاد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تصویت کرده است که مبتنی ارزشهای اساسی نظام جمهوری اسلامی در (۱) بند و شاخص های تحولات فکری؛ بینشی، رفتاری در ۲۵ بند؛ شاخص های مصرف کالاها و خدمات فرهنگی در ۱۲ بند. و شاخص های توسعه فرهنگی، نیروی انسانی، فضاها و تجهیزات فرهنگی در ۱۲ عرصه فرهنگی از جمله مطبوعات و کتاب و سینماست. با



آنکه شیوه اجرایی این سیاستها مشخص نیست، ولی از آنجا که این سیاستها بیشتر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را مخاطب قرار می دهند، بلحاظ عملی نیز همین وزارتخانه آنها را اجرا می نماید.

ب - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ماده ۲ « قانون اهداف و وظایف وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی » مصوب ۶۵/۱۲/۱۲ مجلس شورای اسلامی، این وزارتخانه را به عنوان

مسئول اجرای سیاستهای رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران در زمینه فرهنگ عمومی

معرفی می کند و در ۳۰ بند وظایف آنرا بر می شمارد که بند ۲۹ آن، یکی از وظایف این

وزارت را «تنظیم سیستمهای کلی فرهنگی هنری و سینمایی کشور دارانه آنها به مجلس

شورای اسلامی جهت تصویب» عنوان می دارد. دیگر بندهای این ماده نیز وظایف

مختلفی را برعهده این وزارت قرار می دهد که بدینسان، این قانون را باید مشخص کنند.

مهمترین دستگاه مدیریت فرهنگی کشور با شمرده اهداف و وظایف آن به حساب آورد

که می توان دامنه اجرایی این دستگاه را در این قانون ملاحظه نمود.

از جمله دیگر قوانین عام در زمینه سیاستگذاری فرهنگی، می توان به قوانین برنامه پنج

ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور اشاره کرد که سیاستهای اجرایی

کشور را در این سه عرصه برای محدوده پنج ساله تنظیم می کند؛ و نیز قوانین بودجه

سالانه کشور که عموماً میزان پرداخت بودجه به نهادهای دولتی یا کمک بگیر از دولت در زمینه فرهنگ را نیز مشخص می‌دارند.

بند دوم-آموزش و پرورش . اهمیت بنیادین این حق مورد توجه قانونگذار بوده است و بدین سبب نیز قوانینی چند برای همگانی کردن دسترسی بدان تصویب شده است:

الف- قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش مصوب ۱۳۶۶/۱۱/۲۵، که اهداف و وظایف گسترده‌ای را برای این وزارت تعیین کرده است. اهدافی که در ماده (۱)، «تقویت حس مسئولیت پذیری (۱۴) عنوان گشته است. ماده (۷) این قانون افزایش

مشارکت مردم در امر آموزش و پرورش را مجاز می‌دارد. ماده ۸، وظیفه‌گزینش و ترتیب آموزگاران را بر عهده این وزارت قرار می‌دهد و سرانجام ماده (۱۰) در ۲۷ بند در مقام روشن ساختن وظایف این وزارت در زمینه احقاق حق برآمدان و پرورش برآمده است.

ب- قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزشی و پرورش مصوب ۱۳۷۴/۶/۱۴، نیز قانون دیگری است که ضوابط حاکم بر گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش را مشخص می‌دارد.

پ- قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی (۶۷/۳/۵). نظریه اهمیت مشارکت مردم در ایجاد و اداره مدارس، این قانون در ماده (۱) تشکیل مدارس غیر انتفاعی را مطابق با اهداف و

ضوابط وزارت آموزش و پرورش و تحت نظر آن وزارتخانه، اجاره می‌دهد و در ماده

(۲) نیز برنامه‌های آموزشی و تربیتی، کتب درسی این مدارس را ملزم به مطابقت با قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش می‌دارد.

بند سوم- آموزش عالی و پژوهش، قانونگذار همچون در مورد وزارت آموزش و

پرورش، ایجاد وزارتخانه‌ای را برای رسیدگی به امور آموزش عالی، پژوهش و تحقیقات

لازم داشته است:

الف) قانون اصلاح قانون تاسیس وزارت علوم و آموزش عالی مصوب (۵۳/۴/۳۱)

مجلس شورای ملی. این قانون، عمل وزارتخانه‌های جانشین آن یعنی «علوم تحقیقات و

فن‌آوری» می‌باشد، به بیان وظایف و ساختار کلی این وزارتخانه می‌پردازد و در ماده (۱)

این وظایف را عموماً سیاستگذاری:

الف)، تعیین خط مشی آموزشی و پژوهشی (ب و ج)، حمایت از پژوهش (ح) مقرر

می‌دارد.

ب) مصوبه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی. یکی از عرصه‌های عمل گسترده این

شورا، سیاستگذاری و صدور برخی مقررات در زمینه آموزش عالی و امور پژوهشی

می‌باشد. این مصوبات شامل می‌گردند بر:

۱) تاسیس برخی مراکز آموزش عالی و پژوهشی، سازمان تهیه و تدوین کتب علوم

انسانی و اسلامی (۱۳۶۳/۱۲/۷)، تأسیس دانشکده امور اقتصادی وابسته به وزارت

امور اقتصادی و دارایی (۱۳۶۶/۸/۲۶)، ضوابط تأسیس فرهنگستان علوم (۶۶/۱۰/۱۵).

۲) تصویب اساسنامه برخی دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی همچون اساسنامه مرکز نشر

دانشگاهی (۱۳۶۵/۳/۱۳)، اساسنامه دانشگاه تربیت مدرس (۶۵/۵/۲۱)، اساسنامه

دانشگاه آزاد اسلامی (۱۳۶۸/۸/۱۲)

۳) تعیین ضوابط موسسات آموزش عالی همچون «آیین نامه تأسیس موسسات آموزش

عالی و وابسته به سازمان‌های دولتی» مصوب ۱۳۶۴/۴/۴؛ تأسیس موسسات آموزش

عالی غیردولتی غیرانتقادی مصوب ۱۳۶۴/۳/۷.

۴) سازمان دهی دانشگاه‌ها، همچون: «قانون تعیین هیات امنای دانشگاه‌ها و موسسات

آموزش عالی و پژوهشی» مصوب ۱۳۶۷/۲۳؛ «نحوه انتخاب روسای دانشگاه‌ها»

مصوب ۷۸/۲/۲۱؛

بند چهارم- امور هنری. عمده‌ترین مقرره‌ای که در زمینه عملی کردن و گسترش امور

هنری وجود دارد قانون اهداف و وظایف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۶۵/۱۲/۱۲)

است که وظایف مختلفی را از جمله سیاست‌گذاری فرهنگی ( بند ۲۹ ماده ۲۰)،

فعالیت‌های مطالعاتی و تحقیقاتی (بندهای ۲، ۱۲، ۲۵، ۲۶ ماده ۲) و صدور اجازه تأسیس



یا انحلال مراکز فرهنگی هنری (بند ۲۰ ماده ۲) بر عهده این وزارت نهاده است. از جمله دیگر این مقررات. باید اشاره داشت به «مجموعه اهداف، وظایف و پستهای سازمانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» (یا چارت سازمانی که به موجب تبصره ۲ ماده ۸ قانون استخدام کشوری و ماده ۴ قانون تعدیل نیروی انسانی و دستگاه‌های دولتی در آبان ۱۳۷۰ به تایید سازمان امور اداری و استخدامی کشور رسیدن است، که بر حسب آن، ساختار و وظایف ادارات کل و معاونت های مختلف این وزارتخانه را که بیشتر آنها مرجع رسیدگی به امور فرهنگی می‌باشند را تعیین کرده است.

اما افزون بر این، شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز مصوبتی در زمینه امور هنری صادر کرده است که گاه مبنای عمل قرار می‌گیرد عمل قرار می‌گیرد. با توجه به حیثه‌های مختلف امور هنری. مقررت موجود را می‌توان مورد اشاره قرار داد:

الف) نشر کتاب - تنها مصوبه‌ای که به تعیین شرایط نشر کتاب می‌پردازد عبارتست از «اهداف و سیاستها و ضوابط نشر کتاب» مصوب ۶۷/۲/۲۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی و نیز آیین اجرایی این مصوبه با عنوان «آیین نامه صدور مجوز دائمی نشر کتاب» مصوب ۷۸/۳/۱۲ وزارت فرهنگ. مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در ماده ۳ اصول و سیاست‌های نشر کتاب را بیان می‌دارد: در بندهای قسمت (الف) این ماده به آزادی کتب و نشریات بر طبق اصل ۲۴ قانون اساسی (۱) وظیفه حکومت مبنی بر حمایت از حریم

آزادی‌ها نشریات (۲) اشاره می‌شود و در قسمت (ب) این ماده حدود قانونی نشر کتاب را عنوان می‌کند و کتبی را که مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی باشد را «شایسته نشر» نمی‌داند از جمله اینکه: الف) - مبلغ الحاد و انکار مبانی دین (۱)؛ مروج فساد اخلاقی (۲) و مشوق براندازی جمهوری اسلامی (۳) باشد. به استناد این مصوبه شورا و در راستای اجرایی ساختن آن وزیر فرهنگ به تاریخ ۷۸/۳/۱۲ «آیین نامه صدور مجوز دائمی نشر کتاب» را تصویب کرد که بیشتر حاوی مقررات فنی نشر کتاب می‌باشد، از جمله؛ تعریف ناشر و مجوز قبل از چاپ (ماده ۱)، شیوه درخواست مجوز چاپ (ماده ۲) و تخلف ناشر (مواد ۶ و ۷ و ۸)

ب) تاسیس مراکز فرهنگی. شورای عالی انقلاب فرهنگی با تصویب «ضوابط و مقررات تاسیس مراکز، موسسات، کانون‌ها و انجمن‌های فرهنگی و نظارت بر فعالیت آنها» به تاریخ ۷۵/۸/۸ عمده‌ترین مصوبه را در زمینه تاسیس مراکز فرهنگی مقرر داشته است. ماده (۱) این مصوبه، مراکز فرهنگی را تشکیلاتی می‌داند که به اهداف فرهنگی به مسئولیت اشخاص حقیقی یا حقوقی در یک یا چند قلمرو فرهنگی و هنری با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل می‌شوند. این ماده و ماده ۲۰، وزارت فرهنگ را مرجع صدور مجوز تاسیس و نظارت بر فعالیت و انحلال این مراکز تعیین می‌کند. ماده ۵، مراکز فرهنگی را ملزم به رعایت کامل قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران و

اهداف فرهنگی مطرح در اصول سیاست فرهنگی کشور (که مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی می باشد) داشته است. فصل دوم این مصوبه شرایط موسسات و مدیر مسئول، و فصل سوم نیز شرایط و ضوابط مندرج در اساسنامه عنوان داشته اند. در فصل چهارم در زمینه نحوه بررسی تقاضای تاسیس و نظارت بر این مراکز و تخلفات آنها، ماده (۱۱) تشکیل هیاتی را به تشخیص و تعیین وزیر فرهنگ با عنوان «هیات رسیدگی به امور مراکز فرهنگی» لازم می دارد. تبصره ماده ۵ نیز، شیوه اعتراض به رد صلاحیت متقاضیان یا به تعلیق یا تعطیل مراکز فرهنگی را مشخص می دارد که فرد شاکی می تواند شکایت خود را از تصمیم این هیات به وزیر فرهنگ تسلیم کنند. به استناد این مصوبه، وزارت فرهنگ نیز در این زمینه دو آیین نامه با عنوان «آیین نامه اجرایی ضوابط و مقررات تاسیس مراکز، موسسات، کانونها و انجمنهای فرهنگی و نظارت بر فعالیت آنها» به تاریخ ۱۳۷۵/۱۱/۲۹ و «آیین نامه نظارت و ارزشیابی مراکز، موسسات، کانونها و انجمنهای فرهنگی و هنری» به تاریخ ۱۳۸۰/۵/۱۵ تصویب کرده است که بیشتر مقررات فنی تاسیس این مراکز را مقرر می دارند.

پ) هنرهای تجسمی، در زمینه این هنرها که در معنای کلی به نگارگری، پیکره (مجسمه) سازی اشاره دارد، مصوبه مشخصی مشاهده نمی شود و تنها در زمینه شیوه

تاسیس نگارخانه‌ها شیوه انتخاب و نصب پیکرده و یادمان در اماکن عمومی، دو مصوبه به تصویب رسیده است.

(۱) «آیین نامه نحوه صدور اجازه تاسیس، انحلال و نظارت بر فعالیت نگارخانه‌ها» که به تاریخ ۱۳۷۲/۹/۸ توسط وزیر فرهنگ در راستای اجرای بند ۲۷ ماده ۲ قانون اهداف و وظایف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تصویب شده است. ماده (۱) این آیین‌نامه، نگارخانه را مکانی تعریف می‌کند که «برای نمایش و عرضه آثار هنرهای تجسمی و هنرهای سنتی توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی ایجاد می‌شود.» در مواد دیگر شرایط تاسیس (۴)، شرایط درخواست تاسیس (۵)، صدور پروانه (۶) و رسیدگی به شکایت از تصمیم‌های صادره (تبصره ۲ ماده ۶) مشخص شده است. در زمینه ضوابط کار نگارخانه‌ها نیز ماده ۹، مسئولین نگارخانه را موظف به «رعایت موازین شرعی و قوانین جمهوری اسلامی ایران در محیط نگارخانه» نموده است و ماده ۱۳ نیز نمایش «آثار مشکوک که القاء کننده مضامین مغایر با شئون اسلامی، ملی و انقلابی باشد» را ممنوع اعلام کرده است.

در زمینه ضوابط نمایشی آثار هنری، همچنین می‌توان به ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۲/۵/۱۸ مجلس شورای اسلامی اشاره کرد که در مقام مجازات



انتشار آثار مکتوب یا سمعی و بصری غیر مجاز برآمده است و مجازات حبس برای

اشخاص زیر در نظر گرفته است از جمله:

«۱- هر کس نوشته یا طرح، گراور، نقاشی، تصاویر، مطبوعات، اعلانات، علایم، فیلم،

نوار سینما و یا بطور کلی هر چیزی که عفت و اخلاق عمومی را جریحه دار نماید، برای

تجارت یا توزیع به نمایش و معرفی انظار عمومی بگذارد...»

«۲- هر کس اشیای فوق را به نحوی از انحا منتشر نماید یا آنها را به معرض انظار

عمومی بگذارد.»

شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز در زمینه نصب پیکره و یادمان در اماکن عمومی، «آیین

نامه نحوه نظارت بر انتخاب، ساخت و نصب مجسمه و یادمان در میدانها و اماکن

عمومی» را به تاریخ ۷۸/۳/۴ تصویب کرده است که در ماده (۱ و ۲) شورایی را برای

انجام این نظارت و عموماً با ترکیب اعضای حکومتی آن مشخص ساخته است که به

موجب ماده (۶) به بررسی پیشنهادها و طرحها و پس پذیرش یا رد آنها می‌پردازند، بدون

آنکه مرجع تجدید نظرخواهی از تصمیمهای آنان مشخص شود. اگر اسباب بازی

کودکان را نیز بخشی از هنرهای تجسمی بدانیم، به مانند ساخت پیکره و یادمان،

شورای عالی انقلاب فرهنگی با تصویب «آیین نامه شورای نظارت بر ساخت، طراحی،

واردات و توزیع اسباب بازی کودکان» به تاریخ ۱۳۷۷/۴/۱۶ شورایی را برای «حمایت،

هدایت و نظارت بر طراحی، ساخت، واردات و توزیع اسباب بازی کودکان»  
(ماده ۱) ایجاد می کند.

ت) هنرهای نمایشی. ضابطه مند ساختن هنرهای نمایشی (تئاتر) را شورای عالی انقلاب فرهنگی در دو مصوبه خود انجام داده است.

۱) «سیاستهای هنرهای نمایشی» مصوب ۱۳۷۸/۱۱/۲۶، که طی آن شورای عالی انقلاب فرهنگی سیاستهای هنرهای نمایشی را مقرر می دارد از جمله: لزوم دخالت دولت مبنی بر حمایت مادی و معنوی از این هنرها در سراسر کشور با اولویت نمایشهای اسلامی و انقلابی (ماده ۲) و موظف ساختن وزارت فرهنگ بر هدایت و نظارت بر اجراهای عمومی هنرهای نمایشی (ماده ۳). پس از این شورا «نظارت بر نمایش و صدور پروانه» را به تاریخ ۱۳۷۹/۲/۶ تصویب کرد که به تعریف نمایشی (ماده ۱)، تعیین مرجع صدور پروانه نمایش و نظارت بر آن (تبصره ۱۱ ماده ۲)، ترکیب و وظایف هیاتهای نظارتی (ماده ۴) و حدود محتوای نمایشی (ماده ۳) پرداخته است.

ث) بر اساس مصوباتی که عموماً به تصویب هیات وزیران رسیده است، هر گونه فیلمسازی منوط است به اخذ پروانه فیلمسازی و آنگاه پروانه نمایش فیلم مرجع اصلی مدیریت فیلمسازی، معاونت سینمایی وزارت ارشاد می باشد.

۱) صدور پروانه فیلمسازی؛ بر اساس ماده (۱) آیین نامه «بررسی فیلمنامه و صدور پروانه فیلمسازی» مصوب ۱۳۶۸/۵/۱۴ هیات وزیرات و اصلاحیه آن در (۷۷/۳/۲) «ساختن هر گونه فیلم سینمایی ... که در سینما و سالن های عمومی به نمایش گذاشته می شود... مستلزم تحصیل قبلی پروانه فیلمسازی از اداره کل نظارت و ارزشیابی وزارت فرهنگ می باشد.» ماده ۱۲ این آیین نامه صدور پروانه فیلمسازی را بر عهده شورای صدور پروانه فیلمسازی مرکب از پنج نفر افراد بصیر و خبره در امور فرهنگی و سینمایی می گذارد که به شرح زیر و با حکم معاون امور سینمایی و سمی و بصری تشکیل می شود:

(الف) - دو نفر به پیشنهاد اداره کل نظارت و ارزشیابی، (ب) دو نفر به پیشنهاد خانه سینما، (ج) مدیر کل نظارت و ارزشیابی یا نماینده وی. ماده (۴) صدور پروانه فیلمنامه نویسی و چگونگی بررسی فیلمنامه را به دستورالعملی که به تصویب وزیر فرهنگ خواهد رسید، منوط می کند.

۲) از آنجا که به موجب ماده (۱۱) این آیین نامه صدور پروانه فیلمسازی الزامی را برای صدور پروانه نمایش ایجاد نمی کند، لذا «آیین نامه نظارت بر نمایش فیلم و اسلاید و ویدئو و صدور پروانه نمایش آنها» مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۴ هیات وزیران و تصویب نامه اصلاحی آن به تاریخ ۱۳۶۴/۶/۳، اقدام به تعیین شیوه صدور پروانه نمایشی می کند. بر

اساس ماده (۲) این آیین نامه «کلیه فیلم‌ها و نوارهای ویدئو که در سینماها یا سالنهای عمومی به نمایش گذاشته می‌شود... باید دارای پروانه نمایش فیلم از اداره کل نظارت و ارزشیابی وزارت فرهنگ باشد.» ماده (۳) و ۱۴ بند نمایشی هر گونه فیلم در سینماها یا عرضه و فروش آنها در بردارنده نکات زیر باشد را ممنوع می‌کند:

توهین به اصول دین و مقدسات (۱ و ۲ و ۴)، نفی برابری با ارزش والای انسانها (۵ و ۶). اشاعه فساد (۷ و ۸). بیان هر مطلبی که مغیر مصالح کشور باشد (۱۰) گذشته از

این محدودیت‌ها، ماده (۴) مقرر می‌دارد: «معاونت سینمایی می‌تواند بنا به ضرورت‌های سیاسی و فرهنگی از نمایش فیلمی که دارای پروانه نمایش است جلوگیری نموده و پس از رفع موانع (در صورت امکان) مجدداً اجازه نمایش صادر بنماید.»

ماده (۶)، «شورای بازبینی را به عنوان مرجع صدور پروانه نمایش تصحیح می‌کند که اعضای آن به پیشنهاد معاونت سینمایی و تصویب وزیر فرهنگ از میان افراد زیر انتخاب می‌شوند: یک نفر روحانی آشنا به مسائل هنری، سه نفر دارای بینش سیاسی، اجتماعی،

اسلامی و آشنا به مسائل فیلم و سینما، یک نفر کارشناس امور فیلم و سینما، ماده (۹) شورای بازبینی را مجاز می‌دارد تا پس از اگعمال (حذف یا تغییرات در فیلم یا قسمتی از آن مغایر مفاد این آیین نامه تشخیص داده شده و پس از اصلاح فیلم، پروانه نمایش آنرا



صادر نماید. ماده (۱۰) و سه تبصره آن، «شورای عالی نظارت» را مرجع رسیدگی به

شکایت از رای صادر شورای بازبینی معرفی می کند.

ج) آموزشگاه‌های آزاد هنری. افزون بر دانشکده‌های هنر و مراکز آموزش عالی هنری،

آزاد هنری نیز از فعالان مهم عرصه آموزش‌های هنری محسوب می شوند. شورای عالی

انقلاب فرهنگی نیز ضرورت سامان‌مندسازی این آموزشگاه‌ها را نادیده نگرفته و طی

چندین مصوب خود به این امر اقدام کرده است. ابتدا در مصوبه «ضوابط تاسیس و

نظارت بر آموزشگاه‌های آزاد هنری» به تاریخ ۱۳۸۰/۱/۲۱ اقدام به تعیین ضوابط تاسیس

و نظارت نمود و آنگاه به تصویب «سیاستها، حدود و وظایف و نحوه فعالیت مراکز مجری

آموزشگاه‌های آزاد کشور» به تاریخ ۱۳۸۰/۵/۲۳ و اصلاحیه آن با عنوان «اصلاح، تکمیل

و تفسیر مصوبه سیاستها، حدود و وظایف و نحوه فعالیت مراکز مجری آموزشگاه‌های

آزاد کشور» به تاریخ (۱۳۸۱/۱۲/۲۰) را تصویب کرد.

«ضوابط تاسیس و نظارت بر آموزشگاه‌های آزاد هنری» با تعریف این آموزشگاه‌ها و

ملزم داشتن آنها به رعایت شئون اسلام (ماده ۱) و شرح ساختار آنها (مواد ۲ تا ۶). در ماده

(۷) «شورای مرکزی نظارت بر آموزشگاه‌های آزاد هنری» را مرجع رسیدگی و نظارت،

ایجاد هماهنگی و رسیدگی به درخواست تجدید نظری آرای صادره از شوراهای

رسیدگی و نظارت استان عنوان کرده است.

«شوراهای رسیدگی و نظارت استان‌ها» را ماده (۹)، مرجع رسیدگی و نظارت عمومی بر عملکرد آموزشگاه‌ها معرفی می‌کند. این شوراها بر طبق ماده ۱۲ مسئول بررسی و تایید صلاحیت مؤسسين و مديران آموزشگاه‌ها، نظارت بر عملکرد و برنامه‌های آموزشی آنها، صدور یا لغو پروانه تأسیس آنها می‌باشند.

ح) حمایت از فرهنگ وزیران و هنرمندان جدا از قوانین و مقرراتی که برای حفظ حقوق کلی و پاسداشت آزادی عمل این قشر از افراد جامعه بایسته‌ای اساسی است، همچنین مقرراتی نیز لازم می‌باشد تا شأن و منزلت موقعیت شغلی و استخدامی و حقوق مالکیت معنوی آنان را تضمین کند:

(۱) در زمینه حمایت مالی از هنرمندان، سه مصوبه عمده به چشم می‌خورد:

۱-۱- «آئین‌نامه تکریم هنرمندان پیشکسوت» مصوب ۱۳۷۹/۶/۱۳ هیات وزیران که پس

از تعریف هنرمند پیشکسوت موضوع آیین‌نامه در مواد (۱ و ۲) به تعیین میزان

پاداش مالی و ماهانه برای آنها می‌پردازد.

۱-۲- «شیوه‌نامه نحوه تعیین و پرداخت کمک مستمری به هنرمندان معمر و از کار افتاد»،

مصوب ۱۳۸۱/۵/۱۵ وزارت فرهنگ، که به تعیین شیوه پرداخت کمک مالی به

این هنران می‌پردازد.

۱-۳- «قانون معافیت موسسات انتشاراتی و کتابفروشان از پرداخت مالیات» مصوب

۱۳۸۰/۲/۹ مجلس شورای اسلامی، در ماده واحده خود کلیه ناشران، فروشندگان

کتاب و مطبوعات اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی و همچنین نویسندگان،

مترجمین، ویراستاران، گرافیستها و دیگر پدید آورندگان آثار فرهنگی مکتوب را

از پرداخت مالیات بر درآمد موضع فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی معاف

می‌دارد.

۲) در زمینه حمایت از حقوق مالکیت فکری هنرمندان، قوانینی چند تصویب شده است:

۲-۲- قانون «حمایت حقوق مولفان و مصنفان و هنرمندان» مصوب ۱۳۴۸/۹/۳ مجلس

شورای ملی. در ماده (۲) اثرهای مورد حمایت این قانون در ۱۲ بند بصورت گسترده

برشمرده می‌شود: از کتاب و جزوه و نمایشنامه (۱) آثار سمعی و بصری (۳)، پیکره و آثار

معماری (۷ و ۶) تا آثار ابتکاری (۱۱ و ۱۲). فصل دوم این قانون به بیان حقوق پدید

آورنده می‌پردازد که در ماده (۳) این حقوق را شامل حق انحصاری نشر و پخش و

عرضه و اجرای اثر و حقوق بهره‌برداری مادی و معنوی از نام و اثر او می‌داند. که به

موجب ماده (۲۲)، این حقوق تنها زمانی از حمایت قانون برخوردار خواهد شد که اثر

برای نخستین بار در ایران چاپ یا پخش شود. ماده (۲۳) نیز در مقام جلوگیری از تجاوز

به این حقوق، مجازات کسانی که تمام یا قسمتی از آثار مورد حمایت این قانون را به نام

شخص دیگری غیر از پدید آورنده و بدون اجازه وی منتشر کنند را حبس تادیبی اعلام می کند.

۲-۲- قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی، مصوب ۵۲/۱۰/۲۶ مجلس شورای ملی این قانون در مقام حمایت از آثار ترجمه، انتشار کتب و آثار موسیقی در مواد (۱ و ۲ و ۳). حق تکثیر، انتشار و ضبط و نسخه برداری از این آثار را تنها برای پدید آورندگان آنان مجاز شمرده است و در مواد دیگر به شیوه نشر و تکثیر آنها اشاره می کنند.

۲-۳- ماده ۱۶۰ قانون برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷، گزارش های پژوهشی، پایان نامه ها و نرم افزارهای چند رسانه ای را مشمول مفاد قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان می دارد.

۲-۴- قانون «نحوه مجازات اشخاص که در امور سمعی و بصری فعالیت های غیرمجاز می کنند» مصوب ۷۲/۱۱/۲۴، ماده (۱) این قانون مقرر می دارد که هر شخصی که مبادرت به هر گونه اعمالی برای معرفی آثار سمعی و بصری غیر مجاز به جای آثار مجاز نماید و یا موجب تضییع حقوق صاحبان اثر شود، علاوه بر پرداخت خسارات وارده، به جریمه نقدی محکوم خواهد شد. ماده (۵) این قانون نیز، هر گونه فعالیت تجاری در عرصه



تولید، توزیع و عرضه نوارهای صوتی و تصویری را ملزم به اخذ مجوز از وزارت ارشاد کرده است.

#### بند پنجم - رسانه‌ها

با توجه به انواع مختلف رسانه‌ها، می‌توان قوانین و مقررات موجود را در زمینه این رسانه‌ها دسته‌بندی کرد:

الف) صدا و سیما در زمینه تاسیس مالکیت و اداره شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، هیچ مصوبه‌ای تاکنون صادر نشده است و از رویه عملی موجود می‌توان فهمید که سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران به عنوان تنها نهاد رادیویی و تلویزیونی دولتی در حال حاضر در کشور فعالیت می‌کند و دو قانون «اداره صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران» مصوب ۵۹/۱۰/۸ شورای انقلاب و قانون «خط مشی و اصول برنامه‌های سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران» مصوب ۶۱/۴/۱۷ مجلس شورای اسلامی، به شرح وظایف این سازمان می‌پردازند که بر اساس این قوانین تهیه برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و انتشار آن برای عموم ملت ایران بر عهده این سازمان قرار دارد.

ب) مطبوعات. قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ و قانون اصلاح قانون مطبوعات مصوب ۱۳۷۹/۱/۳۰ و آیین نامه اجرایی قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۵/۱۱/۸ هیأت وزیران، مهمترین مقررات مشخص کننده ضوابط مطبوعات در کشور می‌باشد. قانون

اصلاحی در ماده (۱) اقدام به تعریف مطبوعات و معرفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان مرجع صدور پروانه انتشار آن می نماید. که در تبصره (۳) نشریات الکترونیکی نیز مشمول همین قانون می شود. از سویی در تبصره (۲) این ماده، نشریه ای را که «بدون اخذ رواه از هیات نظارت بر مطبوعات منتشر گردد از شمول قانون مطبوعات خارج و تابع قوانین عمومی» دانسته است.

ماده (۶) اصلاحی قانون مطبوعات حدود آزادی مطبوعات را بیان می دارد: «نشریات جز در موارد اخلاف به مبانی و احکام اسلام و حقوق عمومی و خصوصی که در این فصل مشخص می شوند آزادند.» که در ۱۳ بند این موارد را مشخص می نماید، از جمله: نشر مطالب الحادی و مخلف موازین اسلامی (۱). اشاعه منکرات (۲). تبلیغ اسراف (۳). ایجاد اختلاف در جامعه (۴). تشویق به نقض امنیت ملی (۵). شرقت ادبی (۹). انتشار مطلب علیه اصول قانون اساسی (۱۳). ماده ۱۰ این قانون ترکیب اعضای هیات نظارت بر مطبوعات را که مرجع درخواست صدور پروانه انتشار و تشخیص صلاحیت متقاضی و مدیر مسئول می باشند را مشخص می دارد.

پس از بررسی تقاضای صدور پروانه در هیات و تایید آن وزارت فرهنگ پروانه انتشار را صادر می نماید و آنگونه که تبصره ۲ ماده (۱) مقرر می دارد تصمیمات هیات قطعی است ولی افراد می توانند از این تصمیمات در محاکم شکایت کنند. ماده (۱۲) اصلاحی در

مقام نظارت بر عملکرد مطبوعات و توقیق آنها توسط مراجع غیر قضایی، وزارت فرهنگ را موظف ساخته است تا تخلف نشریات را مورد بررسی قرار داده و یا بطور مستقیم و یا از طریق هیات نظارت مراتب را جهت پیگرد قانونی به دادگاه تقدیم کند. تبصره این ماده نیز مقرر می‌دارد هیات نظارت می‌تواند در موارد زیر نشریه را توقیف نماید و در صورت تویف آنرا جهت رسیدگی به دادگاه ارسال دارد، مواردی از جمله، توهین به دین و مقدسات اسلام، پخش شایعات، انتشار مطلب علیه قانون اساسی.

ماده (۳۴)، شیوه رسیدگی به جرائم مطبوعاتی را در محاکم کیفری عنوان کرده است که در هر صورت باید علنی و با حضور هیات منصفه باشد. ماده ۳۶. شیوه انتخاب هیات منصفه را مشخص می‌دارد که هر دو سال یکبار توسط هیاتی مرکب از وزیر فرهنگ، رئیس شورای شهر. رئیس سازمان تبلیغات و نماینده شورای سیاستگذاری ائمه جمع سراسر کشور، از میان گروه‌های مختلف اجتماعی انتخاب می‌شود. ماده (۴۳)، شیوه اعلام نظر هیات منصفه را مقرر می‌دارد که در هر صورت قاضی می‌تواند پس از شنیدن رأی آنان، رأی خود را صادر کند. تبصره (۴) این ماده، حضور هیات منصفه را در تحقیقات مقدماتی و صدور قرارها قانونی لازم ندانسته است.

پ) ارتباطات قانون. «وظایف و اختیارات وزارت ارتباطات و فن آوری اطلاعات» مصوب ۸۲/۷/۲۳ مجلس شورای اسلامی، مهمترین نهاد مسوئل در زمینه فراهم آوردن امکانات

ارتباطی از قبیل خدمات پستی، مخابراتی، شبکه‌های رایانه‌ای و ارتباطات فضایی و ماهواره‌ای را تعیین کرده است. در کنار این قانون باید به مصوباتی که در عرصه اینترنت و ماهواره صادر شده است نیز اشاره کرد:

الف) شبکه‌های اینترنتی، مهمترین مقررات این شبکه‌ها را شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کرده است با عنوان «مقررات ضوابط شبکه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای» مورخ ۱۳۸۰/۸/۱۵، که با هدف انتظام امور و فعالیت اطلاع‌رسانی و توسعه خدمات دسترسی به اینترنتی در کشور با مد نظر قرار دادن حق دسترسی آزاد مردم به اطلاعات و دانش مسئولیت مدنی افراد در قبال مسئولیتهای خود مشتمل است بر سه آیین‌نامه زیر:

(۱) «آیین‌نامه نحوه اخذ مجوز و ضوابط نقطه تماس بین‌المللی»<sup>۱</sup> (۲) ماده (۱) این مصوبه ایجاد هر گونه نقطه تماس بین‌المللی [فن‌آوری اتصاف به شبکه جهانی اینترنت] را در انحصار دولت قرار داده است که با ارائه مجوز به دستگاه‌های ذی ربط توسط شورای عالی اطلاع‌رسانی (یکی از شوراهای اقماری شورای عالی انقلاب فرهنگی صورت می‌گیرد و حتی آن دستگاه‌های اجرایی دولتی که خواهان سرمایه‌گذاری جهت ایجاد این نقطه تماس صورت مستقل از شبکه مخابرات کشور هستند، باید درخواست خود را به تصویر نهایی شورای عالی انقلاب فرهنگی برسانند. ماده (۶) این مصوبه در

---

<sup>1</sup>A.S.P.



راستای اعمال کنترل بر نقطه تماس بین المللی و شبکه های اینترنتی، کلیه ایجاد کنندگان و فراهم آورندگان این نقطه تماس را به فراهم آوردن امکانات فنی لازم برای حفاظت متمرکز بر این شبکه ها به شرح زیر موظف کرده است:

«الف) سیستم پالایش<sup>۱</sup> مناسب به منظور ممانعت از دسترسی به پایگاه های ممنوع اخلاقی و سیاسی و حذف ورودی های غیر مطلوب.

ب) سیستم بارور مناسب به منظور صیانت شبکه ها از تخریب. فریب و سرقت اطلاعات.

ج) دایر کننده نقطه تماس بین المللی اینترنتی موظف است بانک فعالیت های اینترنتی

کاربران خود را قابل دسترسی وزارت پست و تلگراف و تلفن قرار دهند. تا بر اساس ضوابط و مصوبات شورای عالی امنیت ملی با حکم قاضی ذی ربط حسب درخواست در اختیار وزارت اطلاعات قرار گیرد.»

ماد (۹) دارندگان مجوز قطع تماس بین المللی را موظف به رعایت کلیه ضوابط مندرج در این مصوبه و مقررات کشور داشته و مجازات تخلف از آنرا مشخص ساخته است.

(۲) «آیین نامه واحدهای ارایه کننده خدمات اطلاع رسانی و اینترنت رسا<sup>۲</sup>»

<sup>۱</sup>filtering

<sup>۲</sup>I.S.P.

بر طبق ماده ۵-۳-۴- این مصوبه، این واحدها برای تامین ارتباط اینترنتی بین المللی خود فقط از طریق نقاط تماس بین المللی مجاز (دولتی) یا مخابرات کشور می توانند اقدام کند.

ماده ۵-۳-۶- این واحدها را موظف ساخته است تا بانک فعالیت های اینترنتی کاربران خود را قابل دسترسی وزارت پست و تلگراف و تلفن قرار دهد. ماده (۶) این مصوبه، تولید و عرضه مطالب پرا که در بردارنده نکات زیر باشد را توسط این واحدها ممنوع دانسته است: ۶-۱- نشر مطالب الحادی و مخالف موازین اسلام، ۶-۲- اهانت به دین اسلام، ۶-۳- ضدیت با قانون اسلامی و هر گونه مطلبی که استقلال و تمامیت ارضی کشور را به خطر اندازد. ماده ۷-۱- این مصوبه مرجع صدور مجوز برای این واحدها را وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی می کند.

(۳) «آیین نامه دفاتر خدمات حضوری اینترنت»<sup>۱</sup>. بر اساس ماده ۳-۲- این مصوبه، این دفاتر که واحدهای صنفی محسوب می شوند، ارتباط اینترنتی خود را تنها از طریق موسسات و شرکتهای رسا می توانند برقرار سازند. ماده (۸) این مصوبه، کمیسیون راهبردی شورای عالی اصلاع رسانی را در استان تهران و کمیته های استانی را در استانهای دیگر مسئول نظارت بر این دفاتر دانسته است.

---

<sup>1</sup> Coffeenet

**جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید**

در این راستا همچنین باید به مصوبه «تشکیل کمیته تعیین مصادیق پایگاه‌های اطلاع رسانی رایانه‌ای غیرمجاز» مصوب ۱۳۸۱/۱۰/۱۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی اشاره کرد که کمیته‌ای مرکب از نمایندگان وزارت اطلاعات، فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان صدا و سیما را برای تعیین مصایق چنین پایگاه‌هایی و ابلاغ به وزارت پست و تلگراف و تلفن ایجاد می‌کند.

ب) شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی ماهواره‌های قانون «ممنوعیت بکارگیری تجهیزات دریاف از ماهواره» مصوب ۱۳۷۳/۱۱/۲۳ مجلس شورای اسلامی در ماده (۱) خود «ورود، توزیع و استفاده از تجهیزات ماهواره جز در مواردی که قانون تعیین کرده است» را ممنوع اعلام می‌دارد.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1  
Directory:  
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application  
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm  
Title:  
Subject:  
Author: PAYIZAN TEAM  
Keywords:  
Comments:  
Creation Date: 3/22/2012 12:26:00 PM  
Change Number: 1  
Last Saved On:  
Last Saved By: hadi tahaghoghi  
Total Editing Time: 0 Minutes  
Last Printed On: 3/22/2012 12:26:00 PM  
As of Last Complete Printing  
Number of Pages: 219  
Number of Words: 33,553 (approx.)  
Number of Characters: 191,257 (approx.)